

ماهنامه جلد ۱۷ نیاز اندیشه روز

این شماره: دارایی ها و منابع فرهنگی و تمدنی

شماره هفدهم :: مرداد ماه ۱۴۰۰
مهارت های فرهنگی برای زندگی در حال تحول





ماهنامه جلا :: نیاز اندیشه روز

Brilliance Monthly

آینده و تفکر به هم پیوند خورده اند
و راه آینده در آثار اندیشمندان گشوده می شود

● مدیر مسئول: شهرزاد تولیت

● سردبیر: محسن فردرو

● با همکاری گروه نویسندگان - گروه کارشناسی دفتر آینده پژوهی

● امور اجرایی: مریم علاءالدینی

● هماهنگی: سارا فردرو

● طراحی و صفحه آرایی: محبوبه براهیمیان

● اطلاع رسانی: محمدرضا پیری

● نشانی پایگاه اینترنتی: Fekrvarzi.ir

علاقتمندان می توانند مطالب، دیدگاه ها و آثار فرهنگی و هنری خود را برای
انتشار به آدرس Fekrvarzi@gmail.com ارسال نمایند

فهرست مطالب

۴	 سخن سردبیر.....
۵	 لزوم به جریان انداختن دارایی ها و منابع فرهنگی و تمدنی.....
۶	 تاریخ زنده و گردشگری.....
۷	 تغییرات تاریخ.....
۱۰	 مفهوم آینده نگری.....
۱۳	 باستانشناسی و تاریخ.....
۱۴	 میراث فرهنگی مسیر انتقال دارایی های مادی و معنوی به عرصه زندگی حال و آینده.....
۱۶	 گردشگری و میراث فرهنگی.....
۱۹	 بازاندیشی در مورد هویت
۲۰	 شرق شناسی از دیدگاه ادوارد سعید.....
۲۲	 الگوریتم در مدیریت فرهنگی.....
۲۳	 تمایل به رشد و پیشرفت.....
۲۴	 سیستم های اجتماعی پیچیده.....
۳۲	 نگاهی به اقتصاد گردشگری
۳۴	 گردشگری یکی از عوامل اصلی پیشرفت کشورها.....
۳۵	 شکل های مختلف جذابیت.....
۳۶	 آدم خوب هیچوقت عوض نشو.....
۳۷	 اوقات فراغت نوجوانان.....
۳۸	 اهل کجایی؟
۴۰	 بحران میانسالی
۴۲	 پروژه نامیراسازی بشر.....
۴۳	 چگونه می توانیم تعادل درونی خود را حفظ نمائیم؟.....
۴۶	 جهان آگاهی و خودآگاهی

فهرست مطالب

۴۷		جنگال آنلاین یا پورن خشمگین
۴۸		در زندگی خود همان را می بینید که باور دارید
۵۰		مدیریت بحران در پیمان شکنی زوجین
۵۱		الگوی ذهنی بحران
۵۲		الگوی ذهنی مثبت گرایی کاذب
۵۴		الگوی ذهنی شانس و اقبال
۵۶		کتاب اینستاگرام و تصویر معاصر
۵۷		نکته هایی الهام گرفته از کلام جبران خلیل جبران
۵۸		موزه مجازی به کمک عکس های مردم
۶۰		گفتگوی کوتاه با غسل ستایش مستندساز
۶۱		مقایسه بعنوان یک الگوی ذهنی جمعی
۶۲		شما از انسانیت خود بهره ور می شوید
۶۳		ادراک، سلیقه و ترجیحات مردم
۶۴		پاندمی چه وقت پایان می یابد
۶۶		چرا باید نگران تهدید همه گیر بعدی باشیم؟
۶۸		مردم و میراث تاریخی
۷۰		حامیان این شماره ماهنامه

سخن سردبیر

محسن فردرو



اندیشمندی گفته است "تاریخ" درخت کهنسالی است که ریشه در تاریکی های گذشته دارد و شاخه هایش در روشنایی آینده میوه می دهد. متأسفانه برخی به تاریخ نگاه گذشته گرایی دارند و آینده را در آن نمی بینند. فرهنگ از مقوله هایی است که هشتاد درصد آن ریشه در تاریخ دارد و زندگی امروز و آینده ما را می سازد. وقتی سخن از سرمایه های فرهنگی می شود برداشت عمومی از سرمایه فرهنگی عنصری ذهنی و شناختی است. و آموزش و یادگیری و خلاقیت و نوآوری شاخصی از سرمایه فرهنگی دانسته می شود اما این واژه نمی تواند ارزش دارایی ها و منابع تاریخی در فرهنگ را بصورت کامل نشان دهد. سرمایه فرهنگی با پرورش قوه عقل و معرفت و تعالی اندیشه و هویت و تمدن ارتباط دارد و به نوعی با شناخت و توانایی بهره گیری از منابع فرهنگی گره خورده است. در شماره های قبل اشاره کردیم که فرهنگ سه بُعد مادی، اجتماعی و ذهنی دارد. بُعد مادی کلیه مصنوعات و تولیداتی هنری و ادبی از گذشته تا حال را شامل می شود و در بُعد ذهنی کلیه باورها، اعتقادات، ارزش ها، شیوه های فکری و احساسات جمعی جای می گیرد و در بُعد اجتماعی دانش، شیوه عمل جمعی، هنجارها، آیین ها و سنت ها مورد توجه قرار می گیرد. از سوی دیگر مشاهده می کنیم که واژه میراث فرهنگی نیز در رویکرد باستان گرایی، سرمایه فرهنگی و منابع فرهنگی را کارآمد و با ابعاد گسترده آن نمی بیند. تقسیمات سازمانی و دستگاهی نیز سه مقوله جدا فرض کرده را به ظاهر زیر پوشش یک دستگاه قرار داده است اما در واقع به نوعی بین میراث فرهنگی، صنایع هنری و گردشگری تفکیک قائل شده و اختلاف انداخته است. به هر حال در این شماره سعی کرده ایم همزمان با بکارگیری واژه هایی که مورد اشاره قرار گرفت، از آنها به عنوان دارایی ها و منابع فرهنگی و تمدنی یاد می کنیم و نقش این دارایی ها و منابع را در پیشرفت کشور مورد بررسی قرار خواهیم داد. امیدواریم صاحب نظران ما را در تکمیل مباحث یاری نمایند.



لزوم به جریان انداختن دارایی‌ها و منابع فرهنگی و تمدنی

بدون تردید محیط آینده جهان با محیط کنونی متفاوت است. برای تاثیرگذاری بر رویدادهای آینده و پیشرفت کشور بایستی کلیه دارایی‌ها و منابع فرهنگی و تمدنی را بکار اندازیم. فضای نوین جهانی عرصه رقابت و عرضه توانمندی‌ها است. راه حل پیشرفت کشور در به جریان انداختن ذخایر بالقوه و منابع و همسو کردن ذهن‌هاست. افزایش مطلوبیت‌ها و به حداکثر رساندن خدمات و سرویس‌ها؛ شکل دادن به ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی؛ رقابت‌پذیری و داشتن مزیت نسبی؛ درک روش‌ها و الگوهای توانمند یابی اهمیت دارد. ما به هویت‌یابی؛ تشخیص ساختارهای جدید و کسب مهارت‌های بیشتر نیازمندیم.

منشا پیشرفت؛ کلیه دارایی‌های محسوس و نامحسوس فرهنگی و تمدنی است که می‌تواند در فضای نوین ارتباطی تجمع و تراکم شود و بصورت ذخایر بالقوه به جریان در آمده و بالفعل گردد. توانایی ملت‌ها، حاصل توانایی‌ها و استعدادهای نهفته و فطری و توانایی‌های جسمی و عقل و دانش و منابع موجود است فن‌آوری‌های پیشرفته نقش اصلی را در مشاهده و فهم و ارتباط با جهان به‌دست گرفته‌اند. در تجلی‌گاه‌های جدید، بازیگرانی حضور دارند. این بازیگران جدید فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌ها و گروه‌ها و سازمان‌ها و هویت‌های مختلف و ایدئولوژی‌ها و ارزش‌ها و باورها و سبک زندگی‌های متنوع و رسانه‌های ارتباطی هستند. منابع پیشرفت از اهمیت فراوانی برخوردارند. سرزمین، منابع طبیعی، جمعیت، دانش، ابزار، فنون و دارایی از جمله منابع پیشرفت می‌باشند که از صورت قدرت بالقوه قابل تبدیل به قدرت بالفعل هستند. توانمندی‌ها از به حرکت در آوردن تجمع‌ها و تراکم‌ها بوجود می‌آید.

با گذشت زمان، منابع پیشرفت در حوزه تمدنی بشر از اهمیت بیشتری برخوردار شده است و بسیاری از جوامع بشری برای کسب توانمندی‌ها بیشتر به سراغ بهره‌گیری از حوزه‌های تمدنی می‌روند. هر ملتی که بتواند هویت و محتوای فرهنگی خویش را بر روی زیرساخت‌ها فناوری نوین ارتباطی سازماندهی و به جریان اندازند به همان نسبت می‌تواند دارای توانمندی افزوده باشد. علت گسترش و نفوذ فرهنگی غرب؛ قدرت فرهنگی آن نیست؛ بلکه دلیل طراحی ساختار و مهندسی رسانه‌ای و استفاده از ابزارهای ارتباطی و بین‌المللی است. پیشرفت، ارتباط تنگاتنگی با فرهنگ دارد. تمرکز اصلی بر اعتقادات و باورها و ارزش‌های مشترک بین افراد است و هم‌نوا شدن افراد و مشارکت در تولید محتوا در فضای نوین ارتباطی شرط لازم فعالیت رسانه‌ای و فرهنگی است. سرزمین و مردم و ادیان عناصر اصلی توانمندی ملت‌ها می‌باشند و ملت‌ها بیشترین دارایی و منابع از حوزه تمدنی ایرانی و اسلامی را داراست و می‌تواند با حضور اندیشمندان به موفقیت‌ها و پیشرفت‌های بزرگی دست یابد.

کارشناسان آینده پژوهی سایت فکروری



تاریخ زنده و گردشگری

دکتر محمد هاشم رهنما

مفهوم «تاریخ زنده» اشاره به رویکردی دارد که اثر بخشی و کارایی تاریخ را به زمان حال نسبت می دهد و شناخت تاریخ را با تحلیل و تفسیر روش مند علمی برای درک مسایل اکنون جامعه و آینده نگری جهت برنامه ریزی کار گشا می داند.

فرض بنیادین این رویکرد در این معناست که زندگی در بافتاری تاریخی شکل گرفته و لذا برای دستیابی به زندگی بهتر به نقد علمی تاریخ گذشته نیازمندیم. به کار گیری چنین روشی به ابزار هایی نیازمند است که دیگر تئوری های علوم انسانی همانند علم سیاست، جامعه شناسی، اقتصاد، جغرافیا، مردم شناسی و حتی روانشناسی در اختیار علم تاریخ قرار می دهند و به درک عمیق تر ما از فرایند یک تمدن یاری می رسانند. تبیین و تحلیل تاریخی علاوه بر شفاف تر کردن نگرش ما از گذشته، مانع خطر فرو غلطیدن در دام عوام زدگی و تعصب کور و خود برتر بینی نسبت به تمدن های دیگر می شود.

با وجود اینکه تصور جامعه ای صلح جو و صلح طلب امکان پذیر است، اما اگر آگاهی اشخاص و کنش اجتماعی آنان همچنان در پای تعصب نسبت به گذشته هزینه و از تغییر نگرش خودداری گردد، چنین جامعه ای در دنیای جدید دوام نخواهد آورد.

پیش فرض تعامل با دنیا، فروتنی همراه با عقلانیت است که باعث دوری از تعصبات خام و ناسیونالیسم احساسی می شود. روندهای خطرناکی که تولید نازیسم و فاشیسم در قرن اخیر و داعش در سال های نزدیک تر تنها نمونه هایی از آن بوده است.

گذشته تاریخی محصول زیست سیاست، نظام فرهنگی، مناسبات اجتماعی و اقتصادی تنیده در بافت یک جامعه انسانی است. نقد موشکافانه و روش مند زیست تاریخی یک تمدن، فرایندهای بنیادین آن جامعه را همچون نظام های درونزای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را به صراحت در بر می گیرد.

این که یک تمدن از چه ویژگی ها و مولفه هایی برخوردار بوده که مولد شده و یا به مانع تراشی جهت رشد و توسعه فردی و اجتماعی پرداخته است؟ شاخص های قابل شناسایی در مناسبات تاریخی کدام بوده اند؟ یک تمدن چه قالب های ماندگاری برای تعاملات انسانی به خود گرفته و این قالب ها چه تغییر و تحولاتی را طی دوران های تاریخی داشته اند؟ تاثیر و تاثیر نهادهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بر یکدیگر چگونه بوده و چرا؟ نمونه های محدودی از مورد کاوی های تاریخی هستند که می توانند به نتایج شگرف خلاف انتظار ما بیانجامند.

تنها با چنین رویکردی، یک تمدن عاقلانه و فروتنانه به درک و شناخت خود نائل شده و از خود برتر بینی و غرور دور شده و با واقع بینی به برنامه ریزی پرداخته و جایگاهی در خور را در صنعت گردشگری به دست می آورد. فروتنی همراه با خرد مندی متاع پر طرفدار دنیای کنونی است که زمینه صلح جویی و دوستی و ارتباط با دیگران را فراهم می کند، زمینه ای که گردشگری به واسطه آن بالنده شده است.

گردشگری نشانه تولد یک دیدگاه جدید انسانی بعد از جنگ دوم بدون افتخار جهانی به شمار می رود. در واقع گردشگری کنش عقلانی انسان مدرن برای فهم عمیق فرهنگ های متفاوت با هدف گسترش اطمینان بخشی میان تمدن هاست تا بدین وسیله دوستی و صلح را جهانی کند و با پاس داشت ارزش های انسانی، جهان را مکانی امن و جایی بهتر و لذت بخش تر برای زندگی سازد.

آموزش و گسترش تاریخ زنده توان آن را دارد که ما را با چنین فرایند جهانی همراه و همگام سازد. به آن امید...



تغییرات تاریخ

است. جهانی شدن قدرت - ما درباره جهانی شدن بازارها صحبت می کنیم اما این در حقیقت جهانی شدن قدرت واقعی است. در شرایطی که در سطح یک ملت قدرت بر مبنای مسئولیت و محدود به حکومت قانون بود، در سطح بین المللی اینگونه نیست. سطح بین المللی و سطح جهانی جایی که قدرت ساکن است: قدرت اینترنت، قدرت فرستنده های ماهواره ای، قدرت بنگاه های مالی که پول رو دست به دست می کنند - این پول در جریان گسترده که ۳۲ برابر مبلغ لازم برای فعالیت های تجاری است که نیاز به تأمین مالی دارند - این معاوضه کننده های پول، این محترکان مالی که اخیراً همه ما رو به زانو درآوردند، قدرت شرکت های بزرگ چند ملیتی با بودجه های تدوین شده اغلب بزرگتر از کشورهایی در ابعاد متوسط. اینها همه در یک فضای جهانی وجود دارند، فضایی که عمده تنظیم نشده است، محدود به فرمانفرمایی قانون نیست، و در آن مردم احتمالاً بدون هیچ محدودیتی عمل می کنند.

شرایط فعلی برای قدرتمندان مناسب است. برای افرادی که بیشترین قدرت را دارند به راحتی در فضاهایی بدون محدودیت عمل می کنند، اما درس تاریخ این است که، دیر یا زود فضای تنظیم نشده - فضایی که در آن قانون حکمفرما نیست - پر می شود نه تنها از چیزهایی که شما می خواهید - تجارت بین المللی، اینترنت، و مانند آن - بلکه از چیزهایی که شما نمی خواهید - جرم و جنایت بین المللی، تروریسم بین المللی. ... دیر یا زود، تاریخ حکم می کند جایی که قدرت می رود قانونمندی به دنبال آن می رود. اگر اینگونه است، که من معتقدم هست، پدیده اصلی دوران ما جهانی شدن قدرت است، و در نتیجه چالشی که از پی آن به وجود می آید ایجاد قانونمندی و ساختاردهی در این فضای بین المللی است. و من معتقدم دهه های پیش روی ما با آشفتگی های بیشتر یا کمتر ما به احتمال کمتر یا بیشتر قادر خواهیم بود به اهداف خود برسیم: و آن ایجاد قانونمندی در این فضای بین المللی است. لطفاً توجه کنید، من درباره دولت ها صحبت نمی کنم. من

من باور دارم ما محکوم به زندگی در یکی از لحظات مهم در تاریخ هستیم که پایه هایی که روی آنها بنا شده است نظم کنونی قدرت در شرف تغییر است و چهره جدید دنیا، و قدرت های جدیدی که در دنیا وجود دارند، در حال شکل گیری هستند.^۱ و همانطور که ما امروزه شاهد آنیم این زمان ها تقریباً همیشه دوران پرتلاطم و دوران خیلی سختی هستند... این اتفاق تقریباً قرنیه یک بار می افتد.

شما ممکن است بگویید دفعه آخر ... وقتی بود که قدرت از ملت های کهن، قدرتهای پیر اروپا، منتقل شد به آن سمت اقیانوس اطلس، نیروی در حال ظهور ایالات متحده آمریکا، آغاز سدهی آمریکا. و البته، در خلایبی که سابقاً قدرت های پیر اروپایی در آن بودند دو فاجعه خونین در قرن پیش رخ داد. اولی در نیمه اول و دومی در نیمه دوم: دو جنگ جهانی بزرگ. ما زدوگ آنها را جنگ های داخلی اروپا نامید، که احتمالاً این روش دقیق تری برای توصیف آنهاست.

خب، خانم ها و آقایان، ما در یکی از آن دوران ها زندگی می کنیم. اینجا من می خواهم راجع به سه عامل صحبت کنم. دوتای اول در واقع درمورد تغییر در قدرت است. و دومی درباره بعد جدیدی است که من می خواهم به آن ارجاع بدهم، چیزی که سابق بر این هرگز به این صورت رخ نداده بود. اما بیاید در باره تغییرات قدرتی که الان در دنیا در حال وقوع است صحبت کنیم. و آنچه امروز رخ می دهد به یک معنا، ترسناک است زیرا قبلاً هرگز اتفاق نیفتاده است. ما تغییرات متعددی در قدرت دیدیم - قدرت یونانی ها به رومی ها منتقل شد و تغییرات قدرتی که در دوران تمدن های اروپایی رخ داد - اما الان شاهد چیز متفاوتی هستیم. زیرا قدرت به شکل افقی از ملتی به ملت دیگر جا به جا نمی شود. قدرت در حال تغییرات عمودی نیز هست.

اتفاق در حال وقوع این است که قدرتی که شکل گرفته بود بر مبنای مسئولیت و بر مبنای حکومت قانون، در ساختار یک ملت واحد در حال ورود به صحنه جهانی در ابعادی بسیار گسترده

۱- Paddy Ashdown

Paddy Ashdown is a former member of the British Parliament and a diplomat with a lifelong commitment to international cooperation.

از آزادسازی اقتصادش دموکراتیزه خواهد شد. اما این موضوع بحث دیگری است. همچنین برزیل و هند در چنین موقعیتی هستند. به شکل روزافزونی شما شاهد هستید که برای ما اروپایی ها، دنیای کنونی بیشتر شبیه اروپا در قرن ۱۹ است.

... قطبیت چند وجهی قدرت به معنای تغییر و جابه جایی متحدان است. ما در حال ورود به چنین دنیایی هستیم، دنیایی که در آن هرچه بیشتر شاهد ثابت نماندن متحدان مان هستیم. کیننگ، وزیر امور خارجه بریتانیا یک بار گفت، "بریتانیا منافع مشترکی دارد اما متحد ثابتی نه." و ما بیشتر می بینیم که حتی ما در غرب باید دست دراز کنیم، فرای دایره آشنای قدرت های آتلانتیک (اطراف اقیانوس اطلس) برای متحد شدن با دیگران، اگر می خواهیم کارها را در این دنیا به سرانجام برسانیم.

دقت کنین، زمانیکه ما به لیبی رفتیم، خوب نبود که غرب به تنهایی این کار را انجام دهد؛ ما باید دیگران را هم درگیر این کار می کردیم. ما باید، در این مورد، اتحادیه عرب را درگیر می کردیم. حدس من این است که عراق و افغانستان آخرین مواردی بودند که غرب به تنهایی سعی در انجام کاری داشت، و ما موفق نشدیم. حدس من این است که ما در حال رسیدن به پایان ۴۰۰ ساله هستیم - می گویم ۴۰۰ سال زیرا این زمان پایان امپراطوری عثمانی است - که دوران برتری و استیلای قدرت غربی است، نهادهای غربی و ارزش های غربی. می دانید، تا کنون، اگر کشورهای غربی متحد عمل می کردند، قادر بودن در هر گوشه دنیا طرحی نو پیشنهاد بدهد و اجرا کنند. اما دیگر اینگونه نیست. آخرین بحران مالی را در نظر بگیرید بعد از جنگ جهانی دوم. غرب متحد شد - نهاد برتون وودز (تأسیس در ۱۹۴۴ جهت تقویت همکاریهای بین المللی)، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول - و مشکلات حل شد. اکنون باید از دیگران نیز دعوت کنیم. اکنون باید گروه ۲۰ (شامل ۱۹ قدرت اقتصادی دنیا به اضافه اتحادیه اروپا) را ایجاد کنیم. اکنون ما باید با فراتر از دایره آشنای دوستان غربی مان همکاری کنیم. بگذارید یک پیش بینی برای شما کنم، چیزی که احتمالاً شگفت انگیزتر است. من گمان می کنم ما در حال رسیدن به پایان ۴۰۰ ساله هستیم که در آن قدرت غربی کافی بود. مردم به من می گویند، "چینی ها، البته، درگیر فعالیت های چندجانبه ایجاد صلح در اقصی نقاط دنیا نخواهند شد." درگیر فعالیت های چندجانبه ایجاد صلح در اقصی نقاط دنیا نخواهند شد. ... البته که آنها طرفدار سیاست موازنه اقتصادی هستند. آنها می خواهند خطوط دریایی را باز نگه دارند. به طور فزاینده ای، ما باید کار و تجارت کنیم با افرادی که ارزش های مان با آنها مشترک نیست، اما با آنها، در حال حاضر، منافع مشترکی داریم. این همه روش متفاوت نگاه کردن به دنیایی است که در حال ظهور است.

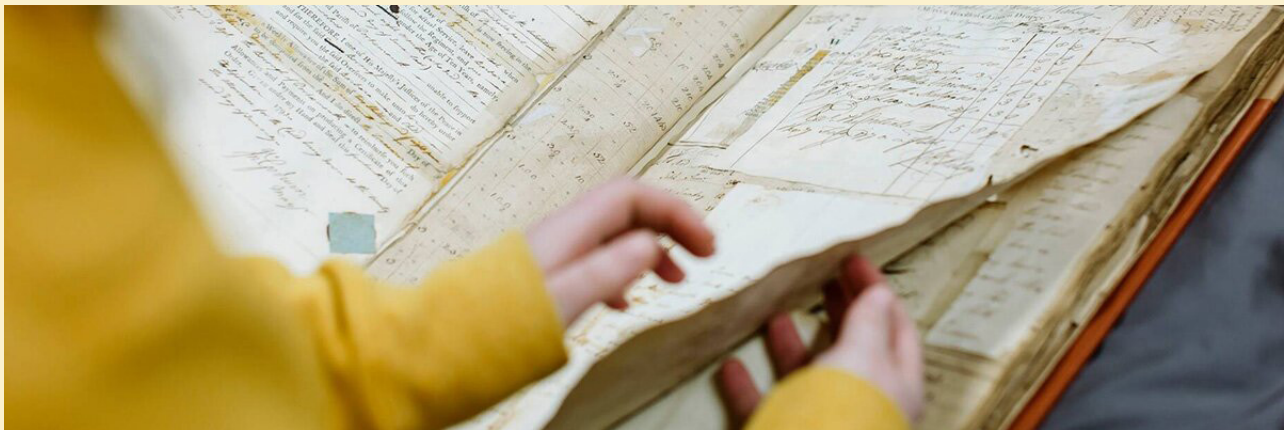
درباره ایجاد تعدادی بنیاد دموکراتیک جهانی صحبت نمی کنم. راستی، خانم ها و آقایون، در نظر من این غیرمحمتمل است که با ایجاد تعداد بیشتری از بنیادهایی مثل سازمان ملل به این هدف دست یافت. اگر ما سازمان ملل نداشتیم باید آن را اختراع می کردیم. دنیا نیازمند یک محفل بین المللی است. نیاز به ابزاری برای مشروع کردن فعالیت های بین المللی است. اما در مورد قانونمند کردن این فضای بین المللی حدس من این است که خلق بنیادهای بیشتری مثل سازمان ملل کمکی نمی کند. امر لازم در کنار هم قرار گرفتن قدرتمندان و ایجاد سیستم هایی برپایه معاهده است، توافقاتی بر مبنای معاهده، برای مدیریت آن فضای بین المللی. ...

پس اولین پیام من این است که اگر ما از این دوران پرتلاطم عبور کنیم این دوران کم و بیش آشفته، آنگاه موفقیت ما در انجام آن تا حد زیادی به ظرفیت ما در ایجاد یک ساختار قانونی منطقی در این فضای جهانی وابسته است. و شما شاهد آغاز این راه خواهید بود. نکته دوم، ... قدرت نه تنها به شکل عمودی در حال تغییر است، بلکه به شکل افقی هم متحول می شود.

به نظر من ما در سطح کلان شاهد یک تغییر بنیادین در قدرت هستیم... الان که با قدرت اقتصادی همه چیز شروع می شود، که البته همیشه همینگونه بوده است. شما شاهد ایجاد سیاست های خارجی بوده اید، و همچنین افزایش بودجه های نظامی، که در حال وقوع در سایر قدرت های در حال رشد جهان است. من در حقیقت فکر می کنم این همه تغییرمسیر حرکت از غرب به شرق نیست؛ بلکه اتفاق دیگری در حال وقوع است.

حدس من، بر اساس شرایط موجود، این است که ایالات متحده آمریکا بر روی زمین در ۱۰ تا ۱۵ سال آینده باقی می ماند، اما محتوایی که بر اساس آن آمریکا قدرت خودش را حفظ می کند به شدت تغییر کرده است؛ با خروج از ۵۰ سال گذشته، غریب ترین سال های تاریخ که ما در یک دنیای کاملاً تک قطبی زندگی می کردیم، دنیایی که در آن هر سوزن قطب نما در هر راستایی (موافق یا مخالف) باید بر اساس جهتش نسبت به واشنگتن سنجیده می شد - دنیایی که در آن تنها یک غول پیکر حکمفرما بود. اما آن یک شرایط معمول در تاریخ نبود. در حقیقت، آنچه الان در حال ظهور است شکل عادی تری از تاریخ است. شما شاهد ظهور یک دنیای چند قطبی هستید.

تا حالا، ایالات متحده چهره غالب دنیای ما بوده است. آنها پر قدرت ترین ملت دنیا باقی می مانند، اما آنها در یک جهان چند قطبی پر قدرت ترین خواهند بود. و شما نظاره گر ظهور مراکز دیگر تمرکز قدرت هستین - در چین، البته، حدس من این است که حرکت رو به رشد چین هموار نخواهد بود. اون مسیر پر فراز و نشیبی خواهد بود زیرا جامعه چین پس



شما می توانید انجام دهید کاری است که با همکاری دیگران قادر به انجام آن هستید. مهمترین جز ساختار شما - چه شما دولت باشید، چه یک هنگ نظامی، و چه یک بنگاه اقتصادی - نقاط لنگرگاه و اتصالات شماست، ظرفیت شما برای ساختن شبکه با دیگران است. شما در صنایع این امر را درک می کنید؛ اما دولت ها هنوز قادر به فهم این موضوع نیستند.

اگر این امر صحت دارد که ما الان به یکدیگر قفل شده ایم به صورتی که قبل از این هرگز اینگونه نبوده است، آنگاه سرنوشت مشترکی نیز در انتظار ماست. ناگهان و برای اولین بار، دفاع جمعی، چیزی که ذهن ما را تسخیر کرده به عنوان راه حل تأمین امنیت ملت هایمان، دیگر کافی نیست. سابق بر این اگر قبیله من قدرتمندتر از قبیله آنها بود، من امن بودم؛ اگر کشور من قوی تر از کشور آنها بودم، من امن بودم؛ اگر متحدان من، مانند ناتو، قوی تر از متحدان آنها بود، من امن بودم. اما دیگر اینگونه نیست. ظهور پدیده به هم متصل بودن و وجود سلاح های کشتار جمعی هر چه بیشتر به معنای آن است که من سرنوشت مشترکی با دشمنم دارم.

زمانی که من یک دیپلمات بودم مذاکرات معاهده های خلع سلاح با اتحاد جماهیر شوروی در ژنو در دهه ۷۰ میلادی، موفقیت آمیز بود زیرا ما درک کردیم که ما سرنوشت مشترکی با آنها خواهیم داشت. امنیت جمعی دیگر کافی نیست. صلح در ایرلند شمالی حاکم شده است زیرا هر دو طرف درک کردند بازی های جمع- صفر دیگر کارایی ندارند. سرنوشت مشترکی با دشمنان شان در انتظار آنهاست. یکی از موانع اصلی در برابر صلح در خاورمیانه این است که هیچ یک از دو طرف دعوا، ...درک نمی کنند که آنها سرنوشت جمعی مشترکی خواهند داشت. و به ناگاه، آنچه پیشنهادخردمندان در سال ها قبل بوده است تبدیل به امری شده است که ما باید آن را به عنوان موضوع سیاستگذاری های عمومی جدی بگیریم. ...

و اما عامل سوم، که کاملاً متفاوت است. امروز در دنیای مدرن ما، به خاطر اینترنت، به خاطر نوع موضوعاتی که مردم درباره آنها اینجا صحبت می کنند، همه چیز به همه چیز مرتبط است. ما اکنون وابسته به یکدیگر هستیم. به عنوان ملت ها، به عنوان افراد، ما به هم قفل شدیم، به شکلی که هرگز اینچنین نبوده است، قبل از این هرگز اینگونه نبوده. رابطه متقابل ملت ها همیشه وجود داشته است. دیپلماسی درباره مدیریت رابطه متقابل ملت هاست. شما در مکزیک به آنفولانزای خوکی مبتلا می شوید، و تبدیل به مشکلی برای فرودگاه شارل دوگول (در پاریس) تنها در ۲۴ ساعت می شوید. شرکت مالی لمن برادرز ورشکسته می شود، کل بازار مالی سقوط می کند. در جلگه های روسیه آتش سوزی می شود، شورش های غذایی در آفریقا رخ می دهد.

ما همگی، عمیقاً، به هم متصل هستیم. و آن به معنی آن است که گمان اینکه یک ملت-دولت می تواند به تنهایی عمل کند، بدون وابستگی به سایرین، بدون همکاری با دیگران، دیگر معتبر نیست. زیرا عملکرد یک ملت-دولت نه تنها محدود به خودش نیست، بلکه برای کنترل قلمرو خودش نیز هم کافی نمی باشد، زیرا اثر اتفاقات خارج از آن ملت الان در داخل آنها نیز موثر است.

در حقیقت دولت های ما که به شکل عمودی ساختار یافته اند و بر مبنای مدل های اقتصادی انقلاب صنعتی بنا نهاده شده اند - سلسله مراتب عمودی، تخصصی شدن وظایف، ساختارهای فرماندهی - همگی ساختار کاملاً اشتباهی دارند. در دنیای کسب و کار الگوی ساختار زمان ما، شبکه است. این ظرفیت شما برای شبکه سازی است که اهمیت دارد، هم در داخل دولت های شما و هم در رابطه با محیط خارج.

قانون سوم اشدون این است که در عصر مدرن، جایی که همه چیز به همه چیز متصل است، مهمترین نکته در مورد کاری که



مفهوم آینده نگری

دکتر ابراهیم فیاض

با جهان پدیداری آنها، عرفانی بوده تحلیل های تاریخی، شکل اسطوره ای پیدا کرده اند و تحلیل های تاریخی احساسی شده و وامدار اسطوره های تاریخی گشته و حماسه سازی رخ داده است. زمانی که جهان پدیداری فلسفی و عقلی شده، تحلیل های عقلی، جبری و تعین گرا حاکم شده است.

متفکران به دنبال یافتن قانون های تاریخی هستند تا با دستیابی بر آن قوانین، بر زمان و تاریخ مسلط شوند که اولی (عرفانی) در اغلب مذاهب های خدایی و دومی در مذاهب های انسانی یا اومانیستی شکل می گیرد. گروه اول تاریخ و زمان را تجلی خدا می دانند. باید برای فهم تاریخ، خدا و سنت های الهی را شناخت و آینده را نیز به واسطه این شناخت درک کرده و سنت های الهی را به دست آورد. تفسیر سنت های الهی تاریخی، رکن اصلی این نوع تاریخ نگاری ها است. در گروه دوم، سنتی در پشت تاریخ وجود ندارد، بلکه انسان ها تاریخ را به وجود می آورند و آینده را نیز همین انسانها می سازند که به وسیله جنگ و یا به وسیله ابزارسازی و فناوری رقم می خورد. بنابراین برای آینده سازی باید به جنگ متوسل شد و از راه جنگ به تولید و رشته فناوری دست یافت.

آینده سازی عصر کهن و عصر حاضر غرب بر این تفکر استوار است که جنگ های تمدن غرب برای آینده بوده و ریشه در همان تفسیر دارد و فلسفه وجه غالب این تفکر است و تفسیر جنگ طلبانه آینده است. ماده محرک فلسفه اصلی یونان تا غرب امروز، جنگ بوده است. فلسفه های غربی جنگ می آفرینند و جنگ ها، فلسفه را و این دیالکتیک جنگ و فلسفه، آینده نگری و آینده سازی غرب را شکل می دهد (فلسفه های حاشیه ای غرب نیز وجود دارد که ریشه در عرفان آسیایی دارد). ...

این مراحل در نوعی چارچوب سازی تجلی پیدا می کرده که ساختن آینده با توجه به گذشته بوده که به آن چارچوب، «مدینه فاضله» یا اتوپیا یا شهر خدا، اطلاق می شده و مبنای تمدن سازی و یا آینده سازی بوده است. پس از ترسیم ساختاری آینده به طبقه بندی شناختی و معرفتی و دانش ساختاری فوق می

آینده از آن کسی است که بتواند آینده را پیش بینی یا حداقل آن را تخیل یا ترسیم کند. آینده زمانی است که نیامده و به عبارتی زمانی است که مثل گذشته موجود نیست. چگونه می توان در باره چیزی که موجود نیست و نیامده سخن گفت. گذشته نیز موجود نیست ولی آثار آن باقی مانده است که در قالب نشانه های تصویری، نوشتاری و یا ذهنی خود را نمایش می دهند. در مورد آینده نه خاطره ای و نه نشانه ای وجود دارد مگر آنکه با توجه به گذشته و نشانه ای که از آن باقی مانده و نوع تکرار نشانه ها در زمان حال، تصور شود که آینده نیز این گونه خواهد بود. توضیح آنکه، این نوع استدلال بر این نکته و باور استوار است که زندگی نوعی، تکرار است و آنچه در گذشته رخ داده احتمالاً باز هم تکرار خواهد شد. پس آنچه هم اکنون، در حال رخ دادن است و در معرض دید انسان واقع می شود می تواند در آینده نیز رخ دهد. گذشته می تواند آینه آینده باشد و فوائد مطالعه تاریخ، تسلط بر آینده است. عبرت از تاریخ یعنی فهم آینده، یعنی هر ملتی که تاریخ خود را به خوبی دریابد، آینده را به دست خواهد آورد. فردی که به دنبال آینده است بایستی تاریخ را به خوبی مطالعه کند.

این گونه تفکرها قائل به قوانین لایتغیر تاریخی هستند و معتقدند آنچه در گذشته رخ داده در آینده نیز رخ خواهد داد، پس آینده نگری در قالب تاریخ نگری رخ می دهد که این تاریخ نگری برای آینده نگری در دو قالب: جبر تاریخی یا همراهی علل تاریخی یا تداعی معنایی تاریخی، مورد توجه و تحلیل واقع می شود. همه مکاتب تاریخی معتقد هستند که برای تسلط بر آینده بایستی تاریخ را دانست و آن را درک کرد، باید این گونه استدلال کرد که لازم است ملت های جهان به منظور درک آینده، چارچوب هایی را برای فهم گذشته و تاریخ خود خلق کنند.

همواره تاریخ خوانی در طول تاریخ، زمان، مکان و جغرافیا ترسیم شده است. به عدد فرهنگ ها می توان چارچوب های تاریخ شناسی، به دست آورد. این چارچوب ها، از جهان پدیداری یا جهان بینی خود مدد گرفته اند که گاهی شکل عرفانی و گاهی شکل فلسفی داشته اند. آنجایی که از عرفان مدد گرفته شده

پرواز خیال نیز از نکات بسیار مهم است که از ممارست فکری منشاء می گیرد و نتایج آن از فکر و ذهن به عالم خیال وارد می شود و بر اساس آن، عالم خیال، فعال می شود (به شرطی که قوه خیال انسانی از قبل پرواز را تمرین کرده باشد) و پرواز خیال به منظور تصویرسازی برای آینده، رخ بدهد.

هنر به عنوان دانش بنیادی عالم خیال و قوه تخیل انسانی به عنوان دانش بنیادی تمدن ها مطرح می شود و علم تاریخ، ماده اولیه خیال بشری را تشکیل می دهد و قوه خیال انسانی را فعال می کند. به همین دلیل مراحل اولیه تمدن ها از حماسه تاریخی که بر اساس قوه خیال شکل می گیرد، به وجود می آید، یعنی تاریخ در قالب حماسه سرایی تبدیل به خیال شده و سپس این خیال به طور فزاینده گسترش می یابد و تبدیل به هنر می شود و یا تبدیل به حد فاصل بین هنر و فن می شود. به این معنا که هنرهایی خلق می شوند که جهان پدیداری را به مرحله فناوری نزدیک می کنند. هنرها مثل معماری بر اساس فنون بنا می شوند که اولین قدم فضا سازی برای تخیل هستند، چرا که تخیل در شهری رخ می دهد که معماری آن، فضا را به وجود آورد. اولین قدم تمدن سازی، شهرسازی است که بر اساس آن تخیل مناسب تمدن شکل می گیرد، یعنی تخیل حماسی، تخیل معماری را ایجاد می کند و تخیل معماری نیز شهر را به وجود می آورد و شهر نیز تخیل خاص خود را تولید می کند. مهم ترین تخیلی که شهر ایجاد می کند نقاشی است که نوع نگرش به جهان را ترسیم می کند. پس جهان پدیداری تخیل شده در معماری شهری، در نقاشی ترسیم می شود. در نتیجه، جهان در معماری شهر تجلی پیدا می کند و نقاشی آن را ترسیم می کند. نقاشی ها بر دیوار شهرها، دیوار غارها، دیوار خانه ها، دیوار مساجد، دیوار کاخ ها و ... ترسیم می شوند. در فضای معماری شهر که دیوارهای آن نقاشی شده، احساس و خیالی دیگر به وجود می آید که نتیجه آن دو است، یعنی نقاشی و معماری که فضا سازی کرده اند، احساسی را بر می انگیزند که صدای جهان (یعنی موسیقی) است.

موسیقی، هنری است که جهان را صدا دار می کند و صدای جهان را استخراج می کند و جهان به ظاهر ساکت و صامت را، سخنگو می سازد و زمانی که موسیقی نوشته شود زبان آن قاعده مند می شود و شکل ریاضی وار را به وجود می آورد که باز به تنظیم خیال می پردازد و تخیل جهان آینده را، ترسیم می کند.

نقاشی که جهان را ترسیم می کند انسان را به طبیعت نزدیک می سازد. احتمالاً زبان ریاضی وار موسیقی، ملودی جهان را ریاضی وار، ترسیم کرده و این را به یک حس عمومی تبدیل می کند. یک نقاشی دقیق نوعی ترسیم دقیق علمی از جهان اطراف را می طلبد. برای نقاشی از انسان، بهترین آناتومی انسان لازم است تا زیباشناسی را بر روی آن نشان دهد. در مورد دیگر موجودات غیر انسانی مثل اسب نیز همین طور است (چنانکه در آثار تشریح

پرداختند که هر تمدنی نوعی طبقه بندی دانش داشته است که با محوریت آن، دانش خاصی که به وجود می آمده، به طور غیرمستقیم از جهان پدیداری همان دین منشاء می گرفته است (مثلاً جامعه شناسی در تمدن غرب امروز). بقیه علوم نیز بر اساس آن، به وجود می آمده و در نتیجه، آینده نگری، آینده شناسی و آینده سازی بر اساس همان علوم شکل می گرفته است. پیشرفت غربی براساس جامعه شناسی است که گاهی از آن با نام تکامل و گاهی با نام تجدد و گاهی با نام توسعه و امروزه با نام جهانی شدن، یاد می شود. در نتیجه، هیچ تمدنی نمی تواند بدون نگاه به گذشته و ترسیم آینده، به مرحله تمدن سازی برسد.

انسان در برخورد با تاریخ، برای رسیدن به آینده به قوه تخیل احتیاج دارد، چرا که قوه عقل، قوه نگهداشتن است و فقط می تواند بر اساس مفاهیم متعین عمل کند. این مفاهیم بایستی پردازش شده باشند. این مفاهیم در میانه و یا انتهای تمدن معنادار هستند، چون در این مرحله است که مفاهیم یک تمدن تعین پیدا می کند و عقل ها می توانند با لوازم سازی مفهومی به بسط معرفتی درون تمدنی بپردازند که سازمان های پژوهشی و آموزشی آن را جهت می دهد. به این ترتیب، تمدن ها دچار کوری آینده نگری می شوند و رویه رکود علمی را به عنوان استانداردنگری اجرا می کنند. از آنجا که سازمان های معرفتی آنها از دیدن آینده محروم می مانند، در نتیجه آینده را از دست می دهند و سازوکار از دست دادن آینده این گونه است که چون دانشگاه به دنبال رویه مذکور دچار رکود در آینده نگری می شوند و ملت های رقیب شروع به خودسازی و آینده نگری می کنند. اینجاست که مردان عمل وارد میدان می شوند تا بدون نظریه، آینده را با عملکرد خود که فعالیت های کورکورانه همراه با قدرت نظامی است به دست آورند. این عملکرد موجب تحلیل رفتن نیروهای آنها می شود و در نهایت قدرت ها از بین می روند. این همان است که هگل می گوید: قدرت ها از تاریخ عبرت نگرفته اند و اینکه قدرت ها در نهایت نادان می شوند و قدرت اندیشه و آینده نگری را از دست می دهند. قوه تخیل بر اساس تاریخ، موجب آینده نگری و آینده سازی می شود. تخیل نادیده ها را می بیند و از فضای زمانی، مکانی، تاریخی و جغرافیایی بالاتر می رود و آنچه با دیده حسی و قوه عقلی دیده نمی شود، مشاهده می شود و این با پرورش اوج می گیرد که خیال فرهیخته نام دارد و این شامل تمامی مشهودات انسانی می شود که نشانه دار است. در نتیجه، شامل معنا و نشانه های آن می شود و اگر دیالکتیک بین معنا و نشانه در قالب کلیه دانش های بشری برگزار شود، مشهودات انسانی را افزایش می دهد، به ویژه اگر با اخلاق و پاکی همراه شود این موضوع با ریاضت همراه است، راه همواری ندارد و با خوشی نیز همراه نیست، چرا که خلاقیت بر اساس شهود، ناسازگاری (ناسازگاری با خود و دیگری و تنهایی مبتنی بر آن) می طلبد.

به آینده راه پیدا می کند، در نتیجه سیاستگذاری هنری نوعی سیاستگذاری در قبال آینده است.

در ابتدای تمدن ها که هنر خودنمایی می کند، خودنمایی در واقعیت نمایی و طبیعی بودن است، ولی در طول تمدن ها، هنرها به علت تکرار، به انتزاع گرایی برای خلاقیت تبدیل می شوند و چون هنرها انتزاعی می شوند قوه تخیل واقع نگر، کور می شود. در نتیجه، آینده نگری نیز به کوری مبتلا می شود و از اینجاست که تمدن ها منقرض می شوند، چرا که از آینده غافل شده و به زمان حال می پردازند و زندگی روزمره را پی می گیرند. به همین دلیل به خوشی و لهو و لعب دل می بندند و انسجام اجتماعی آنها به سستی می گراید و با کمترین تهدید خارجی، از هم فرو می پاشند. یکی از نشانه های این فروپاشی انسجام اجتماعی، تضعیف خانواده به وسیله روابط جنسی فرا ازدواج مثل هم جنس بازی و یا اوج گرفتن صنعت فحشا است که در انتهای تمدن ها رخ می دهد. خانواده که کوچکترین و بنیادی ترین واحد اجتماعی است رو به ضعف می رود. در نتیجه، انسجام اجتماعی نیز ضعیف می شود و در این مرحله است که تصویرنگاری جنسی (پورنوگرافی) اوج می گیرد (این موضوع در اواخر تمدن های یونان، رم به خوبی دیده می شود).

در رسانه ها با توجه به هنر، به آینده نگری، آینده یابی و آینده سازی می پردازند، زیرا رسانه ها تخیل پردازی می کنند و این تخیل را در جامعه گسترش می دهند. ... با نوع منظرهایی که برای اطراف، محیط، جامعه و جهان به وجود می آورند، زمینه سازی خیال را در جامعه به طور عمومی و یکسان ایجاد می کنند. به عبارت دیگر، رسانه ها تخیل های انسان ها را در یک جامعه، هماهنگ و استاندارد می کنند و سعی می کنند آینده واحدی را ترسیم کنند. رسانه ها می توانند انسان ها را در یک جهت واحد هدایت کنند و رشد و پیشرفت اساس اجتماعی را شکل دهند.

پزشکی، طراحی مدل و تخیل های فناورانه لئوناردو داوینچی دیده می شود.

هنر در یک نظام ترسیمی، آینده را ترسیم می کند و این نظام ترسیمی از هنر حسی و طبیعی شروع می شود و در نهایت به انتزاع و سبک های انتزاعی می رسد. رشد فکری جامعه از سبک های طبیعت گرا نیز شروع می شود، چون به راحتی جهان را برای انسان ها ترسیم می کند. سبک هنری طبیعت گرا، ادبیاتی را شکل می دهد که شکل انتزاعی تر ترسیم جهان است و این ادبیات مثل ادبیات شعری ساده و طبیعت گرا به شدت ساده و غیرنمادین و ترسیم گراست. ادبیات در مرحله بعدی تبدیل به فلسفه حسی و طبیعت گرا می شود و سپس متافیزیک خود را بر آن بار می کند (مثل محرک اولیه ارسطو در حرکت فیزیکی) و از فلسفه که شکل انتزاعی ترسیم جهان است، انتزاعی بسیار عام تر به وجود می آید که فرمول های ریاضی وار علم است که فقط شکل انتزاعی دارد و غایی ترین شکل معرفت جهان و ترسیم انتزاعی جهان است. این علم انتزاعی به وسیله عقلانیت ترسیم شده در دین، هنر، ادبیات و فلسفه، تبدیل به فناوری می شود و این فناوری در شکل عقلانی آن تابع فرمول های ریاضی و فیزیکی است، ولی در شکل و تشکل، تابع شکل های هنری است که از طبیعت اطراف انسانی گرفته شده است: مثل هواپیما، پرنده و ماهی یا هلیکوپتر و سنجاقک و " پس فناوری از هنر شروع می شود و به هنر نیز ختم می شود. در نتیجه، هرچه در آینده بتواند ترسیم شود از قبیل هنر است و از هنر، شروع می شود و به هنر کاربردی یعنی فناوری ختم می شود. تمدن ها از انقلاب هنری شروع شده و تخیل آینده را عوض می کنند. هنرمندان بنیان گذاران تمدن هایی چون دوران رنسانس یا دوران پسامدرن فعلی هستند که از هنر شروع شده است. آنچه در این میان مهم است سیاستگذاری هنری برای آینده یابی است، زیرا بدون هنر راهی به آینده وجود ندارد، مگر با علم غیب بتوان کاری کرد. از آنجا که هنرمند به شهود واقف است و بهره ای دارد

دو شکل و چارچوب سیاستگذاری رسانه ای در باب خیال سازی وجود دارد:

۱. تکثرگرایی خیال سازی ۲. یکسان سازی تخیل.

در مورد اول، سیاست براساس رسانه های بومی و ملی تدوین می شود و تکثرگرایی یا تکثرسازی خیال را شکل می دهد، در صورتی که در دومی، تکیه بر رسانه های جهانی برای یکسان سازی تخیل در سطح جهانی است که در اولی با ارتباطات میان فرهنگی انجام می شود و در دومی با ارتباطات جهانی، صورت می پذیرد. در سطح کلان رسانه، تخیل و آینده سازی در چارچوب نظری وجود دارد که می تواند برای سیاستگذاری آینده، آن را تشریح و تبیین کرد. به عبارت دیگر، سیاستگذاری آینده براساس تخیل و هنر شکل می گیرد، ولی آنچه مهم است رسانه ها هستند که خیال سازی ها را به عهده دارند. تخیل فرایندی ارتباطی است که در درون فرد شکل می گیرد و ارتباطات درون فردی نام دارد که رسانه ها شکل می دهند. رسانه هرچه صامت و ساکت تر باشند، تخیل را تر هستند. رسانه هایی چون کتاب و یا رادیو و تلویزیون هر چقدر گویاتر باشند، کمتر تخیل ایجاد می کنند. رسانه ای همانند کتاب نسبت به رادیو و تلویزیون، آینده سازتر است چون کتاب تخیل سازتر است. ... این مطالب می تواند مقدمه ای برای پژوهش های آینده باشد.



باستانشناسی و تاریخ



باستان شناسی، دانش بررسی فرهنگ های انسانی از راه بازیابی، مستندسازی، و تحلیل بازمانده های مادی بشر، همچون معماری، دست ساخته ها، بازمانده های انسانی و یا پهنه زمین است. هدف نهایی باستان شناسی، روشنگری درباره تاریخ بشر و فراز و فرود شکل گیری تمدن است. از این رو بسیاری از رشته های دیگر علوم انسانی نظیر تاریخ، زمین شناسی و مردم شناسی در پیوند با این دانش بشری بوده اند. با این حال علم باستان شناسی از چندین دهه قبل نه تنها در اصول و روش تحقیق، بلکه در اهداف نیز به سرعت دستخوش تحولات بنیادی شده است. باستان شناسی با درک مفاهیم میراث گذشتگان بر مبنای آثار باقی مانده در درون و برون خاک به این اسناد و میراث گذشته معنای فرهنگی ویژه می دهد. باستان شناسی فقط در زمینه های اکتشاف و پیدا کردن وقایع و رویدادهای تاریخی نیست، بلکه باستانشناسی در زمینه زمین شناسی، عمر کره زمین، گیاه شناسی، مردم شناسی و صدها مورد دیگر فعالیت می نماید. فواید علم باستان شناسی به زندگی بشری، شناخت ادیان و دیرینه شناسی و آینده شناسی مرتبط است. در دهه های اخیر باستانشناسی در جهان به سمت رویکرد تاریخی بیش از پیش سوق یافته است.

تفاوت باستان شناسی با تاریخ در این است که باستانشناسی در گذشته باقی می ماند و از گذشته بیرون نمی آید در حالیکه تاریخ سعی می کند با مطالعه گذشته خود را از آن آزاد کند و به آینده بنگرد.

اندیشمندی گفته است:

گاه از علوم انتظار داریم که آینده را پیش بینی کند. درست مانند هواشناسی. برخی نیز از تاریخ انتظار دارند رفتار نیاکان را بررسی نماید تا اشتباهات آنها را در آینده تکرار نکنند. یا تاریخ گذشته را بررسی کند تا دلایل موفقیت اقوام و ملت ها را ثمره موفقیت های بعدی خود کنند. به هر حال علوم افق های دید ما را می گشایند و چشم انداز های نوینی برای ما ترسیم می کنند. از سوی دیگر مطالعه تاریخ می تواند به ما کمک می کند که از چنگال گذشته بگریزیم و آینده های نوینی را تصور کنیم. فرصت هایی که گذشتگان به آن توجه نداشته اند را بیابیم و آنها را بالفعل نماییم. وقتی تاریخ گذشتگان را مرور می کنیم تجاربی را می آموزیم که به ما یاری می دهد تا در مسیر رسیدن به آینده بازنگری کنیم و بهتر تصمیم بگیریم.

حالا تصور کنید در مهم ترین و اصلی ترین دستگاه میراث فرهنگی یک کشور بجای کارشناسان تاریخ فقط از کارشناسان باستان شناسی با رویکرد گذشته گرایی استفاده نمایند. نتیجه تکیه بر باستانشناسان باقی ماندن در گذشته و عدم حرکت به سمت آینده است.

کارشناسان آینده پژوهی سایت فکر ورزی



میراث فرهنگی مسیر انتقال دارایی های مادی و معنوی به عرصه زندگی حال و آینده

تمدن به شدت تحت تأثیر سرزمین و مردم و ادیان است. سرزمین شامل شرایط طبیعی و جغرافیا، آب و هوا و مکان و منابع طبیعی است که همگی منابع اولیه و امکانات هستند. توانایی فکری مردمان یک سرزمین بر فنون و دانش و تجربه چگونگی تسلط و بهره گیری از منابع جغرافیایی و طبیعی بر توانایی تمدنی آنها می افزاید و ادیان مجموعه جهان بینی و ایدئولوژی و اعتقادات مردم هر سرزمینی است و ادیان الهی تأثیرگذارترین در این مجموعه ها بوده و هست. معرفت به خداوند از طریق بکارگیری عقل و کسب دانش امکان پذیر شده و تعمیق می یابد و بدون عقل و دانش، هیچ شناختی کامل نیست.

ظهور ادیان الهی نشانه مرحله اول رشد انسانی و فرهنگی آدمی است. ادیان الهی نقش هدف گذاری و معنا بخشی به زندگی انسان، نقش هشدار دهنده، نقش آگاهی دهنده، نقش استدلالی و نقش رها بخشی انسان ها از قید ظالمان و از قید دیگر انسان ها را داشته و دارند. سرزمین و مردمان و ادیان عناصر اصلی حوزه تمدنی می باشند و هر سه نیز از یکدیگر تأثیر می پذیرند.

ادیان می توانند مردمان را متحول سازند و سرزمین و شرایط آب و هوایی و جغرافیایی نیز می تواند منابع و امکانات مورد نیاز مردم یک سرزمین را فراهم سازد. مردمان یک سرزمین نیز می توانند طبیعت و منابع سرزمینی خود را از سلطه طبیعت خارج کرده و به سلطه انسانی گیرند. دین، عقل و دانش هر سه در مسیر تمدن سازی و توانا سازی بشر بکار آمده اند و هر کدام سهمی بزرگ در زندگی انسان ها داشته و دارند.

اگرچه در طول تاریخ بشریت گاهی به دلایل مختلف این سه از یکدیگر تفکیک شده و از هم جدا انگاشته شده اند؛ اما دین اسلام توانست این سه را در یک راستا و در طول هم قرار دهد. اگر چه تقسیمات جغرافیایی محدوده ها و مرزهای سرزمینی را مشخص می نماید اما مرز حوزه های تمدنی توسط خطوط هویتی جوامع تعیین می شود. معمولاً اقلیم و جغرافیای طبیعی

به صورت طبیعی قابل تفکیک و شناسایی است.

دره سرسبز یک رودخانه از طریق کوه ها و صحراهای اطراف آن بخوبی تفکیک و قابل شناسایی است و یا رودخانه ای می تواند به صورت طبیعی مرز بین دو سرزمین قرار گیرد. تنگه ها و سلسله کوه ها نیز بر این تفکیک جغرافیایی اثر گذارند. حوزه های تمدنی نیز بصورتی دقیق قابل تفکیک و شناسایی هستند. فرهنگ مهمترین عنصری است که مرزبندی حوزه های تمدنی و خطوط هویتی جوامع را روشن می سازد.

شیوه زندگی مردمان یک سرزمین از طریق توانایی اندیشه آنها، باورها، اعتقادات، رسوم، آگاهی ها، هنجارها و رفتارها و فنون و ابزارهای آنها از دیگران قابل تفکیک و شناسایی است.

امروزه شبکه های ارتباطی و رسانه ای بتدریج مرزبندی و خطوط هویتی جوامع را تغییر داده است. قدرتمندان از آرایش شبکه های ارتباطی و رسانه ای برای عبور از مرزهای طبیعی و ایجاد اختلال در حوزه های هویتی و تمدنی دیگر ملل استفاده می نمایند.

دست آوردهای حوزه های تمدنی، دست آوردهایی است حاصل حضور جمعی انسان ها در تفکر و ابداع و خلاقیت بکارگیری عقل و دانش و انباشتگی منابع طبیعی و غیرطبیعی (فراهم کردن پتانسیل ها) و به حرکت درآوردن و هم جهت کردن هویتی مردمان؛ برای رسیدن به اهداف مورد نظرشان است.

دانش، فنون، آداب و سنن، ابداعات و اختراعات، ... همگی سازه های تمدنی هستند. در مقابل جاهلیت، بی سازمانی، تفرق و عقب ماندگی هیچگاه نمی توانند در مولفه های تمدنی و فرهنگ مشاهده شوند.

عناصر تمدنی میراثی گرانبهاست که عرصه ای جدا از زندگی روزمره نمی باشد و تمام فعالیت های روزانه مردم جز با بهره گیری از حوزه تمدنی امکان پذیر نیست، هرگونه فعالیت انسان ها نیازمند تخصیص منابع و خارج کردن منابع از قوه به فعل و همسو کردن اجزاء به سمت اهداف است.

عناصر تمدنی می تواند در خانواده، در گروه، در کارخانه، در روستا، در شهر، در دولت و در هر نقطه زمانی و مکانی و در هر سطحی جریان داشته باشد.

هرفرد، گروه، انجمن، سازمان یا نهادی که بتواند با تفکر و سازماندهی امکانات و ابزارها منابع را به جریان اندازد وارد عرصه تمدنی شده است.

امروزه میراث تمدنی بدین دلیل ارزشمند است که به شکل فایده مندی ما را در دستیابی به آرزوها و آرمان هایمان کمک می نماید. ارزش واقعی میراث تمدنی و فرهنگی در بهره گیری از تجربه ها و دانش و عزم و اراده و باز سازی توانایی های تاریخی و دستیابی به اهداف جمعی اجتماعی و اهداف نیک انسانی است.

ادیان الهی تلاش کرده اند عرصه زندگی را در خدمت دستیابی به اهداف عالیه الهی قرار دهند. اساس زندگی و هدایت الهی براساس کسب توانایی ها و مواهب الهی است و خداوند برای انجام هر کار تدبیر و مسیری را مشخص نموده است که نیازمند کسب و صرف تفکر و توانایی و بکارگیری امکانات است.

تمدن در مرحله اول محصول عزم و اراده مردمان و جوامع

و سپس محصول ابداعات و ابتکارات انسان ها است

و سوم محصول تجربه و آگاهی و شعور انسانی است

و چهارم محصول بکارگیری و انتقال تجارب و دانش و تجميع منابع

و پنجم نتیجه عمل و به جریان انداختن دارایی های فکری و مادی و معنوی است.

میراث تمدنی و فرهنگی ملت ها مسیر انتقال دارایی های مادی و معنوی از گذشته به حال و از حال به آیندگان است.

کارشناسان دفتر آینده پژوهی



گردشگری و میراث فرهنگی

ترجمه و تدوین: سارا فردرو

سرعت در حال رشد است و این حقیقت را نمی توان انکار کرد که گردشگری فرهنگی و میراثی به جذب گردشگران پربازده تمایل دارد. در حالی که دستیابی به ارقام جهانی دشوار است اما تقریباً همه آمارهای موجود در مورد گردشگری در بازارهای مختلف منطقه ای مانند انگلستان، نیوزلند، استرالیا، هند و غیره الگوی ثابتی را نشان می دهند. گردشگران فرهنگ و میراث اغلب بیشتر از سایر گردشگران هزینه می کنند و پول بیشتری خرج می کنند. در واقع یک مطالعه نشان داد که یک گردشگر فرهنگ و میراث تا ۳۸ درصد و بیشتر در روز هزینه می کند و در مقایسه با سایر مسافران ۲۲ درصد هم سفر طولانی تری دارد.

گردشگران فرهنگ و میراث معمولاً از جاذبه های میراث فرهنگی مانند: بناهای تاریخی و دیگر جاذبه های تاریخی مانند سایت های باستان شناسی؛ پارک های ایالتی، محلی و ملی، گالری های هنری یا موزه ها، کنسرت ها، تئاتر و تئاتر موزیکال، سایت های میراث قومی یا اکولوژیکی و جاذبه های مشابه دیدن می کنند. اغلب مسافران می گویند این سفرها بیشتر از سفرهای معمولی به یاد ماندنی هستند زیرا این امکان را برایشان فراهم می کند که چیزهای جدیدی یاد بگیرند. این تمرکز بر مهارت های یادگیری و غنی سازی به عنوان یک روند اصلی جهانی در سفر شناخته شده است و به نیازهای بزرگتر مصرف کنندگان و بازدیدکنندگان مرتبط می شود.

گردشگران فرهنگ و میراث می گویند اغلب به دلیل زیاد بودن انتخاب در فعالیت های مربوط به این نوع جاذبه اقامت خود را تمديد می کنند. اکثر این مسافران شب ها را در متل های محلی، هتل های سنتی یا محوطه های کمپ می گذرانند.

گردشگران فرهنگ و میراث نیز تمایل دارند که پول بیشتری را به اقتصاد محلی برگردانند و بیشتر از انواع دیگر گردشگران در هر سفر هزینه می کنند. اما این مزیت اقتصادی و تنها دلیلی نیست که گردشگری میراث برای جامعه مفید می باشد.

مزایای فرهنگ و گردشگری میراث از طریق اقتصاد افزایش می

گردشگری در چند دهه گذشته با سرعت بیشتری رشد کرده است و پیش بینی ها نشان می دهد که نرخ رشد سریع تری در هزاره جدید وجود دارد، یکی از ستون های صنعت گردشگری میل ذاتی بشر برای دیدن و آشنایی با هویت فرهنگی نقاط مختلف جهان بوده است. در گردشگری داخلی، میراث فرهنگی باعث ایجاد غرور ملی در تاریخ بشر می شود. در گردشگری بین المللی، میراث فرهنگی باعث به وجود آمدن احترام و درک بهتر فرهنگ های دیگر و در نتیجه باعث صلح و تفاهم می شود.

قاره آسیا و اقیانوسیه در زمینه میراث فرهنگی متنوع ترین هستند. این محل زادگاه ادیان بزرگ جهان و بسیاری از ادیان دیگر بوده است.

آسیا که به دلیل نادر بودن باستان شناسی با زیبایی بی نظیر مشهور است، بدون شک یک محصول گردشگری بسیار جذاب و متنوع را تشکیل می دهد که جذابیت برای ارائه به گردشگران از هر قشری دارد. برنامه های گردشگری و گردشگران با آگاهی از منابع غنی و تنوع فرهنگی که در آسیا یافت می شود و با درک اینکه آسیا در آینده ای نزدیک به مقصد اصلی گردشگری تبدیل خواهد شد، یاد می گیرند که از گردشگری انبوه و برنامه ریزی نشده مراقبت کنند و برای توسعه پایدار گردشگری تلاش کنند. جاذبه های میراث فرهنگی، طبیعتاً منحصر به فرد و شکننده هستند بنابراین برای دست اندرکاران و مسئولین گردشگری ضروری است مطالعه کنند که چگونه می توان این میراث فرهنگی را به بهترین نحو توسعه داد و از آنها در دراز مدت محافظت و نگهداری کرد. در غیر این صورت، خسارات جبران ناپذیری می تواند به قلب هویت فرهنگی آسیا وارد شود.

گردشگری فرهنگی و میراث فرهنگی نقش مهمی در ایجاد اقتصاد توریست ایفا می کند و حتی فراتر از آن است. در یک نظرسنجی بیش از ۵۰ درصد از پاسخ دهندگان اعتقاد داشتند که تاریخ و فرهنگ تأثیر بسیار مهمی در انتخاب مقصد تعطیلات آنها دارد. آمار همچنین نشان می دهد که گردشگری فرهنگی و میراث به

می کند

- از مشاغل کوچک پشتیبانی می کند و آنها را قادر می سازد تا گسترش یابند
- حفظ و حفاظت فعال از منابع مهم محلی را ارتقا می بخشد
- روابط حیاتی بین و درون جوامع محلی ایجاد می کند
- به تشویق توسعه و نگهداری امکانات اجتماعی جدید و موجود کمک می کند

مزایای اجتماعی گردشگری فرهنگی و میراثی

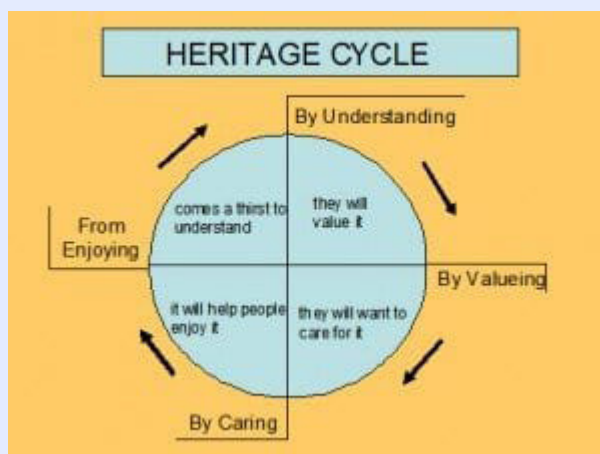
- به ایجاد سرمایه اجتماعی کمک می کند
- حفظ سنت ها، آداب و رسوم و فرهنگ محلی را ارتقا می بخشد. در حال حاضر یونسکو میراث فرهنگی اجتماعی را به اندازه ساختمانها و مکان ها به رسمیت می شناسد.
- بازار تجربیات و پروژه های سنتی پشتیبان اقتصادی را برای حفظ و زنده نگه داشتن این مهارت ها و سنت ها فراهم می کند
- رفتار مثبت را ترویج می کند
- به بهبود تصویر و غرور جامعه کمک می کند
- باعث زیبایی جامعه می شود
- فرصت هایی برای روابط و مشارکت های سالم و مفید جامعه ایجاد می کند
- فرصت های تحقیق، آموزش و موقعیت کاری را برای دانش آموزان فراهم می کند
- فرصت های لذت بخشی را برای ساکنان محلی و بازدیدکنندگانی که به هنرهای فرهنگی، تاریخ و حفاظت از محیط علاقه دارند ایجاد می کند
- افزایش سرمایه گذاری محلی در منابع میراث و امکانات رفاهی که از خدمات گردشگری پشتیبانی می کند
- حتی شواهدی وجود دارد که کمک به حفظ ساختمان های هویت

یابد بنابراین تأثیر آنها بسیار بیشتر از سطوح دیگر هزینه های مستقیم است. همانطور که سیمون ترلی در چرخه میراث خود از میراث انگلیسی نشان داده است گردشگری میراث دارای مزایایی فراتر از صرفاً نتایج اقتصادی می باشد.

چه مزیت هایی وجود دارد؟

۱. اقتصادی
۲. اجتماعی
۳. محیطی

اما به دلیل تمرکز بیشتر مقاصد و سیاست گذارها بر روی حوزه اقتصادی معمولاً همیشه بیشتر از مزایای این حوزه گفته می شود.



مزایای اقتصادی گردشگری فرهنگی و میراثی

- پول جدیدی به اقتصاد تزریق می کند و مشاغل و درآمدهای مالیاتی را تقویت می کند
- ایجاد مشاغل، فرصت های شغلی، کارآفرینی، رویدادها و جاذبه های جدید و در نتیجه به تنوع بخشیدن به اقتصاد محلی کمک



شبکه ارتباطی این مسیر ایجاد شده و باقی مانده است. میراث فرهنگی و زنده استثنایی جاده ابریشم فرصت های باورنکردنی برای گردشگری ایجاد می کند. گردشگری یکی از پربازده ترین صنایع در جهان است و بسیار سریع رشد می کند و منبع اصلی درآمد بسیاری از کشورها است. این نوع جاذبه به عنوان یک صنعت مردم محور، مشاغل زیادی را نیز فراهم می کند که به اقتصاد محلی کمک کرده و آنها را احیا می کند. با این حال مانند دیگر اشکال توسعه، گردشگری نیز می تواند مشکلات خود را از جمله جابجایی اجتماعی، از بین رفتن میراث فرهنگی، وابستگی اقتصادی و تخریب زیست محیطی ایجاد کند. آگاهی از تأثیرات گردشگری باعث شده است بسیاری از مردم به دنبال تعطیلات هدفمندتری مانند انواع مختلف گردشگری مانند "گردشگری مبتنی بر طبیعت"، "بوم گردی" و "گردشگری میراث فرهنگی" باشد.

گردشگری پایدار بسیار محبوب شده است و به دنبال ارائه روش هایی می باشد که برای ساختن یک تعطیلات هیجان انگیز و آموزشی به مردم و افزایش مهارت های گردشگری که هم به مردم محلی و هم مسافر و هم به میراث فرهنگی و محیط زیست احترام می گذارد و برای مردم کشور میزبان نیز مفید است.

فرهنگ، محیط زیست و میراث

گردشگری به عنوان یکی از پیشرفته ترین صنایع شناخته شده است که به توسعه پایدار جهانی کمک می کند. به طور خاص، برنامه میراث جهانی و گردشگری پایدار یونسکو باعث حفاظت و مدیریت بسیاری از مقاصد فرهنگی، زیست محیطی و میراث جهان برای نسل های آینده شده است.

با افزایش تعداد گردشگران این امر به توسعه اجتماعی، افزایش ارزش اقتصادی، توسعه فراگیر و پایداری محیط زیست منطقه کمک می کند. تحرک بین المللی عامل افزایش دسترسی به مقاصد گردشگری و مدیریت پایدار است. فرهنگ، محیط زیست و میراث مهمترین عواملی هستند که با موفقیت گردشگران را به مقاصد هدف جذب می کنند. به این معنا، دستیابی به گردشگری تعاملی و پایدار کلید توسعه و ترویج گردشگری با مقاصد جهانی است.

دار و گردشگری میراث می تواند به نوآوری و تنوع کسب و کار مناطق پشتیبان کمک کند. مشاغل کوچک مرتبط به گردشگری مکان های بسیار معروف به طور معمول هسته ای برای سایر مشاغل بزرگتر فراهم می کنند.

مزایای زیست محیطی گردشگری میراث فرهنگی

به تشویق فرهنگ حفظ کمک می کند آگاهی از سایت ها و جاذبه های گردشگری و اهمیت منطقه را افزایش دهد به تشویق و ترغیب ساکنان محلی و بازدیدکنندگان کمک می کند تا در مورد تأثیر خود بر محیط طبیعی و آنچا ساخته و ایجاد می شود توجه داشته باشند اگرچه این خطر وجود دارد که این نوع گردشگری منجر به تخریب زودهنگام و از بین رفتن بناها شود اما اگر به درستی مورد استفاده قرار گیرد می تواند دلیلی برای سرمایه گذاری در زمینه های مختلف بخصوص منابع آب و پسماند و فاضلاب در مناطق باشد.

به همین دلیل است که تصور می شود گردشگری میراث فرهنگی برای اقتصاد بازدیدکنندگان بسیار حیاتی است - و مقاصد باید به دنبال حداکثر کردن فرصتهایی باشند که این نوع جاذبه به ارمغان می آورد.

گردشگری مبتنی بر میراث فرهنگی

گردشگری یک ابزار کلیدی برای توسعه اقتصادی بخصوص در منطقه آسیای مرکزی است. از آنجا که میراث جاده های ابریشم در اینجا واقع شده است یکی از انواع آینده نگر گردشگری، گردشگری مبتنی بر میراث فرهنگی است. جاده ابریشم باستانی که بعنوان "بزرگترین مسیر در تاریخ بشریت" شناخته می شود اولین پل بین شرق و غرب را تشکیل داد و وسیله ای مهم برای تجارت بین امپراتوری های باستانی چین، آسیای مرکزی و غربی و شبه قاره هند و روم بود. جاده ابریشم چیزی فراتر از مسیرهای تجاری بود. این یک نماد با مزایای متعدد همراه با تبادل فرهنگی بود.

در نتیجه تعداد بی شماری مکان تاریخی و فرهنگی در امتداد

منابع:

doi/10.21832/9781845417727-005/pdf
https://www.mdpi.com/journal/sustainability/sections/culture_and_heritage
<https://www.e-unwto.org/doi/book/10.18111/9789284404841>
<https://en.unesco.org/fieldoffice/almaty/silkroads/cultural-heritage>

<https://www.degruyter.com/document/doi/10.21832/9781845417727-005/pdf>
https://www.mdpi.com/journal/sustainability/sections/culture_and_heritage
<https://www.tandfonline.com/doi/abs/10.1179/1465518714Z.00000000052?journalCode=ypua20>
<https://www.degruyter.com/document/>

شناخت مردم و جامعه مستلزم شناخت فرهنگ و خرده فرهنگ های آن و تشخیص تمایز بین گروه های مختلف اجتماعی و گروه های سنی آن است. هر گروه اجتماعی معانی خود را تولید و باز تولید و از این طریق هویت گروهی خود را بوجود می آورد و از آن حمایت می کند. تمایز گروهی در یک جامعه به شکل گیری خرده فرهنگ طبقاتی و جنسیتی و سنی منجر می شود و شناسایی معانی ذهنی و شیوه زندگی آنها ضرورتی حیاتی برای حفظ انسجام و همبستگی اجتماعی است. وقایع زندگی تأثیرات متفاوت بر سنین مختلف می گذارد و گروه های سنی دارای گرایش ها و ارزش های فرهنگی و نگرش های متمایز و متغیر هستند. فرضیه هایی وجود دارد که نشان می دهد بیشترین تغییرات در جهت گیری های ارزش و نگرشی افراد در دوران جوانی بوجود می آید.

عمر و گذران سن پدیده ای زیست شناختی است اما پدیده ای تأثیر گذار در حوزه اجتماعی تلقی می شود. در دوره های مختلف زندگی افراد نقش های اجتماعی متعددی دارند و گروه های سنی در هر دوره دارای توانایی و امکانات و ویژگی های متمایزی می باشند. گروه های سنی نه تنها بر اساس زمان بلکه بر اساس ایده و اندیشه و ارتباطات و بده بستان از سایر گروه ها تفکیک می شوند. سن می تواند منبع دسترسی به امتیازات اجتماعی متفاوتی نیز باشد. اعضای یک گروه سنی دارای احساس مشترک از موقعیت های اقتصادی و اجتماعی هستند و حوادث و رویدادهای تاریخی را بگونه ای مجزا از دیگران درک می کنند. می توان گفت که نسل ها تجربه های مختلفی دارند و حوادث روزگار را به گونه ای متفاوت تجربه می کنند. در چرخه زندگی عوامل گوناگونی سبب تغییر در جهت گیری های ارزشی و نگرشی افراد می شود و در دوره های خاصی از زندگی استقرار ارزش ها بیش از بقیه مهم و اساسی هستند. امروزه گروه های سنی در جوامع مدرن بر اساس تعاریف فرهنگی و انتظارات و قواعد و هویت های مختلف تعریف می شوند و در هر قشر سنی تحرک ها و رفتارها و فعالیت ها به گونه ای متمایز می باشد و در هر دوره افراد الگوها و گروه مرجع مجزا از دیگران را تجربه می کنند. در جوامع معاصر که جوانان معمولاً میزان کمتری تحت تأثیر خانواده هستند و تأثیر حوزه های آموزشی و رسانه ای و اجتماعی بر آنان بیش از گذشته است انتقال فرهنگی و فرهنگ پذیری با مشکلات بیشتری روبروست. نظریه های اجتماعی متفاوتی در مورد گروه های سنی جوان وجود دارد اما در مجموع می توان از آنها نتیجه گرفت که برای انتقال فرهنگ و جامعه پذیری به جوانان و اقشار مختلف سنی نیازمند تفکیک برنامه ها و دسترس پذیری به محتوا و ابزارهای متفاوتی است.

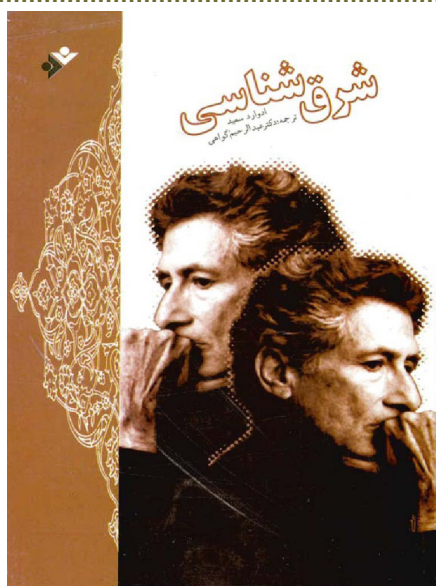
گیدنز جامعه شناس مشهور معتقد است "در جوامع مدرن هویت شخصی اهمیت روز افزون یافته است و همه انسان ها مجبورند به سئوالات مهمی در مورد هویت خود پاسخ دهند و ناچار انتخاب های مهمی انجام دهند." از طرز لباس پوشیدن و چه چیز خوردن تا تفریحات و روابط و باورها و شغل خود، چرا که انسان ها مجبور شده اند نقش های خود را تعریف نمایند.

اطلاعات و افکاری که رسانه ها ترویج می کنند بازتابی از جهان نیست بلکه نیروی موثر بر شکل گیری جهان است و رسانه ها نقش موثر در بازاندیشی و سبک زندگی ما دارند. در جهان امروز بازاندیشی در مورد هویت شخصی بصورت یک پروژه مهم برای افراد در آمده است و افراد نیازمند هستند که گذشته هویتی خود و جامعه شان را بیشتر و بهتر درک و تبیین و تعریف نمایند. بدین ترتیب در جامعه مدرن انسان ها بصورت مداوم هویت خود را خلق و باز تعریف و تصحیح می کنند. این هویت شخصی گذشته را تعریف می کند و معطوف به آینده است. فرد نیاز به تعریف روایت تاریخی و امروزی از خود دارد و وقایع جهان اطراف را در زندگی خود جاسازی نماید. این الزام به خوانش نشانه های فرهنگی با کمی پیچیدگی و اضطراب از شاخص های عصر ماست. در این شرایط سنت ها مورد باز اندیشی قرار می گیرند و شک و تردید های جدی ایجاد می شود. روند زندگی بصورت خود شکوفایی فردی در می آید و افراد کمتر به میراث گذشته می اندیشند مگر اینکه تأثیر آن را در خویشتن یابی و هویت یابی امروزشان درک نمایند.

در سبک زندگی که هر شخصی انتخاب می کند روایتی خاص از زندگی جریان دارد و افراد مانند یک کارگردان فیلم سعی می کنند ژانر زندگی خود را بسازند. تاریخ و میراث گذشتگان می توانند دلیل های مشروعیت بخش برای هویت یابی افراد فراهم نماید به شرطی که متناسب با تفکرات متنوع در چرخه زندگی افراد تعریف شده باشد.

کارشناسان دفتر آینده پژوهی





شرق شناسی

از دیدگاه ادوارد سعید

قسمت اول

ادوارد سعید در پیشگفتار کتاب شرق شناسی سعی کرده است واقعیت هایی را آشکار کند و نظرات خودش را در این مورد تبیین نماید او می نویسد:

یک روزنامه نگار فرانسوی که در اثناء جنگ داخلی خوفناک سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ از بیروت دیدار کرده بود با اشاره به ویرانی بخش پر جنب و جوش شهر با تاسف بسیار نوشته بود: «این شهر ظاهراً زمانی به مشرق زمین شاتو بریان ها و نروال ها تعلق داشت. البته اگر بر این صحنه از دیدگاه یک اروپایی بنگریم سخن او را درست می یابیم. اصطلاح «مشرق زمین تقریباً یک بدعت اروپایی بود و مشرق زمین از روزگار کهن سرزمین رویاها، موجودات عجیب و غریب، مناظر و خاطرات شیخ مانند و رویدادهای به یاد ماندنی به شمار می آمد و اکنون از دیدگاه آن روزنامه نگار در شرف ناپدید شدن بود. به یک تعبیر، مشرق زمین پدیده ای بود که روزگاری پدید آمده بود و

اکنون عصرش به سر رسیده بود. شاید این نکته نامهم و نامربوط به نظر می رسد که خود مشرق زمین یان هم ربطی به ماجرا داشتند و حتی در زمان حیات شاتو بریان» و «نروال» مردمان مشرق زمین در آنجا می زیستند و اکنون در قرن بیستم آنانند که در رنج و تعبند. آنچه برای مسافر اروپایی مهم بود آن بود که مشرق زمین و سرنوشت کنونی آن به گونه ای اروپایی، و از دیدگاه اروپایی عرضه شود. از این دیدگاه بود که هم مشرق زمین برای روزنامه نگار فرانسوی و خوانندگان نوشته هایش اهمیت والایی داشت و هم سرنوشت آن در قرن بیستم.

و اما احساس آمریکایی ها نسبت به مشرق زمین با احساس اروپاییان یکسان نیست. برای آنان مشرق زمین به احتمال زیاد خاور دور را در ذهن تداعی می کند و در درجه نخست چین و ژاپن را.

فرانسوی ها و انگلیسی ها برخلاف آمریکایی ها از دیرباز دارای سنتی بوده اند که من شرق شناسی، می خوانمش، ولی این نکته در مورد مردمان آلمان، روسیه، اسپانیا، پرتغال، ایتالیا، و سوییس کمتر صدق می کند. در این مقاله شرق شناسی به معنای طریقه سر و کار یافتن با مشرق زمین است - به مفهوم جایگاه ویژه مشرق زمین در حیات اروپاییان - مشرق زمین نه تنها همسایه اروپاست بلکه دربرگیرنده بزرگترین و غنی ترین و کهن ترین مستعمرات کشورهای اروپایی، خاستگاه تمدن ها و زبان های آنها، رقیب فرهنگی آنها، و در حکم یکی از ژرف ترین و مکررترین تصویرهایی است که اروپاییان از "دیگران"، در ذهن دارند. به علاوه، مشرق زمین یکی از مفاهیمی است که اروپا (یا جهان غرب) را به صورت مفهوم متقابل با مغایر مشرق زمین در زمینه اندیشه ها و خصوصیات و تجربیات تاریخی تعریف می کند. با این حال هیچ بخشی از این مفهوم مشرق زمین صرفاً تخیلی نیست. مشرق زمین بخش جدایی ناپذیری از فرهنگ و تمدن "مادی" اروپاست. شرق شناسی این بخش را از دیدگاه فرهنگی و حتی از دیدگاه ایدئولوژیک بیان می کند و نمودار آن است. در این نقش، شرق شناسی در حکم یک طریقه تماس و گفتمان است و در این زمینه از یاری نهادهای، واژگان، پژوهش ها، تصویرها، نظریه ها، و حتی دستگاه های دیوانسالاری استعماری و شیوه های استعماری برخوردار است. در مقابل، برداشت آمریکاییان از مشرق زمین شاخ و برگ کمتری دارد، گو اینکه ماجراهای ادوار اخیر ما در ژاپن و کره و هندوچین قاعدتاً باید اکنون در شرف پدید آوردن درک پخته تر و واقع بینانه

به مشرق زمین عبارت است از سخن گفتن درباره آن، تصویب کردن نظرات مربوط به آن، توصیف آن، تدریس درباره آن، اقامت در پهنه آن، و حکم راندن بر آن، سخن کوتاه، در این مقاله شرق شناسی یعنی یک شیوه غربی برای سلطه بر مشرق زمین و تغییر ساختار آن و اعمال قدرت بر آن.

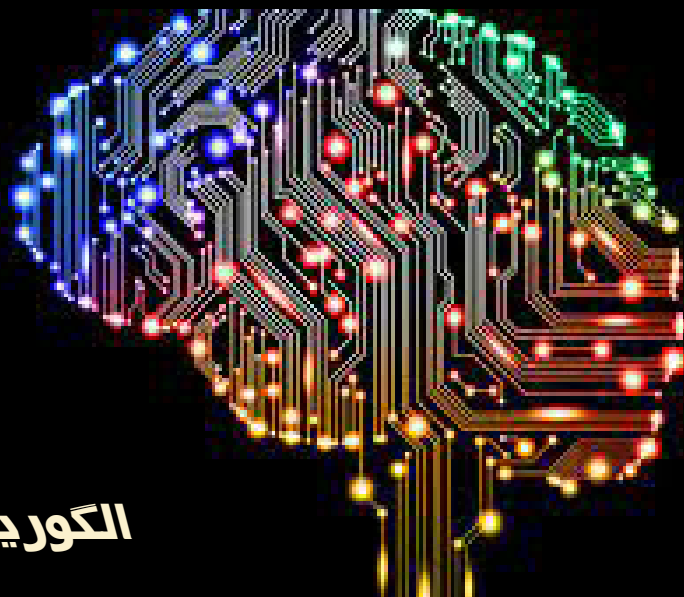
به نظر من مفید خواهد بود اگر من در اینجا چگونگی برداشت میشل فوکو را از گفتمانی برای شناسایی مشرق زمین ذکر کنم. او این نظر با برداشت را در کتاب های "سرآغازشناسی معرفت" و "انضباط برقرار کن و تنبیه کن" آورده است. من عقیده دارم که بدون بررسی شرق شناسی همچون یک گفتمان نمی توان انضباط بسیار منظم و ساختارمندی را درک کرد که وسیله فرهنگ اروپایی بود از برای اداره کردن موفقیت آمیز مشرق زمین، (وحتی صرف پدید آوردن موفقیت آمیز مشرق زمین) در عرصه های سیاسی، جامعه شناختی، نظامی، ایدئولوژیک، علمی و تخیلی در دوران مترتب بر روشنگری فکری و فلسفی قرن هیجدهم. به علاوه، شرق شناسی موضع و مقامی آنچنان نیرومند به هم رسانده بود که هیچ کس نمی توانست در رابطه با مشرق زمین چیزی بنویسد یا چیزی بیندیشد یا اقدامی در پیش گیرد بی آنکه حدودی را که شرق شناسی برای اندیشه و عمل مقرر داشته بود ملحوظ دارد. سخن کوتاه، از رهگذر شرق شناسی، مسائل مشرق زمین موضوعی برای پژوهش آزاد و مستقل نبود (و هنوز هم نیست) این بدان معنی نیست که شرق شناسی یکجانبه هر آنچه را که درباره مشرق زمین گفته می شود تعیین می کند، بلکه بدان معناست که شرق شناسی در حکم کلیت شبکه علائق و منافعی است که ناگزیر هر بار و در هر موردی که پدیده ای به نام مشرق زمین، مطرح باشد عرض اندام می کند. ... فرهنگ اروپایی از طریق رویارویی با جهان شرق هویت برتر و نیروی برتر یافت و در عرصه این رویارویی، مشرق زمین حالت دست نشانده اروپا را داشت و حتی به مثابه یک وجود زیرزمینی و پنهانی مربوط به اروپا بود.

ادامه دارد....

تری از "مشرق زمین" باشد. به علاوه گسترش کلان نقش سیاسی و اقتصادی آمریکا در خاور نزدیک (یا خاور میانه) بر درک ما از مشرق زمین اثری بس ژرف نهاده است. برای خواننده باید روشن باشد که اصطلاح شرق شناسی، برای من مفاهیم متعدد دارد. به عقیده من این مفاهیم متعدد به یکدیگر وابسته اند. نخستین مفهومی که اصطلاح شرق شناسی در ذهن تداعی می کند مفهومی عالمانه و پژوهشگرانه است و در واقع این مفهوم هنوز هم در شماری از نهادهای پژوهشی و دانشگاهی متداول است. هر آنکس که درباره مشرق زمین تدریس یا تحقیق می کند یا چیزی می نویسد خواه آن شخص انسان شناس باشد، خواه جامعه شناس یا زبان شناس یا مورخ، و چه کارش به جنبه های کلی و فراگیر مربوط باشد چه به جنبه های مشخص و محدود، شرق شناس است و کاری که انجام می دهد شرق شناسی است. این درست است که در مقایسه با اصطلاحاتی مانند «پژوهش های شرقی» یا «پژوهش های منطقه ای»، کارشناسان و پژوهشگران امروزه اصطلاح شرق شناسی، را کمتر می پسندند زیرا هم مبهم و فراگیر است و هم برخورد تفرعن آمیز مدیریت قرن نوزدهم و استعمار اروپایی اوائل قرن بیستم را در ذهن تداعی می کند؛ با این حال، هنوز هم کتاب هایی به رشته تحریر در می آید و کنگره هایی تشکیل می گردد که موضوع عمده بحث شان مشرق زمین است و در آنها شرق شناس، گاه در کسوت نو و گاه در کسوت کهنه اش، معتبرترین مرجع به شمار می رود. نکته آن است که شرق شناسی حتی اگر بدان گونه که زمانی بر جا ماند بر جا نماند، در نهادهای پژوهشی و دانشگاهی برجاست و مایه حیاتش نظریه ها و ترهائش درخصوص مشرق زمین و مردمان مشرق زمین است.

این سنت پژوهشی و دانشگاهی که گسترش ها، خوش اقبالی ها، جابه جایی ها، کارشناسی ها و رابطه هایش بخشی از موضوع این کتاب را تشکیل می دهند با یک مفهوم فراگیرتر شرق شناسی خویشاوندی دارد. شرق شناسی یک اسلوب اندیشیدن است که بر پایه تفاوت های مبتنی بر هستی شناسی و دانش شناسی استوار است به تفاوت هایی که بین مشرق زمین، و (در بیشتر موارد) مغرب زمین، تشخیص داده می شوند. و بدین گونه، خیل کلانی از اهل قلم، از شاعران و داستان نویسان گرفته الی فلاسفه، نظریه پردازان سیاسی، اقتصاددانان، و مدیران بی طرف و بی غرض تفاوت اساسی بین شرق و غرب را همچون نقطه آغاز پذیرفته اند: نقطه آغاز از برای نظریه پردازی ها، حماسه ها، داستان ها، توصیف های اجتماعی، و گزارش های سیاسی مربوط به مشرق زمین، مردمانش، آداب و رسومش، ذهنیت و اندیشه اش، و الی آخر، این شرق شناسی می تواند، من باب مثال، آشیل، و ویکتور هوگو، و دانته، و کارل مارکس را یکجا در بر گیرد. در همین پیش گفتار، اندکی بعد، به مشکلات روش شناختی ناشی از عرصه ای یا مبحثی خواهیم پرداخت که این چنین گسترده و فراگیر است.

شرق شناسی دارای دو معنای متفاوت است؛ یکی عالمانه یا آکادمیک و دیگری تخیلی. تبادل و تردد بین این دو مفهوم مداوم رخ می دهد و از اواخر قرن هیجدهم به این طرف تردد، بین این دو مفهوم واثرگذاری آنها بر یکدیگر معتنا و تا حد زیادی منضبط و شاید حتی منظم بوده است. در اینجا من به مفهوم سوم شرق شناسی می رسم که از دیدگاه های تاریخی و مادی مشخص تر از هر یک از دو مفهوم دیگر است. چنانچه اواخر قرن هیجدهم را به تقریب هنگام آغاز شرق شناسی به شمار آوریم، شرق شناسی را می توان به صورت نهاد فراگیری مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار داد که وسیله پرداختن به مشرق زمین بوده است و مراد از پرداختن



الگوریتم در مدیریت فرهنگی

الگوریتم ها فرایندهای محاسباتی هستند. مفهومی که در قرن بیست و یکم بیش از همه اهمیت دارد. یک الگوریتم مجموعه ای روشمند از گام های است که می تواند برای محاسبات، حل مشکل و تصمیم گیری بکار رود. یک الگوریتم یک محاسبه خاص نیست بلکه روشی است برای انجام یک محاسبه است.

برای مثال می خواهید میانگین دو عدد را محاسبه کنیم. الگوریتم ساده ای به ما می گوید در گام اول دو عدد را با هم جمع کنید و در گام دوم مجموع بدست آمده را بر عدد ۲ تقسیم کنید، نتیجه میانگین آن دو عدد خواهد بود.

پختن غذا نیز دارای الگوریتم های مشخص است. برای مثال پختن تخم مرغ دارای الگوریتم ساده ای است. در گام اول مقدار روغن در ماهیتابه ریخته و بعد از داغ شدن در گام دوم کمی نمک افزوده و در گام سوم تخم مرغ را در روغن ماهیتابه می شکنیم.... شما می توانید بارها این الگوریتم را بکار بگیرید و گاه با کمی تغییر و مثلاً افزودن گوجه فرنگی در گام دوم املت درست کنید.

هر فرد یا دستگاه می تواند گام های الگوریتم را انجام دهد و نتیجه مورد نظر را اخذ نماید. احساسات و عواطف و افکار ما نیز می تواند بر اساس الگوریتم های مشخص عمل نماید. برای مثال ترس نتیجه یک الگوریتم از گام های مختلف است که در بدن اتفاق می افتد. بسیاری از واکنش های ما در مقابل با خطر بر اساس گام های الگوریتم هایی اتفاق می افتد که گاه بصورت تکرار و عادت در آمده است. همچنین بسیاری از تصمیم های ما در قالب الگوریتم های قابل تعریف انجام می شود که بصورت آگاهانه و نا خودآگاه آنها را بکار می گیریم.

پس الگوریتم مجموعه متناهی از دستورالعمل هاست که به ترتیب خاصی اجرا می شود و مسئله ای را حل می کند. به عبارت دیگر الگوریتم روش گام به گام حل مسئله است و دارای ورودی و خروجی و شرایط اجراست. از آنجا که جوهره تمامی فعالیت های مدیریت تصمیم گیری است الگوریتم می تواند برای انتخاب راه حل از میان راه حل ها و مسیر در پیش رو و پیش بینی آنچه باید عمل شود به ما کمک نماید. همچنین امکان کمی کردن متغیرهای موجود سازمان و رابطه بین اجزا و عوامل را نشان داده و در مدل سازی تصمیم گیری ما را یاری دهد.

از آنجا که معمولاً مسائل در پیش روی مدیریت فرهنگی در شرایط ریسک قرار دارد و در شرایط اطمینان کامل تصمیم گیری نمی شود، بکار گیری روش های مناسب تصمیم گیری. مانند ترسیم درخت اخذ تصمیم از اهمیت ویژه ای برخوردار است و الگوریتم بستر مناسبی برای تصمیم گیری مدیران فرهنگی فراهم می آورد.

عدم بکارگیری الگوریتم در مدیریت فرهنگی موجب فراهم شدن نقاط ضعف بسیاری شده است. همچنین با تعریف الگوریتم های فرهنگی می توان تغییرات کمی و کیفی بیشماری را در افراد و اجتماعات بدست آورد.

علاقمندان برای کسب اطلاعات بیشتر در کلاس مجازی الگوریتم در مدیریت ثبت نام کنند.

برای ثبت نام با ایمیل فکروزی تماس بگیرید:

Fekrvarzi@gmail.com

تمایل به رشد و پیشرفت

تمایل به رشد و پیشرفت از مهمترین انگیزه های و انتظارات از حکمرانان در جهان معاصر است. پیشرفت به یک معنا از قوه به فعل در آوردن امکانات و توانایی ها و به جریان انداختن پتانسیل ها تعریف شده است. کشور ما مدتهاست در تله های تاریخی فقرسازمان فکری و جهل روشنفکر زدگی و مصرف گرایی و مدرک گرایی و نمونه های آن قرار دارد و نتوانسته است جریان حرکت های سرمایه و جریان اطلاعات و فناوری و جریان نیروی انسانی آموزش دیده را مدیریت نماید و گرفتار محیط اجرایی و سازمانی کهنه و از رده خارج (و عدم نوسازی آنها) شده است.

بنظر می رسد برای رسیدن به اهداف متعالی پیشرفت کشور نیازمند توجه به موارد مهم فرهنگی ذیل هستیم:

توجه به بنیان های فرهنگی مشترک بین نخبگان و مدیران و مردم

لزوم اجماع نظری و فرهنگی بین ایرانیان

توجه به منافع ملی بجای توجه به مصالح گروهی و فردی

تقویت ملی گرایی عقلانی به معنای توجه به منافع اساسی پیشرفت در کشور

لزوم تغییر در نظام آموزشی

افزایش اعتماد عمومی

افزایش تمایل به پیشرفت در بین آحاد مردم

تغییر برخی عادات و باورهای سیاسی مخرب و متعارض با پیشرفت

بنظر می رسد وجود ساختارهای متعارض سه گانه و مجزا از هم موجب تضعیف فرهنگ سیاسی ایرانیان شده است:

رویکرد ساختار احساسی برای مردم

رویکرد ساختار ارزشی برای همکاران و مدیران نظام

رویکرد ساختار شناختی برای اندیشمندان

عدم هماهنگی بین ساختارهای فوق الذکر و عدم وجود ساختار تحلیلی در هر سه بخش مذکور موجب سطحی نگری آمیخته با احساسات و شناخت ناقص و اختلال در ادراک مردم و مسئولین شده است. این مشکل موجب می شود بتدریج باورهای



هیات حاکمه با باورهای عمومی مردم و نخبگان فاصله گیرد و سلیقه های فردی مدیران، بجای اجماع فکری، ضعف حکمرانی را تقویت نماید.

لذا ایجاد ساختارهای شناختی و ارزشی و احساسی هماهنگ و همراه با ابعاد تحلیلی برای مردم و مدیران و نخبگان و تعریف مدیریت در قالب یک سیستم منسجم ضروری بنظر می رسد. از آنجا که حکمرانی همیشه در تنش روانی و اجتماعی با تغییرات و در تکاپوی شناخت و تشخیص وضعیت آینده است، لذا توجه به محور های مهم ذیل ضروری بنظر می رسد:

۱ - آگاهی و توجه به تحول در نیازها و سلیقه های مردم

۲ - تامین و تغییر منابع

۳ - تغییر فناوری ها و شناخت تکنیک ها و افزایش دانش فنی

۴ - پیش بینی حوادث و بحران ها

۵ - شناخت رقبا و شاخص ها و پارامترهای رقابتی و کیفیتی

در جهان امروز

۶ - تشخیص تمایزها

۷ - سرمایه گذاری و روز آمدی و نوآوری و تحول معطوف به آینده

۸ - طراحی و اجرای محصولات و کالاهای توسعه پذیر و بازاریابی داخلی و خارجی

۹ - بهبود دائمی خدمات

۱۰ - افزایش تولید و درآمد ملی

۱۱ - تقویت دارایی های ملی و معنوی و هویتی کشور

۱۲ - تقویت اعتماد عمومی و مشارکت ملی

۱۳ - ارزیابی عملکرد و سنجش رضایت عمومی

۱۴ - توجه به سپهر عمومی و گفتمان پاره عقلانیت های اجتماعی

۱۵ - افزایش مهارت های مدیریتی

۱۶ - کاهش تعارضات در فرهنگ سیاسی مدیران کشور

۱۷ - جلب توجه مدیران به منافع ملی و حذف منافع فردی در بین مدیران

۱۸ - توجه به معنویت و اخلاق مدیریت در فضای عمومی جامعه

۱۹ - افزایش کارآمدی و بهره گیری از قابلیت های سرزمینی و فرصت های پیشرفت

۲۰ - توجه به گزارش های آماری صحیح و شفاف سازی و گزارش دهی صادقانه عملکرد

این موارد و دیگر موارد قابل شمارش نیازمند انسجام اجتماعی و فرهنگی نخبگان و حکمرانان و کاهش تعارض های ملی در فرایند برنامه های پیشرفت کشور است و موجب افزایش مشروعیت بخشی و همگرایی نظری و عملی خواهد شد.

کارشناسان آینده پژوهی سایت فکروزی

سیستم های اجتماعی پیچیده

دکتر امید میربهاء



موضوع مقدمه ای بر سیستم های اجتماعی پیچیده و علت اینکه این را به عنوان مقدمه مطرح کردم اینست که این یک موضوع جدید، فرا رشته ای و میان رشته ای است و از یک بار پیچیدگی و قابل ملاحظه ای برخوردار است و من در این جا ادعا نمی کنم که سیستم های اشتباهی پیچیده را در بطن ورود به جلسه می خواهم به شما معرفی کنند و یک برداشت نظری کامل را ارائه کنم بلکه فقط یک مقدمه ای را ارائه می دهم که دوستان خودشان بتوانند روی موضوع فکر کنند، سرچ کنند و ان شاء الله در دفعات بعد بتوانیم ارائه عمیق تری در این مورد داشته باشیم.

در اینجا مبحثی مطرح می شود که لزوم آموزه شناسی بحران جهانی کرونا برای تامین بقای ملت ها و دولت هاست. از این جمله ممکن است دو مشکل احساس شود یکی این که سیستم های پیچیده اجتماعی چه ربطی به بحران کرونا دارد و دوم این که چرا این مسئله در این سطح دراماتیک عنوان می شود؟ از مسئله دوم

اینچنینی معروفند و شهرت دارند اما در این مورد حدود ۴ میلیون گاو وحشی را به دلیل این که گونه ای از این ویروس به صورت جهش یافته دیده شده بود را می کشند و به سرعت دفن می کنند و بلافاصله به این نتیجه می رسند که ممکن است آب و خاکشان از این طریق آلوده شود و باز این گاوهای دفن شده را به سرعت از خاک در می آورند و می سوزانند. این کار در دانمارک کار بسیار عجیبی است چطور چنین جامعه ای و همسایگانش این را پذیرفته اند چطور کسانی که چنین پای بندی را به محیط زیست دارند چنین عملی با چنین خشونت نسبت به محیط زیست را تاب آوردند. این طور به نظر می رسد که وقتی بحران کرونا ایجاد شده یک سری سیستم های اجتماعی پیچیده خودشان را نشان داده اند و از زیر روتین های اجتماعی بیرون آمده اند و ما آنها را مشاهده می کنیم و این مشاهده های ما همه مملو از ناهنجاری ها و اتفاقاتی هستند که در حالت عادی رؤیت نمی شوند و چه خوب که رویت نمی شوند چون اگر دائماً قرار بود چنین فحایعی دیده شوند من گمان نمی کنم که جوامع بشری تحمل این اتفاقات را به صورت ممتد و یک دوره طولانی داشته باشد. من اعتقاد دارم که یک نوع روال و یک روتین و به شکلی که ممکن است اتفاقاتی بیوفتد و ما آنها را از طریق یک سری افراد کشف می کنیم و ممکن است خیلی هم عذاب آور باشد و چند تا بچه کشته شدند یا چند مهاجر غرق شدند یا چیزهایی شبیه اینها که به صورت عادی آنقدرها هم فاجعه آمیز به نظر نمی رسد اما بحران کرونا به دلیل اینکه تمام اینها را پشت سر هم چیده و شاید هم به لحاظ روانی خیلی فشاری که وارد کرده بسیار بالا بوده به هر حال این سیستم های پیچیده اجتماعی که دیده می شود بیرون آمدند و خودشان را نشان داده اند به عنوان مثال تا همین چند سال پیش کسی فکر نمی کرد که مثلاً جزو آخرین تفکرات آقای ترامپ که در رسانه ها درز کرده این بوده که ابتدا می خواسته کسانی که به ویروس کرونا مبتلا شده بودند را به زندان گوانتانامو که روی خاک کوبا می باشد که برای تروریست های القاعده قبلاً ساخته شده بود. کسی باور نمی کرد که یک کشور درجه یک دنیا با چنین قدرت اقتصادی و نظامی و ادعاها و تکنولوژی و غیره در حدود ششصد هزار کشته داشته باشد و این بحث برانگیز هم هست چنانچه تا همین زمان انتخابات ریاست جمهوری شان هم این بحث ادامه داشت و خیلی ها معتقدند اگر این اتفاق نیوفتاده بود آقای ترامپ هنوز سر کار بود.

ناتوانی پارادایم های معمول علوم انسانی و اجتماعی در تحلیل جامع این پدیده

اگر بخواهم توضیح دهم در علوم انسانی و اجتماعی که قاعداً این پدیده های اجتماعی را دنبال می کند ما ۴ مکتب و ۴ پارادایم اصلی داریم که ساختارگرایی بنیادی، انسان شناسی

شروع می کنم و من فکر می کنم بحران کرونا یکی از بحران های اصلی قرن بیست و یکم خواهد بود به خاطر تغییرات اقلیمی، به خاطر گزارش آخری که در سطح جهانی نسبت به مسائل تغییرات اقلیمی پخش شد، به خاطر آب شدن قطب شمال، به خاطر آب شدن یخ های استپ های سیبری، بروز میکروب ها و باکتری ها و ویروس های ناشناخته و خیلی مسائل دیگر به اعتقاد من جامعه بشری بسیار رشد کرده و از سطح هشت میلیارد به سمت ده و یازده میلیارد موجود می رود و با این وضعیتی که ما مصرف می کنیم و تهدیدات خیلی جدی را به کره زمین تحمیل می کنیم و کره زمین هم در واکنش به ما تحمیل می کند و در نتیجه بحران کرونا یک بحران آغازین است و نه بحرانی که ما با آن دست و پنجه نرم کردیم و تمام شود. این یک مقدمه برای بحران های خیلی جدی تر می باشد و بقای دولت ها و ملت ها نیز تحت تاثیر خواهد بود زیرا اگر دولت ها از متلاشی شوند ملت ها نیز نمی توانند در آسایش در سرزمین خود زندگی کنند و این بعد دراماتیک ماجراست.

و از این لحاظ که چرا آموزه شناسی آن مهم است به این دلیل است که بحران جهانی کرونا یک بحران غافل گیرکننده بود و این باعث می شود که ما از روتین های روزمره اجتماعی بیرون بیاییم و با مسائلی روبرو شویم که شاید سیستم های اجتماعی عادی تک بعدی و تک سازمانی که ما بوجود آوردیم تاب پاسخ دادن به این مسئله را نداشته باشند و در خیلی از جاهای دنیا هم نداشتند و شاید بسیاری از دولت ها و ملت ها مجبور شدند کارهای عجیبی انجام دهند مثل صد و پنجاه میلیون چینی را به مدت چند قرنطینه کردند و قوت و غذای آنها را تامین کنند که این کار راحتی نیست و واقعاً کار بسیار شگفت انگیز و عجیب و کاری سخت و دشوار است و کاری نیست که بشود آن را به سادگی هربار تکرار کرد. اقتصاد را برای مدتی فلج می کند کما اینکه اقتصاد جهانی افت و خیزهایی خیلی جدی داشته و این غافلگیری در بسیاری از سیستم های درمانی، بهداشتی، امنیتی و سیاسی را تحت تاثیر قرار می دهد و ما باید این آموزه شناسی را حتماً داشته باشیم و ببینیم چرا مثلاً در ایالت متحده آمریکا افرادی بودند که نافرمانی کردند تا جایی که در محل فرمانداری به صورت مسلح اعتراض کردند که نمی خواهیم فاصله گذاری اجتماعی را رعایت کنیم.

هنوز در بیست و سه ایالت آمریکا مردم خیلی قاطعانه با هرگونه پیشگیری برای این بیماری مخالف هستند از ماسک گرفته تا خود واکسن، در نتیجه باید این ها پیگیری شوند تا بفهمیم این مباحث چه هستند. یا به عنوان مثال اتفاقی که در دانمارک افتاد، دانمارک مثل دیگر کسورها نیست بلکه کشوری است که آوازه محیط زیست و حفاظت از محیط زیست را دارد جزء کشورهای شمال اروپاست که از ده ها سال قبل به فرهنگ بالا و مسائل

یک سری پژوهش‌هایی را مدنظر قرار بدهند اما اینکه بخواهند با این سه حلقه با هم نگاه کنند و این‌را به یک شکل بخصوص و به صورت فرامرزی و فرا اجتماعی و فرا جامعه بشری نه کل جامعه بشری بلکه یک جامعه مشخص بشری پیگیری کنند بعید است. بحث‌هایی که مربوط به رشته‌های مهندسی و پزشکی می‌شود در موارد خاص خودشان کار می‌کنند. مثلاً در حوزه تولید واکسن رشته‌های مهندسی خیلی می‌توانند فعال باشند یا رشته‌های علوم پزشکی بیشتر در حوزه درمان و حتی پیشگیری اگر اینها وارد شوند به این مقولات که چطور ممکنه مثلاً در سطح حکومتی رفتاری باشد که این رفتار به شکلی و به اشکالی با برخی ناتوانی‌های سیستم‌های اجرایی و بخشی از رفتارهای عمومی خوانایی داشته باشند یعنی انگار طوری به هم وصل هستند و به صورت غیر آشکار همدیگر را تغذیه می‌کنند بسیار بعید است. مثلاً بسیار بعید است کسی روی این موضوع کار کند و بررسی کند و بگوید مثلاً نقش حزب جمهوری‌خواه و سیستم امریکایی در این که سی‌دی‌سی آنها که کارشان مربوط به پیگیری شیوع بیماری‌هاست و اینکه مثلاً مثلاً در سواحل غربی و شرقی فاصله‌گذاری اجتماعی رعایت شده یا چرا عده‌ای در ایلات دیگر آنرا رعایت نکرده‌اند و حتی اینکه بخواهند تمام جوانب آن را تحقیق کنند هم بسیار بعید است. برای اینکه چنین زمینه‌ای برای تحقیق پیدا کنیم و یک پارادایم جدید برای اینکه بتوانیم وارد این نوع تحقیق شویم داشته باشیم باید به چند مورد توجه کنیم. و این پارادایم باید بتواند ابزار، روشمندی‌ها و تعاریف و مجموعه مفاهیم لازم برای اینکه بتواند رفتارهای انسانی، سیستم و جامعه را با هم تحلیل کند بتواند گرد هم بیاورد و این بحثی است که فراتر از رشته‌های علوم انسانی می‌رود و در رشته‌های علوم انسانی انسان و جامعه را رشته مردم شناسی پیگیری می‌کند و در علمی که مهندسی تر هستند اینها بحث‌های مربوط به نظریه سیستم و نظریه اطلاعات یا بحث

بنیادی، تفسیرگرایی و کارکردگرایی می‌باشند. هر یک از اینها به طور معمول مباحث مطالعاتی و پژوهشی خود را دارند و به صورت معمول ظواهر علمی و موضوعات مشخصی دارند که از این چارچوب بیرون نمی‌آیند و معمولاً هم با یکدیگر کاری ندارند و درگیر نمی‌شوند. مثلاً ساختارگرایی بنیادی خیلی بیشتر روی تناقضات اجتماعی تاریخی جوامع و غیره مطالعه می‌کند شاید از نگاه تاریخی-سیاسی بتواند برای بحث بحران کرونا در امریکا جایگاهی پیدا کند ولی قطعاً به مسائل دیگری نمی‌پردازد. بحث‌هایی که مربوط به انسان‌شناسی بنیانی میشود. دوستانی که در این زمینه کار می‌کنند معمولاً تعاملات انسان با قدرت در جامعه را پیگیری می‌کنند و از این زاویه می‌توانند این مبحث را در چین پیگیری کنند اما بدیهی است که خیلی وارد کارکرد مباحثی که باید دید چه هستند و چه نیستند نمی‌شوند شاید هم به تناقضات اجتماعی هم اصلاً نپردازند و صرفاً به مسائل انسان‌گرایی بنیادی بپردازند. در حوزه تفسیرگرایی نیز همینطور است آنها با گروه‌های کوچکی کار دارند مثلاً ممکن است تحقیق کنند که نافرمانان در آلمان چرا دائماً با پلیس آلمان گلاویز می‌شوند و این را مطالعه کنند و در آخر معمولاً با چندین مقاله آن را رسانه‌ای می‌کنند. یا کارگردگرایان می‌توانند در حوزه ارزیابی عملیاتی بهداشت و درمان بپردازند و بررسی کنند که آیا خوب کار کرده‌اند یا نه یا چرا چون مثلاً کمبودها و این نقاط ضعف بوده است و یا نتوانستند از این فرصت‌ها استفاده کنند و غیره. هیچ کدام از اینها این پیچیدگی‌هایی که ما در این دوره دیدیم نه تک‌تک بلکه همه با هم و در کشورهای مختلف و به شکل فرامرزی و به صورت یک پدیده جهانی و با تمام ابعادی که دارد با یک نگاه جامع هیچکدام این کار را نمی‌کند و بحث‌هایی که پیش می‌آید شاید در رفتار حکومتی در سیستم‌های موجود و در رفتارهای عمومی بحث‌هایی را پیدا می‌کنند و برای سال‌های آینده



و اگر الگوریتمی نداشته باشیم نمی توانیم برنامه ای بنویسیم. ممکن است به زمینه و دامنه و موضوع اشراف داشته باشیم اما باید مدلی را تهیه و تنظیم و طراحی کنیم و با توجه به مدل می توانیم پیش تر و جلوتر برویم و بتوانیم از یک پدیده تشریح کامل و ساختارمند داشته باشیم.

بحثی که در اینجا پیش می آید اینست که ما هستی شناسی و پدیده شناسی این پارادایم جدید را توانستیم با توجه به تعاریفی که در انفورماتیک وجود دارد روشن کردیم و به اینها می شود تا حدودی اتکا کرد و بیشتر هم به دنبال آن نفت به همین بسنده کرد و برای کار کردن پایه ی قدرتمندی است. حال باید ببینیم نظریه ها و روش شناختی های این پارادایم نو از کجا می آید. لزومی ندارد که ما همه اینها را مجدداً استخراج کنیم و روی همه اینها مجدد کار کنیم. این پارادایم به دلیل تقاطع میان رشته های مهندسی اجتماعی، علوم شناختی و تصویربرداری مغز و کارهایی که در عصب شناسی زیستی انجام می شود استفاده کند. می تواند از نظریه سازمان و مدیریت و از نظریه تصمیم گیری استفاده کند. در واقع می تواند از تمام توانایی رشته هایی که در تقاطع این دامنه با هم قرار می گیرند می تواند بهره بگیرد و استفاده کند به خاطر این که ما هستی شناسی و پدیده شناسی آن را روشن کردیم مشکل دیگری از بابت اینه که آیا مجاز هستیم این کار را بکنیم یا مجاز نیستیم نداریم.

از اینجا به بعد تلاش می کنم که با ساده ترین لفظ ممکن راجع به این موضوع سیستم های پیچیده اجتماعی صحبت کنم و از اینجا به بعد چون کمی پیچیده می شود نمی توانم تمام ابعاد پیچیدگی این قضیه را در اینجا ارائه کنم اما آنچه که شما به طور ویژه لازم دارید را عنوان می کنیم. این یک مدل سه وجهی است و در واقع، انسان، نظامات و جامعه را در نظر گرفتیم شود و به عنوان سه حلقه می خواهیم آنها را با هم پیگیری کنیم. بدیهی است که با هر کدام از این سه حلقه یا وجه یا بعد و محور ما می توانیم و باید یک سری تعاریف و مفاهیم دسترسی پیدا می کنید و بتونی بین پدیده رو به سلاح به نمایش بگذاریم و به تعاریف و مفاهیم دسترسی پیدا کنیم تا بتوانیم این پدیده را به نمایش بگذاریم. در حوزه جامعه ما به دنبال تعاریفی از پاره عقلانیت ها هستیم. پاره عقلانیت یعنی عقلانیتی که از یک نقطه شروع می شود و به یه نقطه دیگر خاتمه پیدا می کند که هیچ مقصودی جز این نداریم و نمیخواهیم تمام دنیا، زیست و هستی و همه چیز را توضیح بدهد از منهای بی نهایت تا به اضافه بی نهایت نمی خواهد چیزی را تشریح کند یا ادعایی داشته باشد. با یک موضع مشخصی از یک نقطه شروع می شود و به یک نقطه خاتمه پیدا می کند و یک سری اصول را در خودش پرورش داده است و جامعه اصلاً بدون پاره عقلانیت و بدون رفتارهای فردی-جمعی امکان پذیر نیستند و قطعاً یک سری

انفورماتیک می باشد که در تلاقی این دو نوع رشته می تواند پارادایم جدیدی شکل بگیرد و در اینجا احتمالاً کاملاً میان رشته ای است و از یک طرف مردم شناسی و از طرف دیگر انفورماتیک است یا شاخه هایی که به انفورماتیک پیوسته هستند مثل نظریه سیستم، نظریه اطلاعات و غیره که اینها می توانند در تلاقی با مردم شناسی شاید پارادایم جدیدی را به وجود بیاورند که بتواند این جامعه نگری را داشته باشد و اگر این پارادایم میان رشته ای وجود داشته باشد و بخواهد شکل بگیرد باید در ریشه های خودش که هستی شناسی و معرفت شناسی هستند بتواند تعاریف مختص خودش را پیدا کند. اول به بحث هستی شناسی پارادایم نوین می پردازیم، هر پارادایمی به خصوص در علوم انسانی و اجتماعی ریشه هستی شناسی آن باید مشخص باشد. می خواهیم ابتدا هستی شناسی علم نوین را بررسی کنیم. در تعاریف کلاسیک ما اصولاً در زبان انگلیسی هستی شناسی را داریم و به دنبال تقویت واقعیت است و بخشی از فلسفه ست که پیرامون وجود و هستی تحقیق می کند و در زبان فرانسه هم کم و بیش همین را مطرح می کند اما در زبن انفورماتیک یا پردازش داده در این عصری که ما در آن زندگی می کنیم این هستی شناسی بحثی که به متافیزیک مربوط باشد نیست و به آن کاری ندارد در انفورماتیک اگر راجع به هستی شناسی صحبت می کنیم که هستی شناسی که در مباحث فلسفی به کار می رود در اینجا به معنی تشریح جامع و ساختارمند یک پدیده است.

یعنی ما باید عیناً اطلاعاتی راجع به یک پدیده داشته باشیم و بتوانیم این پدیده را از طریق اطلاعات و ساختارمند کردن اطلاعات اشاره داشته باشیم نشان دهیم و هویت شناسی کنیم تا زمانی که در مورد آن اطلاعات کافی نداریم و تا زمانی که ما نمی توانیم این اطلاعات را به صورت یک ساختار در بیاوریم هستی شناسی این پدیده را در انفورماتیک روشن نکرده ایم.

در بحث معرفت شناسی پارادایم نوین هم اگر بخواهیم به تعاریف کلاسیک رجوع کنیم، این تعاریف کلاسیک اصولاً راجع به خودآگاهی کار می کند و پدیده شناسی این را به صورت جالبی تعریف می کند که یک خودآگاه محقق و هدفمندی است و اگر ما به سمت معرفت شناسی پارادایم نوین حرکت کنیم باید به پدیده شناسی رجوع کنیم و در آن به یک تعریف کلاسیک قدیمی می رسیم که راجع به خودآگاهی و هدفمند بودن و محقق بودن این خودآگاه صحبت می کند و ما در این دوره خاصی که همه چیز به سایبر برمیگردد در واقع به خودآگاهی که در یک زمان جنبه متافیزیکی داشت نمی توانیم کاری داشته باشیم و در این دوره باید ببینیم آیا می توانیم از این پدیده یک مدل نمایشی داشته باشیم و آیا برای آن متادیتا وجود دارد یا نه و باید دنبال مدل باشیم و خودآگاه امروزی بدون مدل کاربردی ندارد. کما اینکه در انفورماتیک تا زمانی که مدل نداشته باشیم الگوریتم نداریم

رفتارهای فردی-جمعی وجود دارند.

رفتارهای فردی-جمعی یعنی انسان به راحتی از یک کنش-واکنش به یک گروه متعلق می شود و به یک گروه اجتماعی تعلق پیدا می کند. یعنی یک رفتار در من واکنشی بوجود می آورد یا یک رفتار واکنشی وجود دارد که باعث تعلق من به یک گروه یا یک پاره عقلانیت می شود و بهتر است از گروه صحبت نشود و باید بیشتر از پاره عقلانیت صحبت کنیم. در هر موضوعی در عرض بیست و چهار ساعت ممکن است برای شما پیش بیاید که شما به دلیل اینکه واکنشی دارید به یکباره به یک پاره عقلانیت متعلق می شوید که در ادامه بیشتر راجع به آن صحبت خواهیم کرد.

سوم بحث مزیت فرهنگی است و آن اینست که به هر حال این پاره عقلانیت ها برای هر موضوعی بوده و به وجود می آید و شکل می گیرد و باید ببینیم حال می خواهیم چه کار کنیم باید اصلاً از این که به عقلانیت گرویدیم برگردیم یا این که بگوییم نه باید دنبال یک تمام عقلانیتی باشیم که همه چیز را توضیح دهد و این واکنش ها، تناقض ها و چالش ها را نداشته باشیم؟ نه باید دنبال مزیت های فرهنگی باشیم که ممکن است بشود استخراج کرد. در بخش دوم راجع به نظامات صحبت می کنیم که نظامات یعنی سیستم ها و ما راجع به سیستم های اجرایی در جامعه صحبت می کنیم که من به آنها بنیادی می گویم و اگر اینها نباشند ما جامعه مدرن نداریم، جامعه صنعتی و فراصنعتی نداریم و جامعه ای که امروز با آن روبه رو هستیم را نداریم. در مورد سیستم های اجرایی بعداً بیشتر صحبت می کنیم اما مثلاً سیستم بهداشت و درمان، سیستم تامین اجتماعی، سیستم های هم بستگی اجتماعی مثل هلال اهرم و غیره که کارکردهای مشخصی دارند و کاملاً می شود یک برداشت فرایندی و نتیجه گرا از آنها داشته باشیم. بحث هایی که برمی گردد به این سیستم ها باید بتوانیم کارکرد و عملکرد آن را ارزیابی کنیم و نه ارزیابی کمی بلکه ارزیابی کیفی. در اینجا هم باید به دنبال مزیتی باشیم حال اینکه این سیستم ها چقدر با هم کار می کنند یا کار نمی کنند، چقدر آشفته کار می کنند، چقدر ممکن است با هم موازی کاری داشته باشند، ما به دنبال مزیتی هستیم که تحت عنوان شعور اجتماعی مطرح می شود.

در بخش سوم در بحث انسان من بدون دلیل نگفتم حلقه انسان، به خاطر این که مسئله در دوایر قدرت است و در دوایر قدرت این افراد هستند که در تعامل با یکدیگر و شاید هم نهایتاً یک تعداد محدود و معدود آدم هستند که با هم تعامل می کنند و تصمیماتی می گیرند. تصمیمات استراتژیک و فوق العاده مهم و مؤثر در جامعه که نهایتاً تصمیم گیری از بابت این چند نفر خواهد بود که باید سبک و سیاق آنها را بررسی کرد، نوع پیوند هایی که با هم دارند به صورت بازی های استراتژیک و غیره را باید پیگیری کرد و نهایتاً چون بحث انسان در میان است ما به یک بحث جمعی تر

و انسانی تر هم می توانیم بپردازیم و بگوییم این انسان ها که با هم جمع می شوند باید مدیریت موثر داشته باشند و در واقع مزیتی به نام مدیریت مؤثر و اینکه چطور ممکن است این اتفاق بیوفتد. ما در این بخش وارد بحث اساسی می شویم و می خواهیم این پدیده را در حلقه های مختلفی که تعریف کردیم و مبنا قرار دادیم، هر کدام از این حلقه ها را توصیف کنیم، تشریح کنیم و تا جای ممکن توضیح دهیم. در بحث پاره عقلانیت یک نظریه قدیمی مدیریت هست نظریه سازمان و مدیریت شبکه اجتماعی و این نظریه پیش از به وجود آمدن شبکه های اجتماعی مجازی اصلاً مطرح شده و به صاحبین و اندیشمندان این نظریه برمی خورد اگر بگوییم منظور شما همان شبکه های مجازی بوده و اصلاً این بحث ها قبل از این مطرح شده اند و ربطی هم به این ندارند. ممکن است بشود از این نظریه در شبکه های اجتماعی مجازی هم استفاده کرد اما این گونه نیست و جالبست که در پی یک بحث نظری ما یک دنیای واقعی مجازی پیدا کردیم که در این دنیای واقعی مجازی بحث هایی که بحث های نظری بوده است ادامه کار خودش را پیدا می کند. در خصوص این مباحث پاره عقلانیت باید به این توجه کنیم که وقتی عقلانیت در جامعه رشد کند پاره عقلانیت ها در خصوص هر موضوعی اجتناب ناپذیر هستند و باید آنها را تحمل کرد زیرا هر موضوع و هر رخدادی یکسری شبکه های اجتماعی را به وجود می آورد و افراد بدون این که تعلق به گروهی داشته باشند و بدون این که فرض بگیره یکدیگر را بشناسند و طبیعی است که در عصر مجازی این راحت تر اتفاق می افتد ولی در عصری که فقط رسانه ها و تشکلات بودند و این اتفاقات به صورت فیزیکی می افتاد در آنجا هم به همین شکل مصداق داشته است. در مورد هر رخداد و هر موضوعی عده ای جمع می شدند و بحث می کردند و ممکن است چهار نفر به یک سمت نگاه می کردند و پنج نفر به سمت دیگری نگاه کنند یا یک نفر به تنهایی نظر خاص خودش را داشته باشد که به اینها پاره عقلانیت ها می گوییم که در خصوص موضوعات و رخدادهای می توانند شکل بگیرند و دلیل نمی شود که تا ابد باقی بمانند ممکن است به تدریج کمرنگ شوند و در پاره عقلانیت های دیگری خودشان را متبلور کنند یا موضوعیت خود را از دست بدهند و نابود شوند.

در نتیجه در مورد کرونا واقعاً پاره عقلانیت ها را به صورت جدی دیدیم مثلاً کسانی بودند که اعتقاد داشتند که مریض نمی شوند. عده ای می گفتند چه مریض شویم یا نه ما می خواهیم سفر کنیم. از این دست زیاد بودند مثلاً حتی کسانی بودند که معتقد بودند این بیماری وجود ندارد و کلاً یک توطئه است. کسانی می گفتند که درمان آن وجود دارد و فلان درمان مؤثر است و برخی دیگر معتقد بودند که نه اصلاً درمانی وجود ندارد و مسائلی دیگر. به خاطر همین خوب است که به این موارد دقت کنیم و این خیلی هم عجیب نیست و در کل تاریخ وجود داشته است. زمانی

رابطه باشد مثلاً دوست من در فلان شرایط تصمیم خوبی گرفته پس من هم در اینجا همان تصمیمی که او گرفته را قبول میکنم. در رفتار جنس سوم رفتارهایی هستند که از نظر اجتماعی تکامل یافته هستند و بیشتر در این دوره و عصر فراصنعتی می‌توانید این‌ها را پیگیری کنید و می‌بینید و می‌توانید ردیابی کنید. در اینجا بحث‌هایی به وجود می‌آید در مورد اینکه یک سیستم ذهنی در آدم‌ها وجود دارد که دیگر هیجانی و عاطفی برخورد نمی‌کنند و پیوند عاطفی و هیجانی با موضوع و رخداد ندارد و یک پیوند عقلی دارد و در مورد موضوع فکر می‌کند و بحث محتوا نیست که در این فکر یک سیستم ذهنی وجود دارد

که سه راس دارد

۱. انتظارات متقابل

۲. اعتماد

۳. محاسبه ریسک

یعنی در جامعه نگاه می‌کنیم ببینیم مثلاً دولت و حاکمیت از ما چه انتظاراتی دارد و ما از آن چه انتظاراتی داریم اگر این انتظارات پاسخ‌گو باشند متقابلاً تراز شوند و من هم اعتماد داشته باشم ریسک را محاسبه می‌کنم و می‌بینم بهتر است اگر چینی هستم در خانه بمانم و منتظر باشم غذایم را بیاورند تا این بحران تمام شود و هروقت هم دولت اعلام کرد بیرون بیایم. به این شکل نه خودم را به خطر می‌اندازم و در ضمن به دولت هم اعتماد دارم و می‌دانم که این کار را انجام میدهد و به انتظارات اولیه من در اینجا پاسخ داده شده. همینطور در خصوص حاکمیت وقتی که انتظارات متقابل آن تعریف شده می‌گوید که خط قرمزهای من اینست و هرکس پای خود را آنطرف تر بگذارد تنبیه خواهد شد و این رفتار را واقعاً در کشوری مثل چین دیدیم و این یک رفتار اجتماعی تکامل یافته است که به درست و غلط آن کاری نداریم. مشاهده شده، مستند شده و ما دیدیم که افراد در هر سطح و سطوح علمی، تخصصی و ثروت یا در هر سطحی دیدیم که افراد به همین شکل عمل کردند و تصمیم گرفتند. تصمیم‌گیری آنها شاید خیلی سریع به همین شکل بوده است. به همان سرعتی که ما فیزیکی-هیجانی تصمیم گرفتیم شاید در این‌جا هم بتوانیم با همان سرعت تصمیم بگیریم.

وقتی پاره عقلانیت‌ها در این شبکه‌های اجتماعی شکل می‌گیرند، نه شبکه‌های مجازی بلکه شبکه‌های اجتماعی که از یک موضوع و رخداد شکل می‌گیرند این رفتارها ریشه‌های اصلی هستند و بسیار مهم است و این را به‌عنوان یک صحنه و یک تصویر در ذهن داشته باشید که یک پاره عقلانیت داریم که از هر نظر محدود است و ریشه‌های این پاره عقلانیت رفتارهای فردی-جمعی ما هستند و بدون این رفتارهای جمعی جامعه قابل فهم نمی‌شود و باید هر دوی اینها را در نظر بگیریم. موضوع یا رخداد و این رفتارها که هر دو باید با هم در نظر گرفته شود تا بتوانیم به این

عجیب می‌شود که در یک حوزه مشخص مثلاً یک پاره عقلانیت ادعا می‌کند که هیچ کدام از پاره عقلانیت‌های دیگر به غیر از من حق و حقانیت و درست بودن ندارند در اینجا بحثی جدی پیش می‌آید و ممکن است این موضوع و رخداد از بابت این موضع و اینگونه برداشت‌ها صدمه ببیند ولی باز هم نمی‌شود برای این کاری انجام داد ممکن است در طول تاریخ بارها اتفاق افتاده و هنوز هم اتفاق می‌افتد. بحث‌هایی که مربوط به رفتارهای فردی و جمعی می‌شود که سه گونه‌ی آن در این دوره کرونا دیده شد و مستند هم شده و به معنای اینه که رفتارهای فیزیکی-هیجانی، عاطفی-هیجانی و اجتماعی-تکامل یافته و در مورد این رفتارهای فیزیکی-هیجانی خیلی وارد نمی‌شوم و یک توضیح کلی می‌دهم. رفتارهای فیزیکی-هیجانی، رفتارهایی هستند که واقعاً فیزیکی و هیجانی هستند که ممکن است از خشم، احساس بی‌عدالتی و ناراحتی مضمّن یا یک هیجان عاطفی خیلی زیاد برمی‌خیزد. این رفتارهای فیزیکی-هیجانی پیش از این که جوامع ما به این شکل در بیایند وجود داشته‌اند این را همه می‌دانند و منتها اینکه ما در شرایط قرن بیست و یکم و در شرایط کرونا اینها را ببینیم و مستندسازی کنیم و درمورد بعضی از رفتارهای فیزیکی-هیجانی در جامعه آمریکا که مثلاً گفته شد این ویروس چینی است و بعد شروع کردند به اینکه آسیایی تبارها را در کوچه و خیابان کتک زدند. و مشخص می‌شود که چیزهایی وجود دارد و احتمالاً کسی چیزی را از جایی شنیده مثلاً از آقای ترامپ شنیده که این ویروس منشاء چینی دارد و گذارشات هم بر این موضوع تاکید کرده پس این داستان یک توطئه زرد است و از این موارد. یا به عنوان مثال رفتارهای فیزیکی-هیجانی که در ایران دیدیم که گفته شد این ویروس اصلاً وجود ندارد و دیدیم کسانی که رفتارهایی می‌کردند که در رسانه‌ها هم انگشت نما شدند و اینکه اینها واکنش‌های جالبی نیستند توجه ویژه‌ای شد. یک سری رفتارها هم از جنس عاطفی-هیجانی هستند اینها معمولاً رفتارهایی هستند که وقتی یک رخداد پیش می‌آید ما دوست داریم همفکر دوست خودمان باشیم. اگر دوست ما به سفر می‌رود ما هم می‌رویم، اگر دوستان واکسن نمی‌زنند ما هم نمی‌زنیم و غیره. که همه ما از این دست رفتارها در اطراف خود ما زیاد می‌بینیم و شاید در حالت عادی به آن توجه نمی‌کردیم ولی در حالت غیرعادی کرونا به آن توجه شده و این به معنای دقیق کلمه مورد بررسی قرار گرفته‌اند که چه اندازه افراد واقعاً به موضعی که می‌گیرند فکر می‌کنند و تعلق آنها به پاره عقلانیت‌ها بیشتر از جنس رفتاری است که به وجود آمده نه از جنس تعلق و این یکی از ویژگی‌های بحث پاره عقلانیت از نقطه نظر نظریه شبکه اجتماعی است که در ابتدا کمی راجع به توضیح دادیم و این بحث می‌گوید این یک شبکه است و یک گروه عقلی مشخص که بخواد خودش رو پایدار نگه‌دارد، بنویسد، منتشر کند و نظر محتوایی داشته باشد نیست این می‌تواند از جنس یک

و انتظارات متقابل آدم ها را از خودش و انتظارات خودش از افراد را بررسی می کند و اعتماد را در سطح جامعه بررسی و محاسبه ریسک می کند حتی یک نیرو و یک فرد از نیروی انتظامی را در نظر می گیرد.

بسیاری از پزشکان ما در بیمارستان ها با اکراه وارد کار مبارزه با کرونا شدند. دلیل آن این بوده که معیشت آنها از این رفت و آمدهای بیمارها به بیمارستان ها و الان کرونایی ها در بیمارستان نه تنها همه را بیمار می کنند بلکه بقیه افراد را هم فراری می دهند هیچکس از ترس کرونا به سراغ دندانپزشک یا سونوگرافی یا دکتر قلب نمی رود و این ها را هم باید در نظر بگیریم که ممکن است در یک شرایطی محاسبه ریسک بکنند و ببینند چه انتظاراتی و چه اعتمادی نسبت به آنها وجود دارد و اینها بحث های کلیدی هستند که به لحاظ کیفی حداقل باید بشود آن را محک زد.

نکته دومی که مطرح هست اینست که تمام این دستگاه ها زمانی که یک بحران به وجود می آید واقعاً وارد می شوند برای جمع کردن بحران اما بعضی اوقات نمی توانند و بحث اینست که ممکن است این سیستم ها نتوانند با هم کار کنند یعنی ما حوزه فرابخشی را تعریف نکردیم، حوزه هم افزایی سیستمی را تعریف نکردیم نگفتیم این چند سیستم با هم باید به چه شکل کار کنند.

برای مدیریت بحران آیین نامه، بخشنامه و بودجه تامین می کنیم اما زمانیکه بحرانی پیش می آید این تنظیمات هم افزا برای سیستم ها درست کار نمی کند و تعریف نشده اند در اینجا یک بحث واقعاً اساسی پیش می آید که چطور باید شعور جمعی و این مزیت شعور جمعی را بکار بگیریم و این یک راه بیشتر ندارد یک فرهنگ بسازیم و در این فرهنگ یک شعور جمعی را پایه گذاری کنیم که می تواند با یک جمله ی کلیدی خلاصه شود و از هر سیستم کاری را انتظار داشته باشیم که می تواند و می خواهد. نه چیزی که در دوایر بالایی قدرت تصمیم گرفتیم که انجام بشود. باید ببینیم واقعاً این سیستم چه کار می تواند انجام دهد و چه کار می خواهد انجام دهد

خواست این سیستم ها و اینکه چه کارهایی را تمایل دارند انجام دهند باید دقیقاً فهمیده شود تا در زمان بحران بتوانیم شعور جمعی را به وجود بیاوریم. شعور جمعی در همین بحران ها شکل می گیرد و قوی می شود و خودش را برای بحران بعدی آماده می کند.

در بخش سوم یا در این حلقه سوم ما یکسری دوایر قدرت داریم که در نهایت به یکسری دوایر چند نفره ی آدم ها در هر جایی که در این سیستم های اجرایی که خدمتتون عرض کردم چه در سطح کلان و فرابخشی یکی از کانون های اصلی دولت یا حاکمیت به هر حال یک تعداد از افراد هستند که نهایتاً تصمیم میگیرند. در نهایت تصمیم توسط یک جمع گرفته می شود و این طور نیست که تعدادی زیادی از افراد بخواهند تصمیمات بسیار پیچیده

پی ببریم که چرا در جامعه ما می توانیم واکنش های اینچنینی داریم یا اصلاً چرا واکنش داریم، ممکن اسن اصلاً کسی واکنش نداشته باشد. فرض کنید هر سه این گروه رفتارها را کنار بگذاریم و یک اتفاق می افتد مثلاً کرونا می آید و یک نفر اصلاً تحت تاثیر قرار نمیگیرد، در خانه بوده و همچنان در خانه می ماند، بیرون هم نمی رود و به کسی هم کاری ندارد و از قبل هم ماسک استفاده می کرده. افراد اینچنینی داریم.

مزیت فرهنگی چیست؟

مزیت فرهنگی که ما تعریف می کنیم به این صورت است که در جامعه به هر اندازه بحث پاره عقلانیت ها جا افتاده باشد که پاره عقلانیت وجود دارد و این پاره عقلانیت ها دلیل نمی شود که یکدیگر را نابود کنند و به جان یکدیگر بیوفتند، هر کدام وجود دارند و هرکس افکار خودش را دارد و قرار هم نیست یک پاره عقلانیت بخواهد مشکلات همه را حل کند. مزیت فرهنگی در اینجا در هم افزایی و در تحمل کردن یکدیگر و گفتگو بین پاره عقلانیت ها است و به اینکه چقدر این در فرهنگ جا افتاده است. فرهنگ به این معنی که این قبلاً توسط فرد تجربه شده و فرآیند ذهنی، اجرایی و عملیاتی از آن دارد و این را به عنوان یک مزیت پذیرفته و به این معنا یک فرهنگ است. و این نیست که می خواهد از کسی آموزش ببیند یا از جایی یاد بگیرد. تعاریف خوب و دقیق و پیچیده ای دارد که سعی میکنم در آینده در مورد آن بیشتر صحبت کنم.

در بحث سیستم ها سیستم های اصلی و بنیادی اجرایی داریم که در بحران کرونا دیدیم که این سیستم ها واقعاً بنیادی هستند و می توانند این بحران ها را از سر بگذرانند. سیستم هایی مانند سیستم بهداشت و درمان و سیستم های انتظامی و سیستم های همبستگی اجتماعی مثل بحث های تامین اجتماعی یا مقداری عمیق تر مثل سیستم های هلال احمر و سیستم های امنیتی-اطلاعاتی که در همه کشورها تقریباً در بحران کرونا به شدت فعال بودند. این سیستم ها به محض اینکه بحرانی پیش می آید فعال می شوند به این شکل نیست که هیچ کاری نکنند منتها این فعالیت ممکن است کفایت نداشته باشد. در اینجا است که بحث کیفیت نسبی مطرح می شود. ممکن است از نیروی انتظامی بخواهید که جلوی مردم را بگیرد که مردم به شمال نروند اما شاید نیروی انتظامی نخواهد یا نتواند یا نشود که چنین کاری را انجام دهد. چرا باید برای رفتن به شمال باید با مردم برخورد کند. چرا برای چنین چیزی وجاهت خود را از دست بدهد. شاید هم چنین چیزی نباید این فقط یک مثال است اما آن هم یک رفتار فردی-کنشی نسبت به این موضوع دارد و نمی خواهد الزماً هیچانی رفتار کند. نیروی انتظامی نمی تواند هیچانی فکر کند نمیتواند عاطفی فکر کند، بلکه از روش تکامل یافته از همان رفتار استفاده می کند

عنوان رفتارهای قالب جا بیاندازد، ما توانسته ایم به یک مدیریت مؤثر و یک مزیت مدیریتی مؤثر برسیم.

درست که بحث سر اینست که دوایر بالایی قدرت بازی استراتژیکی در جریان است که در این بازی استراتژیک همگان نمیتوانند طوری بازی کنند که هیچکس شکست نخورد و طوری عمل می کنند که می خواهند همه را شکست دهند و این ها دارای تبعات بلندمدت است و نباید تصور شود که چیز مهمی نیست جامعه بعد طوری واکنش نشان می دهد که ما متوجه نخواهیم شد این واکنش از کجا آمده به همین دلیل هم راجع به سیستم های پیچیده اجتماعی صحبت می کنیم.

در اینجا به چند نکته پایانی اشاره می کنیم. من به این اعتقاد دارم که این سه حلقه به هم متصل هستند. کنشی از یک حلقه به حلقه ی دیگر منتقل می شود ولی صرفاً در زمان کمی بعد آثار و تبعات خودش را نشان می دهد و اگر به این مسئله به صورت یک لطف نگاه نکنیم که دائماً در حال تکرار است در یک نقطه کنترل آن از دست ما خارج می شود. نکته دوم بحث فناوری های اطلاعات و ارتباطات و فناوری های نوظهور در مدیریت مؤثر و حاکمیت حساب شده است. الان خیلی از افراد در ذات این بحث دموکراسی و دموکراتیک شک دارند که چرا اکثریت باید تصمیم بگیرند چون بخصوص در این چندسال اخیر نتایج درخشانی از این روش دیده نشده و اگر عمیق تر هم نگاه کنیم اصلاً شاید از اول هم وجود نداشته است. بحث اساسی که در آن وجود دارد اینست که ما مدیرانی را انتخاب می کنیم که شبیه خودمان در جامعه تصمیم میگیرند و امروزه در نظریه شناختی و از نظر علوم شناختی این کاملاً مسجل شده است که ما افرادی را انتخاب می کنیم که مثل خودمان تصمیم میگیرند و تصمیم گیری آنها با همان رفتارهایی که به آن اشاره شد صورت می گیرد و همان سبک و سیاق هایی که در مدیریت کلان وجود دارد و خیلی لزومی ندارد همگان از آن بهره بگیرند اما این ها را به نوعی به هم منتقل می کنند. پس بحث مهم اینست که فناوری اطلاعات امروزه اپلیکیشن هایی را ایجاد کرده است که می تواند تشخیص دهد آیا این مدیر می تواند در بازی استراتژیک مؤثر واقع شود؟ می تواند از نوع سوم رفتار خودش را تنظیم کند؟ نه از راه اول و دوم. آیا می تواند در جایگاه ایکس و ایگرگ قرار بگیرد؟

هوش مصنوعی با ظرافت و ذکاوت اینها را تشخیص می دهد شاید بهتر باشد ما سبک انتخاب خودمان را تغییر دهیم و این یک بحث اجتماعی پیچیده است که ممکن است حاصل مطالعات شما دوستان باشد اگر به این سیستم های پیچیده اجتماعی مبذول بدارید و ان شاء الله فعالیت های پژوهشی خودتان را بر این سیستم ها مستقر کنید.

بگیرند. چه ایران چه در اتحادیه اروپا چه در امریکا یا در چین هیچ فرقی ندارد چون در اینجا بحث اینست که ما یک پدیده اجتماعی پیچیده ای را داریم که مثلاً در این حلقه ها و در این تعاریفی که داده شد در جوامع مختلف می تواند کاملاً مشابه عمل کند.

در اینجا اینکه این جمع کوچک چه تصمیمی میخواهد بگیرد بسیار اهمیت دارد ما باید اول سبک های تصمیم گیری این افراد را شناسایی کنیم و خودشان نیز باید این را بشناسند و در واقع باید نظریه های تصمیم گیری را مطالعه کنند و بدانند که چه سبک هایی وجود دارد و چه سبک هایی را می توانند به کار ببرند. و این طور به نظر می رسد که این سیستم های پیچیده اجتماعی از بالا تا پایین به نوعی به هم وصل هستند یعنی اگر ما در بالا از به سبک خاص تصمیم گیری استفاده می کنیم در پایین و سطح جامعه ممکن است رفتارهای کاملاً فیزیکی-هیجانی را تقویت و تشویق کنیم. یافته های اصلی که الان در نوروساینس وجود دارد اینست که مغز نسبت به دو چیز فوق العاده حساس است و صرفنظر اینکه آن فرد چگونه فردی است و فقط خود مغز با این دو چیز رابطه بسیار تنگاتنگی دارد. اول اینکه تنش گریز است و از تنش متنفر است پس تنش صفر برای مغز بینظیر است و دوم تشویق است و اگر کسی تشویق شود مغز احساس خوبی دارد. و هرچه تنش کمتر و تشویق بیشتر برای مغز بهتر است.

وقتی که ما در جامعه ای تصمیمی می گیریم یا تنش ایجاد می کنیم یا تشویق می کنیم و باید متوجه این باشیم که در شرایط بحرانی افراد جامعه همه تعقل نمیکنند.

و این تفاوت ایجاد می کند که چطور می شود در جامعه ای بیشتر اطاعت و فرمان برداری داریم و در جامعه ای دیگر نداریم. تمام سبک های تصمیم گیری آثار و طبعات خودشان را دارند. اگر جمع بالادستی ما معامله جویانه عمل کند در سطح جامعه و در سطح سیستم افراد ممکن است بر این اساس خوشان را وفق دهند و به شکلی عمل کنند و واکنش نشان دهند که با آن سبک خوانایی داشته باشد، اگر اقتدار گرایی حاکم باشد باز هم به همین صورت است. اگر فرضاً شما اقلیت گرا باشید که از زمان یونان قدیم وجود داشته و معتقد بودند که اکثریت نباید راجع به مسائل پیچیده و تخصصی نظر بدهند و با یک تعداد اقلیتی دارنده که به آنها داندگان دانش گفته می شود باید تصمیم بگیرند و مثلاً ما در کشور خودمان ستاد کرونا ایجاد کردیم.

هر یک از این سبک ها در جامعه ریشه های خودش را می دواند و فرهنگ خودش را ایجاد می کند، شعور جمعی را بوجود می آورد یا یا مزیت فرهنگی داریم یا نداریم یا بین سیستم ها مزیت شعور جمعی داریم یا نداریم یعنی در واقع ما در این جا اگر سبک تصمیم گیری خودمان را به شکلی با جامعه و سیستم ها هماهنگ کنیم که بتواند در یک بازه زمانی مشخصی یکسری رفتارها را به

نگاه به اقتصاد گردشگری

تریلیون دلار اعلام کرده اند. بدین ترتیب درآمد حاصل از گردشگری چندین برابر کل صادرات نفت کشور های عضو اوپک است ، در سال ۲۰۱۸، ۶۰ میلیون گردشگر به خاورمیانه سفر کردند و ۷۳ میلیارد دلار برای اقتصاد این منطقه به ارمغان آوردند. درآمد فعلی حاصل از ایرانگردی بالغ بر ۸ میلیارد دلار و درآمد گردشگری داخلی بیش از ۳۰ هزار میلیارد ریال گزارش شده است .

در سال ۱۳۵۶ هجری شمسی بالغ بر ۶۸۰ هزار نفر جهانگرد خارجی از ایران بازدید داشته اند. در سال ۱۳۵۷ در آمد ارزی حاصله از صنعت جهانگردی در ایران ۲۳۵ میلیون دلار اعلام شده است.

ترکیه کشور همسایه ایران در سال ۲۰۱۴ میلادی حدود ۳۷ میلیون نفر جهانگرد داشته است و درآمد حاصل از آن در حدود ۳۵ میلیارد دلار در سال گزارش شده است . کشور امارات در سال ۲۰۰۷ میلادی حدود ۱۵ میلیون گردشگر خارجی داشته است . کاستی هایی که در روابط سیاسی و فرهنگی ایران با کشور های جهان وجود دارد و کمبود هتل و واحد های اقامتی و کاستی هایی در حمل و نقل داخلی و و ناوگان هوایی و برخورد های نامناسب فرهنگی و سیاسی عامل رکود اقتصاد جهانگردی ایران شده است. چشم انداز وزارت میراث فرهنگی و گردشگری ایران در سال ۱۴۰۴ هجری شمسی ۲۰ میلیون گردشگر خارجی با حدود ۳۰ میلیارد دلار می باشد که از سطح فعلی تعداد و درآمد توریسم ترکیه کمتر است . گفته شده است که در سال ۱۳۹۳ در ایران ۴۱۴ هزار نیروی شاغل مرتبط با گردشگری بوده اند. میزان سرمایه گذاری ایران در سال ۱۳۹۳ در بخش سفر و گردشگری

صنعت توریسم یا گردشگری در جهان توسعه بسیار یافته است و بسیاری از کشورها از درآمدهای سرشاری بهره مند شده اند . (اگر چه اپیدمی و گسترش ویروس کووید ۱۹ یا کرونا به گردشگری جهان ضربه شدیدی وارد نمود) درآمد ملی و حوزه فرهنگی داخلی و شرایط سیاسی و اجتماعی در اقتصاد گردشگری نقش مستقیم دارند و صنعت گردشگری در ایجاد اشتغال و افزایش ارزش پول داخلی بسیار مؤثر می باشد. ایران رتبه دهم جاذبه های باستانی و تاریخی و رتبه پنجم جاذبه های طبیعی را در جهان دارا می باشد .

در سال ۱۹۹۷ میلادی درآمد حاصل از گردشگری در جهان بیش از یک سوم ارزش تجارت جهانی خدمات بوده است و در همین سال ۳۵ درصد از صادرات جهانی خدمات را تشکیل داده است. گفته شده است گردشگری بین المللی سالانه ۱۳۴۰ میلیارد دلار به اقتصاد جهانی کمک می کند. بیشترین درآمد از صنعت گردشگری بین المللی به اروپا می رسد. این قاره ۳۹ درصد از سود گردشگری را نصیب خود کرده است. آمریکا بصورت متوسط از هر گردشگر خارجی حدود ۳۰۰ دلار درآمد کسب می کند. بریتانیا میزبان کمتر از نصف تعداد گردشگرانی است که فرانسه و اسپانیا دریافت می کنند. اما گردشگرانی که به بریتانیا سفر می کنند دوبرابر آنچه در فرانسه خرج می کنند در بریتانیا هزینه می کنند. هر گردشگر بطور متوسط حدود ۲۰۰۰ دلار در بریتانیا پول خرج می کند. در جنوب شرقی آسیا، تایلند با ۳۵ میلیون گردشگر خارجی در سال ۲۰۱۷ محبوب ترین کشور آسیایی برای گردشگران بین المللی بوده است. این کشور به طور متوسط به ازای هر گردشگر درآمد بالاتری نسبت به دیگر کشورهای منطقه داشته است. تایلند به ازای هر گردشگر حدود ۲۰۰۰ دلار درآمد کسب کرده است. سنگاپور که کشوری گران برای گردشگران محسوب می شود به طور متوسط به ازای هر گردشگر حدود ۱۵۰۰ دلار درآمد داشته است.

سالانه بیش از ۱۸۰۰ میلیارد دلار از طریق

اقتصاد جهانگردی درآمد کشورهای جهان بوده است. اگرچه برخی گزارش ها درآمد جهانی سفر و گردشگری را بیش از ۵



عرضه می نمایند. گرایش به بازاریابی و تشویق مصرف کنندگان به سفر و جهانگردی و توسعه تفریحگاه ها و گرایش به حداکثر کردن خدمات برای حفظ یا افزایش سهم بازار از جمله راهبردهای بنگاه های اقتصادی است. تنوع خدمات مسافرتی و جهانگردی برای پاسخگویی به انواع مختلف درآمدی مهم می باشد. قیمت خدمات مسافرتی و جهانگردی مانند هتل ها و اقامتگاه ها برای گردشگران داخلی متناسب با سطح در آمد اقشار متوسط جامعه نمی باشد برای مثال یک خانواده ۴ نفره برای اجاره یک اتاق هتل سه ستاره در یک منطقه گردشگری نزدیک به ۵۰۰ هزار تومان برای یک شبانه روز می پردازد و برای یک اقامت سه روزه نزدیک به دو میلیون تومان هزینه خواهد شد. لذا بسیاری از خانواده های سطح متوسط به جای استفاده از هتل ها و اقامتگاه های رسمی از شبکه خدمات غیر رسمی و یا از چادرهای مسافرتی استفاده می نمایند و ۵۰ درصد اتاق هتل ها در ایام غیر تعطیل خالی از استفاده باقی می ماند.

ایجاد تعادل در اقتصاد گردشگری داخلی و جهانگردی اهمیت دارد و به تشخیص و تخصیص صحیح منابع و محاسبه تقاضا و کشش عرضه و کیفیت خدمات ارائه شده در هر منطقه بستگی دارد. اقتصاد ملی و ثبات اجتماعی و سیاسی و نگرش های فرهنگی و سرمایه گذاری و کیفیت خدمات در رشد جهانگردی موثر است و رشد آن موجب اشتغال و در آمد ملی خواهد شد.

پرداخت های مسافرتی (جوهری که برای رفت و برگشت از مقصد به شکل خرید بلیط هواپیما پرداخت می شود) و پرداخت های جهانگردی (جوهری که در مقصد برای خرید کالاها و خدمات زمینی و هوایی داخلی پرداخت می شود) مشاغل و خدمات گوناگونی را در کشور مبدا و مقصد به کار می گیرد و تاثیر فراوانی بر اشتغال و درآمد و گردش مالی موسسات گوناگون دارد، ارتباط هوایی، اقامتگاه ها، مواد خوراکی، حمل نقل داخلی، موسسات سیر و سیاحت، سوغاتی و مایحتاج روزمره و بسیاری از خدمات دیگر همچون مراکز بهداشتی و پزشکی از درآمدهای حاصل از گردشگری و جهانگردی استفاده می نمایند.

دولت ها به طور مستقیم و غیر مستقیم با مدیریت و اتخاذ سیاست های متنوع بر بخش سفر و جهانگردی اثر گذارند و سیاست های معطوف بر سایر بخش ها نیز می تواند اثرات غیر مستقیم و برجسته ای بر بخش جهانگردی بگذارد. برای مثال وضع مالیات بر مخارج یا درآمدهای جهانگردی می تواند بر تقاضای مسافرت و خدمات پذیرایی اثر بگذارد.

سرمایه گذاری در ایجاد زیر بناها و توسعه جهانگردی و سیاست های توزیع مجدد منابع و قوانین و مقررات در این بخش و نظارت اقتصادی و حمایت از مصرف کنندگان بر افزایش درآمد ملی در این بخش موثر می باشد.

منبع: کتاب اقتصاد فرهنگ در ایران - محسن فردرو - پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات ۱۳۹۵ -

حدود ۴ میلیارد دلار بوده است که در همین سال ترکیه ۱۷ میلیارد دلار سرمایه گذاری دولتی و خصوصی داشته است. در ایران ۲ درصد تولید ناخالص داخلی سهم متغیر سفر و گردشگری است و رتبه ایران ۱۴۷ در بین ۱۸۴ کشور جهان می باشد. گردشگری داخلی ایران نیز از پتانسیل بالایی برخوردار است به نحویکه حدود ۱۰۰ میلیون نفر در سال ۱۳۹۴ حدود ۳۳ هزار میلیارد ریال گردش مالی ایجاد نموده اند. تعداد هتل های کشور ۱۱۰۰ هتل با ۲۳۰ هزار تخت اقامتی می باشد که معمولا درصد اشتغال واحد های اقامتی زیر ۵۰ درصد می باشد. سالانه حدود ۷ میلیون ایرانی به کشورهای جهان سفر می کنند که اگر هر جهانگرد ایرانی ۱۵۰۰ دلار هزینه نماید نزدیک به ۱۱ میلیارد دلار در سال گردشگران ایران در خارج از کشور هزینه می نمایند. بررسی ها نشان می دهد که ۴۰ تا ۴۵ درصد جهانگردان برای تعطیلات به سفر می روند و ۴۰ درصد برای مقاصد کاری و ۸ درصد جهانگردان برای دیدن دوستان و بستگان سفر می کنند، در حدود ۵ درصد جهانگردان نیز ماموران دولتی هستند.

از دهه های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ به بعد سالانه ۴ درصد به طور متوسط به شمار جهانگردان افزوده شده است. (در سال ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ میلادی دلیل ناامن شدن کشورهای اروپایی در اثر عملیات های تروریستی گروه وابسته به امپریالیسم جهانی، نزدیک به ۲۵ درصد تقاضای توریسم در این کشورها کاهش یافته است).

الگوی تقاضا در حوزه جهانگردی به نوع جهانگردی بستگی دارد، تقاضا نیروی محرکه بنگاه های اقتصادی است که در مقابل دریافت پاداش مناسب فعالیت تولید کالا و یا خدمات را ارائه می دهند. در تقاضای کل مقدار محصولی که در یک دوره زمانی معین از سوی خریداران تمایل و یا قادر به خرید آن به قیمت بالقوه هستند محاسبه می شود. انواع خدمات مرتبط با جهانگردی مانند فروش صنایع دستی و برنامه های تفریحی ورزشی و یا برنامه های مذهبی و زیارتی همزمان با تقاضای اصلی قابل ارائه و برای افزودن سود و درآمد قابل برنامه ریزی می باشد. متغیرهایی مانند میزان درآمد شخصی افراد و رقابت در عرضه خدمات و مقررات جهانگردی و تبلیغات و نرخ ارز و مدت زمان و هزینه، بر تقاضای جهانگردی اثر گذار است. همچنین محدودیت سیاسی و فرهنگی نیز بر میزان تقاضا اثر گذار است.

برای انواع جهانگردی میزان تقاضاهای متفاوت و سطح در آمدی متفاوت وجود دارد، برای مثال جهانگردی تاریخی و فرهنگی در ایران نسبت به جهانگردی تفریحی در ترکیه به لحاظ میزان تقاضا مختلف و هزینه ای که جهانگرد حاضر است در مقابل آن پرداخت کند متفاوت خواهد بود. پس برای هر نوع جهانگردی با مقصد مشخص یک نوع تقاضای نسبی وجود دارد که از ترکیب هزینه سفر و نوع سیاحت و خدمات و امکانات اقامتی و نوع وسیله نقلیه هوایی و زمینی و عوارض گمرکی بدست می آید.

بنگاه های جهانگردی به منظور کسب حداکثر درآمد فروش خود خدمات جهانگردی را در بازارهای مشخص و بسته های خدماتی



گردشگری یکی از عوامل اصلی پیشرفت کشورها

اصطلاح «توریسم» اولین بار در سال ۱۹۳۷ توسط جامعه ملل مورد استفاده قرار گرفتند. گردشگری به سفر به خارج از کشور و با مدت زمان بیش از ۲۴ ساعت اطلاق می‌شود. سازمان جهانی گردشگری در سال ۱۹۹۵ گردشگری را اینگونه تعریف نموده است: "گردشگری مجموعه فعالیت‌های فرد یا افرادی است که به مکانی غیر از مکان عادی زندگی خود مسافرت کرده و حداقل یک شب و حداکثر یک سال در آنجا اقامت می‌کنند و هدف از مسافرت آنان گذراندن اوقات فراغت است.

گردشگری از طریق ایجاد شغل و کسب درآمد صادراتی به یک عامل اصلی پیشرفت کشورها و توسعه زیرساخت های آنها تبدیل شده‌است. در هفتاد سال گذشته بعد از ۱۹۵۰ میلادی گردشگری به یکی از بزرگترین بخش‌های اقتصادی در جهان تبدیل شده‌است. در سال ۱۹۵۰ جهان تنها حدود ۲۵ میلیون توریست را به خود دیده بود اما در سال ۲۰۰۷ این آمار به ۸۲۵ میلیون نفر در سال رسید و در سال ۲۰۱۷ در مجموع ۱ میلیارد ۳۲۳ میلیون نفر توریست برای بازدید از مقاصد تاریخی، طبیعی و گردشگری سایر کشورها خاک کشور خود را ترک کردند و پیش‌بینی می‌شود در صورت کاهش بیماری‌های گسترده همچون کرونا تا سال ۲۰۳۰ جهان بیش از ۱۰۸ میلیارد گردشگر داشته باشد. گردشگری در چهارینجم کشورهای جهان، یعنی در بیش از ۱۵۰ کشور، یکی از ۵ منبع اصلی کسب ارز خارجی است.

سازمان جهانی جهانگردی، گردشگری پایدار را این‌گونه تعریف می‌کند «گردشگری ای پایدار است که هم‌زمان با حفظ و افزایش فرصت‌ها برای آینده نیازهای مناطق میزبان و گردشگران حاضر در آن منطقه را فراهم کند. در گردشگری پایدار، منافع جوامع میزبان و حمایت از ذخایر میراث به نفع نسل‌های آینده مورد تأکید قرار گرفته‌است و شش اصل به عنوان اصول منشور گردشگری فرهنگی مطرح گردیده که عبارتند از:

گردشگری از بهترین ابزار تبادل فرهنگی است. رابطه اماکن میراث و گردشگری رابطه پویاست.

برنامه‌ریزی گردشگری و حفاظت از میراث باید به گونه ای باشد که گردشگر از سفر خود احساس ارزش، لذت و رضایت کند.

جوامع میزبان و اهالی بومی باید در برنامه‌ریزی گردشگری و حفاظت از میراث مشارکت داشته باشند.

جامعه میزبان باید از گردشگری بهره‌مند شود.

برنامه ترویج گردشگری باید موجب حمایت و ارتقا ویژگی های میراث طبیعی و فرهنگی گردد

گردشگری فرهنگی خواهان آشنایی با فرهنگ مناطق مختلف و کاوش در چشم‌اندازهای فرهنگی جوامع انسانی و درک آن‌هاست. امروزه، آثار باستانی و تاریخی جاذبه‌های فرهنگی از عوامل مهم در جذب گردشگری است. چرا که آثار باستانی و کهن هر جامعه‌ای معرف فرهنگ خاص همان کشور و دارای ویژگی‌ها و ارزش‌های درخور توجه همان مملکت و مرزوبوم است. این آثار دارای ارزش‌های معنوی بسیار زیاد برای آن قوم و جاذبه‌ای برای دیگران است و در نتیجه باعث جلب و جذب دیگران برای بازدید و شناخت آن جاذبه‌ها و آثار می‌شود. طبق آمار سازمان جهانی گردشگری ۳۷ درصد گردشگری بین‌المللی با انگیزه فرهنگی انجام می‌شود و این تقاضا در حال افزایش است. گردشگری فرهنگی یک تجربه‌آموزشی و تفریحی است که هنر را با میراث اجتماعی، طبیعی و تاریخی در هم می‌آمیزد و مردم را درباره جنبه‌های اجرایی، هنری، معماری و تاریخی یک مکان خاص آموزش می‌دهد.

انواع گونه های گردشگری:

گردشگری تاریخی

گردشگری درمانی

گردشگری زیارتی

بوم گردی

گردشگری انبوه

ژئوتوریسم

کویرگردی

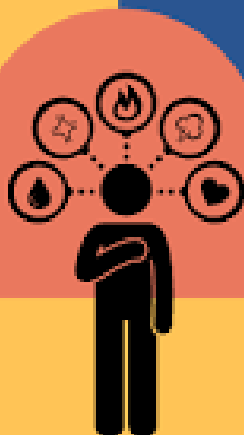
گردشگری ورزشی

گردشگری شهری

گردشگری بازاری

گردشگری همایشی

گردشگری زمستانی



تاثیر گذار بر دیگران می تواند افزایش یا کاهش یابد. برای مثال بین تملق و چاپلوسی با تعریف و قدردانی واقع بینانه مرز باریکی وجود دارد که موجب می شود تفاوت افراد چاپلوس با افراد باریک بین مشخص شود.

موقع شناسی و درایت در بکارگیری عقل و اعتماد بنفس و آرامش درون و عواطف انسانی با پرگویی و سخن چینی و عقده حقارت و حسادت و بد دهنی قابل تشخیص است و تاثیر متفاوت بر اطرافیان می گذارد.

ویژگی های انسانی در وجود آدمی دارای منابع انرژی است و ویژگی های غریزی و تمایلات غیر عقلانی نیز از منابع دیگر درونی وجود آدمی نشات می گیرد. برای مثال حرص و ولع و بد اندیشی و نفرت و ترس و دلهره و هوس بازی ریشه در غرایز مهار نشده درون آدمی دارد و اثرات منفی بر موفقیت افراد می گذارد. اما آرامش و اطمینان قلبی و خوش اخلاقی و مهربانی و احترام به حقوق دیگران نتیجه رشد و تربیت درونی و افکار تزکیه شده انسانی است.

برای افزایش جذابیت های خود و افزایش تاثیر گذاری بر دیگران اولین گام انتخاب الگوهای مناسب و توجه به رفتارهای فردی و اجتماعی افراد موفق و تاثیر گذار است.

کنترل احساسات و غرایز و متعادل ساختن آنها نیازمند آموزش و تمرین و توجه مداوم و داشتن انگیزه های انسانی است و شتاب و خود خواهی و غرور و شهوترانی و رفتارهای افراطی نتیجه عدم تربیت نیروهای درونی و نامساعد بودن شرایط رشد آدمی است.

اشخاصی که فاقد نفوذ و شهرت اجتماعی هستند معمولاً بر نواقص خود سرپوش گذاشته اند و نقاب خود نمایی و دو رویی را به چهره زده اند. تغییرات برای رسیدن به ویژگی های برتر جذابیت های انسانی با تغییر در محیط اجتماعی شروع می شود و سپس با تغییر در الگوهای انسانی و انتخاب دوستان و گروه های مرجع ادامه می یابد.

تمرین های فیزیولوژیک و تمرین های ذهنی و روش های خود کاوی و یادگیری و سنجش و ارزیابی خود می تواند نفوذ نامرئی ما را افزایش دهد.

افکار ما نیازمند تجزیه و تحلیل مداوم و بررسی جریان فکر و باز اندیشی است که می تواند به معنای مراقبه ذهنی و روحی و روانی ما باشد. تسلط به نفس و بهره گیری از اعتدال در غرایز و خواسته ها و تسلط بر زبان و توجه به خصوصیات انسانی همچون راستگویی و صداقت و امانت داری اثرات فوق العاده بر افزایش نفوذ شخصی و تاثیر گذاری مثبت یا افزایش جذابیت های فردی دارد.

بکارگیری اصول و روش های تعلیم و تربیت نیز می تواند، موفقیت ما را در این مسیر افزایش دهد.

شکل های مختلف جذابیت

انسان ها هر یک دارای توانایی ها و ویژگی های منحصر به فرد هستند که شکلی از جذابیت را می تواند برایشان فراهم آورد.^۱ خصیصه های روحی و روانی و جسمانی بر ظاهر افراد و ظرفیت روابط اجتماعی شان اثر می گذارد. این خصیصه ها نیروی تاثیر گذاری و نفوذ بر دیگران به آنها می دهد. اما مهم تر از خصوصیات جسمانی نقش صفات اخلاقی انسان ها در برتری آنها نسبت به دیگران است.

صفات اخلاقی منبع عظیمی از توانایی تاثیر گذاری است که موجب افزایش فعالیت های ذهنی و روابط اجتماعی می شود. انسان های پاکدامن مورد تایید و وثوق اجتماع قرار می گیرند و انسان های خشن و مستبد و متعصب اجتماع را دل آزرده می سازند. استفاده نابجا از ویژگی های جسمی و روحی و روانی و اخلاقی و عدم تعادل بین نیروهای موجود در وجود آدمی، موجب کاهش تاثیر گذاری و کاهش توانایی نفوذ بر دیگران می شود.

جذابیت افراد در شیوه و روش بکار بردن عوامل



آدم خوب

هیچوقت عوض نشو

آدم خوب، هیچوقت عوض نشو
 رفتم توی مغازه تعمیرات کامپیوتر و گفتم:
 ببخشید این تبلت من صفحه‌ش یهویی تاریک شد.
 مغازه‌دار گفت:
 -بله حتما یه نگاهی بهش میندازم ممکنه ال سی دیش سوخته باشه اگر سوخته بود عوضش کنم...؟
 بله لطفاً، خیلی بهش احتیاج دارم
 -فردا بعد از ظهر بیایید تحویل بگیرین
 روز بعدش رفتم و تبلت را سالم بهم تحویل داد.
 هزینه‌ش را پرسیدم گفت:
 هیچی، چیز مهمی نبود، فقط کابل فلشش شل شده بود، سفت کردم همین.
 تشکر کردم و اومدم بیرون.....
 نشستم تو ماشین ولی دلم طاقت نیاورد ...
 می‌تونست هر هزینه‌ای را به من اعلام کنه....
 خودم را آماده کرده بودم...
 کنار پاساژ یک شیرینی فروشی بود.
 یک بسته شکلات گرفتم و دوباره رفتم پیشش،
 گذاشتم رو پیشخوان و بهش گفتم:
 دنیا به آدم‌هایی مثل شما نیاز داره... هیچوقت عوض نشو
 از بالای عینکش یه نگاهی بهم انداخت و متوجه موضوع شد...
 لبخندی زد و گفت: عین جمله پدرم را تکرار کردید... حیف که ماه پیش بخاطر کرونا از دنیا رفت...
 تسلیت گفتم و ازش خداحافظی کردم...
 در راه برگشت به این فکر می‌کردم که تغییر در آدم‌ها به تدریج اتفاق می‌افته، تنها چیزی که می‌تونه ما را در مسیر
 درستکاری و امانت‌داری حفظ کنه یک جمله ساده از عزیزترین آدم زندگیمونه...
 آدم خوب، هیچوقت عوض نشو

اوقات فراغت نوجوانان

آذر عبدللهی

مفهوم فراغت در مقابل کار قرار می گیرد. به طوری که کار فعالیت خاصی است که با هدف مشخص در طول زمان انجام می شود در حالیکه فراغت وقت آزادی است که فرد به فعالیت خاصی مشغول نیست البته وقتی در تعریف کار از فعالیت و هدف مشخص صحبت می کنیم به این معنی نیست که فعالیت های اوقات فراغت نامشخص وبدون هدف است بلکه به این معنی است که درجه آزادی بیشتری دارد و مهمترین مشکل این است که نوجوان نمی تواند برای خود برنامه ریزی کند در حقیقت توانایی برنامه ریزی برای اوقات فراغت یک مهارت سطح بالا است که دارای عوامل درونی و بیرونی است.

به طور کلی اوقاتی که این دوخصیصه یعنی آزادی و لذت بخشی را داشته باشد اوقات فراغت است و از کوچکترین زمان شروع و تا بزرگترین زمان را شامل می شود برای مثال یک زنگ تفریح مدرسه.

ممکن است یک نوجوان اوقات خود را خوب نشناسد و حتی ممکن است والدین هم ندانند.

اگر دانش آموز برنامه ریزی داشته باشد راحت می تواند از این اوقات در آینده بطور خودکار استفاده کند و در نتیجه به عنوان یک مهارت به کمکش می آید تا مسایل خود را حل کند.

برنامه ریزی به معنی تدارک ذهنی است یعنی ما در ذهن خود یک سری کارها را مرتب می کنیم. باید توجه داشته باشیم برنامه ریزی منطبق با واقعیت در نوجوان رغبت بیشتری بوجود می آورد. اگر دانش آموز برنامه ریزی داشته باشد راحت تر می تواند از این اوقات در آینده به طور خودکار استفاده کند و در نتیجه به عنوان یک مهارت به کمکش بیاید تا بتواند مسایل خود را حل کند.

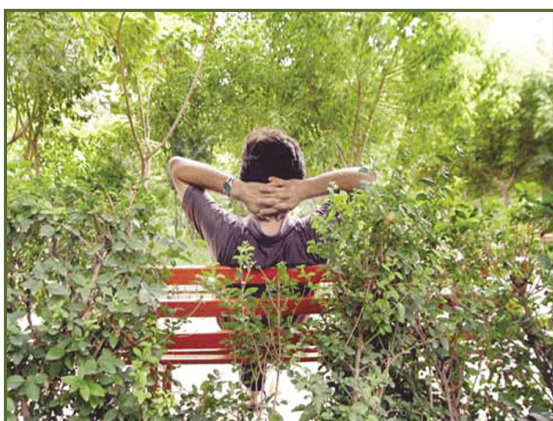
جامعه به واسطه ی نهادهای و موسسات خود در چهارچوب فرهنگ و هنجارها باید بتواند مجموعه ای متنوع از فعالیت ها را برای مردم تعریف کند و همچنین مسایل و امکانات لازم را در اختیار آنان قرار دهد تا هرفردی بتواند آنچه را می خواهد انتخاب کند. لذا اینکه چه فعالیتی باید انجام شود بستگی به فرصت ها و امکانات جامعه از یک طرف و ویژگیهای نوجوان از طرف دیگر دارد.

در یک جامعه منظم و مدرن امکانات لازم وجود دارد و به طور منظم برنامه ریزی برای نوجوانان در نظر گرفته می شود و نگرانی برای والدین وجود ندارد. والدین می توانند با توجه به جامعه خود این نیاز نوجوان خود را درنظر داشته باشند و با شناخت و اهمیت دادن به اوقات فراغت فرزند خود با تحقیق و برنامه ریزی به سمت بهتری هدایت کنند و توجه داشته باشند فعالیت هایی را در نظر بگیرند که مطابق با علاقه نوجوان و مفید و موثر برای آنان باشد.

در تدارک فعالیت های اوقات فراغت باید طوری عمل کنند که منجر به توسعه همه جانبه ظرفیت های شخصیتی، عاطفی، شناختی و اجتماعی گردد. در مجموعه سلامت جسمانی، استقلال، روحیه همکاری، مشارکت، اعتماد به نفس، احساس مسئولیت، خلاقیت و نشاط می تواند از عواقب فعالیت های خوب اوقات فراغت باشد.

Gmail.com@azarabdollahi90

@azarabdollahi





اهل کجایی؟

این یک سوال ساده است، ولی البته که، این روزها این سوال ساده پاسخی پیچیده تر از هر زمان دیگری دارد. مردم از من همیشه می پرسند من کجایی هستم، و انتظار دارند که بگویم هندی هستم، و دقیقاً آنها انتظار درستی دارند زیرا صددرصد خون، پیشینه و دودمان من هندی هستند. به جز اینکه، من هرگز حتی یک روز از زندگیم را در هند زندگی نکردم از بیش از ۲۲,۰۰۰ گویش هندی، من حتی یک کلمه هم نمی توانم بگویم. بنابراین من واقعا این حق را ندارم که خودم را هندی بنامم. و اگر "کجایی هستی؟" یعنی "کجا بدنیا آمدی و کجا بزرگ شدی و کجا درس خواندی؟" پس من تماماً اهل این کشور کوچک دوست داشتنی به نام انگلیس هستم، به جز اینکه من انگلستان را به محض اینکه لیسانسم را گرفتم ترک کردم، و در تمام مدتی که بزرگ می شدم من تنها کودکی در کلاس بودم که مثل قهرمانان کلاسیک انگلیسی که در کتابهای درسی بود، نمی بودم. "و اگر اهل کجا هستی؟" به معنای "مالیات را به کجا می پردازی؟" و یا "کجا پزشک و دندانپزشک خودت را می بینی؟" باشد پس من یک امریکایی تمام عیارم، من بیش از ۴۸ سال اینجا بودم، از زمانی که بچه بودم. به جز اینکه، خیلی از این سال ها من می بایستی رنگ سبزه تیره پوستم صورتم را با خودم همه جا می بردم تا به عنوان یک هندی هویتم مشخص شود. و راستش هرچه بیشتر اینجا زندگی میکنم بیشتر احساس بیگانگی می کنم. و اگر "کجایی هستی؟" به معنای این باشد که "عمیقاً خودت را اهل کجا میدانی و کجا می خواهی بقیه عمرت را بگذرانی؟" من ژاپنی هستم، زیرا در ۲۵ سال گذشته تا آنجا که امکان داشته من در ژاپن زندگی کردم. به جز اینکه، همه این سال ها من به تنها عنوان یک مسافر گردشگر آنجا بودم، و مطمئن هستم که خیلی از ژاپنیها من را به عنوان یکی از خودشون نمی دانند.

من همه اینها را می گویم تا بر اهمیت این موضوع بیفزایم که چگونه پیشینه من بسیار مدل قدیمی و ساده است، زیرا هنگامی که به هنگ کنگ، سیدنی و یا ونکوور رفتم بیشتر بچه هایی را که دیدم خیلی بیشتر از من چند فرهنگی و بین المللی بودند. آنها یک خانه دارند که با پدرها و مادرانشان شریک هستند، اما شراکت دیگری با پدرها و مادرانشان دارند، و سومین پیوند شاید با محلی که تولد و زندگی آنها در آن اتفاق افتاده باشد، و چهارمین پیوند با محلی باشد که آرزو زندگی در آنجا را دارند، و شاید پیوندهای دیگری هم در کنار آنها باشد. همه زندگی شان را صرف گرفتن تکه هایی از محل های مختلفی می کنند و آنها در کنار هم قرار داده و در یک جام شیشه ای رنگ آمیزی شده قرار میدهند. برای آنها خانه چیزی در حال تغییر و پیشرفت است. این مثل یک پروژه می ماند که بطور مداوم برای ارتقاء، پیشرفت و اصلاح به آن افزوده می شود.

و برای بیشتر و بیشتر ما، خانه واقعا کمتر خشت و بنای آن است تا روح آن. (روح خانه بر خشت خانه ارجح است) اگر ناگهان کسی از من سوال کند، "که خانه ات کجاست؟" من در مورد کسی که دوستش دارم و یا دوست نزدیکم و یا ترانه هایی که هر بار که مسافرت می کنم در ذهنم هست، فکر می کنم.

من همیشه اینطور احساس می کنم، اما آیا واقعا خانه برای من همین بوده که هست، سال ها پیش هنگامی که از پله های خانه پدریم در کالیفرنیا بالا می رفتم، از پنجره اتاق نشیمن به بیرون نگاه کردم که ما با شعله های آتش ۲۲ متری محاصره شدیم یکی از آتش سوزهای طبیعی که معمولاً در کالیفرنیا و خیلی جاهای دیگر اتفاق می افتد. و سه ساعت بعد آتش، خانه و هر چه در آن بود را به جز من تبدیل به خاکستر کرد. و صبح روز بعد هنگامی که از خواب بیدار شدم، من در خانه دوستم روی زمین خوابیده بودم، تنها چیزی که در دنیا داشتم یک مسواک بود که آن را از فروشگاه شبانه روزی خریده بودم. خُب البته اگر کسی از من می پرسید، "خانه ات کجاست؟" من دقیقاً به هر ساختمان فیزیکی می توانستم اشاره کنم. خانه من می توانست هر جایی که من در درونم آن را احساس می کردم باشد.

و از بسیاری از جنبه ها فکر می کنم که این رهایی فوق العاده ای است. زیرا هنگامی که پدر بزرگ ها و مادر بزرگ های من متولد شدند، آنها تقریباً معنایی از خانه شان داشتند، معنایی از جامعه و حتی معنایی از دشمن شان داشتند، که از بدو تولدشان به آنها داده شده بود، و

تعداد ما بیشتر از آمریکایی ها خواهد شد. و در حقیقت، در بزرگترین شهر کانادا، تورنتو متوسط ساکنین امروز آن کسانی هستند که قبلا آنها را خارجی می نامیدند، کسانی که در کشورهای متفاوتی به دنیا آمده بودند.

من همیشه احساس کرده ام زیبایی اینکه توسط چهره های خارجی محصور شده باشی همان سیلی بر صورت شما برای بیداری است. این را می توانید به عنوان یک امتیاز در نظر بگیرید. مسافرت، برای من شبیه عاشق بودن است، زیرا ناگهان تمامی حواستان روی آن تنظیم می شود. ناگهان از انگاره های پنهان و رازدار جهان هشیار می شوید. همانطور که مارسل پروست مشهور می گوید، سفر واقعی برای کشف کردن این نیست که مناظر جدید را ببینی، بلکه با چشمان جدیدی ببینی، می باشد. البته، هنگامی که چشمان جدیدی داشته باشی، حتی منظره قدیمی، حتی خانه ات به چیزی متفاوتی تبدیل می شود. خیلی از افرادی که در کشورهایی خودشان زندگی نمی کنند پناهندگانی هستند که هرگز نمی خواستند که خانه شان را ترک کنند و دردمند آن هستند که به خانه هایشان برگردند. اما برای خوشبخت هایی در میان ما، فکر می کنم که عصر حرکت هیجان امکانات جدید را با خود به ارمغان می آورد.

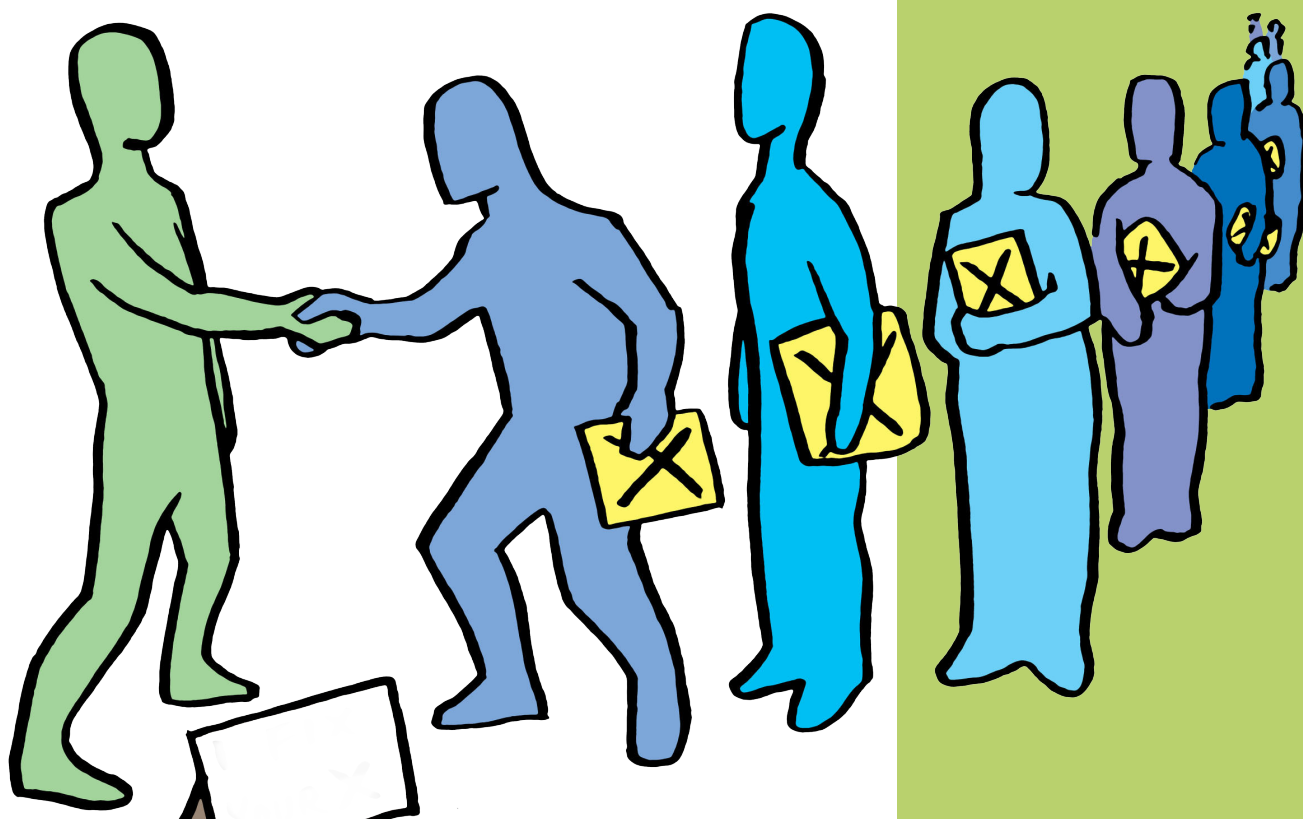
اهل کجایی حالا دیگر کم اهمیت تر است از اینکه به جا می خواهی بروی. بیشتر و بیشتر ما ریشه در آینده و یا زمان حال داریم تا در گذشته. و همانطور که می دانیم، خانه فقط محلی که در آن به دنیا آمدی نیست. این مکانیست که تو به آنچه که هستی تبدیل شده ای.

...حرکت امتیاز بزرگ و فوق العاده ای است، و این به ما اجازه میدهد تا خیلی بیشتر از آنچه که پدر بزرگ ها و مادر بزرگ های مان حتا هرگز در رویا آن را تصور نمی کردند را انجام دهیم. اما در نهایت، حرکت تنها هنگامی معنا دارد که تو خانه ای داشته باشی که به آن برگردی. و البته، خانه در غایت فقط محلی نیست که در آن می خوابی. مکانیست که تو در آن می ایستی.

TED : منبع

شانسی زیادی برای خروج از معانی که به آنها داده شده بود نداشتند. این روزها حداقل برخی از ما می توانیم معانی خانه را برای خودمان انتخاب کنیم، و معنایی برای جامعه خودمان تعریف کنیم، برای زندگی مان سبک و روش جدیدی ایجاد کنیم که شاید کمی فراتر از دسته بندی سیاه و سفیدی که زمان پدر بزرگ ها و مادر بزرگ های مان بود باشد.

تعداد مردمی که در کشورهای خودشان زندگی نمی کنند به ۲۲۰ میلیون نفر رسیده است، که تقریبا غیر قابل تصور است، اما این به معنای آن است که اگر کل جمعیت کانادا و کل جمعیت استرالیا را در نظر بگیرد و سپس دوباره کل جمعیت استرالیا و کانادا را به آن اضافه کنید و سپس آنها را دو برابر کنید، شما هنوز جمعیتی کمتر از این جمعیت بزرگ شناور در حال جابجایی را دارید. و تعداد ما که در خارج کشور اصلی قدیمی مان زندگی می کنیم به سرعت در حال افزایش است، با ۶۴ میلیون نفری که تنها در طی ۱۲ سال گذشته جابه جا شدند، که به زودی



بحران میانسالی

میزبان: خانم دکتر سعیده هادی
مهمان: آقای دکتر علی صاحبی



- در سال خوردگی درواقع فرد برمی گردد و به کارنامه زندگی خود نگاه می کند تا ببیند چند تا خط قرمز و تبصره داشته است. این نگاهی که افراد معمولاً به کارنامه زندگی دارند آیا با نگاهی که در میان سالی به گذشته خود دارند خیلی متفاوت است؟

بله بسیار متفاوت است. دقیقاً ما مثالی که می زنیم در پژوهش ها اینست که بسیاری از افراد در میان سالی شغل شان را عوض می کنند و شغلی را انتخاب می کنند که هیچ ربطی به شغل اول شان هم ندارد و خیلی هم خوشنود هستند زیرا همچنان می تواند یک هویت شغلی جدید بسازند. هویت شغلی برای ما خیلی مهم است، همینطور که با هرکس آشنا می شویم سوال سوم بعد از حال و احوال کردن و اینکه مجرد هستید یا متاهل اینست که شغل شما چیست یا شغل تان چه بوده؟ شغل برای انسان خیلی خیلی مهم است و

- آقای دکتر مردان و زنانی هستند که ازدواج نکردند و به این بحران می رسند ، حالا کسی که متأهل است بحران سنگین تری دارد یا آنهایی که مجرد هستند؟

: ببینید پژوهش ها خیلی صریح نمی توانند بین این ها تمایز قایل شوند خیلی زیاد به این مفهوم بنیادین بستگی دارد که آیا فرد هدف غایی زندگی را پیدا کرده و می داند دنبال چه هست یا نه، چشم اندازی دارد یا نه؟ اگر چشم انداز نباشد وضعیت مجردین بدتر است چون متاهلین در هر حال در این میان فرزند دارند احساس مسئولیتی دارند و کارهایی هست که انجام بدهند و افرادی هستند که به آنها نیاز دارند و اینها رد پایشان را در جایی گذاشته اند. مثلاً اگر یک خانم مجردی که چشم انداز دارد و به این فکر کرده که چه ردپایی می خواهم به جا بگذارم و ارزش های خود را می شناسد اتفاقاً از یک زن متأهل بچه دار او کمتر دچار بحران می شود و خیلی راحت می تواند این دوران را طی کند بنابراین خیلی بستگی دارد به این که آیا می داند در زندگی به دنبال چه باید باشد و با یک منتور یا روان شناس یا یک مشاور و یا یک مددکار اجتماعی یا کسانی که او را می فهمند و می توانند به او کمک کنند در ارتباط باشد. برای همین ما به افراد می گوئیم که قبل از میان سالی چشم انداز زندگی خودتان را تعیین کنید و قبل از میان سالی باید بدانید من که هستم و چه کاره هستم و در این دنیا می خواهم برای خودم چه کار کنم و قبل از این که به میان سالی برسیم در دوره جوانی باید ارزش های خودمان را پیدا کنیم و یک زندگی مبتنی بر ارزش ها پیدا کنیم. وقتی که زن یا مرد متأهل یا مجرد وقتی از ارزش های خود دورند یا ارزش هایشان را نمی شناسند وارد بحران میانسالی بشوند هیچ فرقی با هم نمی کنند. در این حالت مجرد و متأهل فرق آن چنانی نمی کنند. ولی در هر حال افرادی که روابط غنی بهتری با اطرافیان و عزیزان خود دارند چه مجرد و چه متاهل، پژوهش ها نشان دادند وقتی ماشین شخصیت انسان ها به کوه میانسالی می خورد یکی از سپرهایی که از ما محافظت می کند، کیفیت روابط ما با عزیزان و اطرافیان ماست. آدم هایی که رابطه شان کیفیت بهتری دارند کمتر دچار بحران می شوند چه مجرد و چه متاهل. و در هر حال متاهلین اگر فرزندی داشته باشند سطحی از رابطه را با بچه هایشان تجربه میکنند و البته آن دسته که رابطه خوبی با فرزندانشان ندارند و درگیر این هستند که مثلاً فرزندم قدرشناس است یا عمرم را برای بزرگ کردن بچه ها تلف کردم و هنوز مثل یک کلفت کارهای بچه ها را انجام میدهم یا بار تمام نگرانی های بچه ها را به دوش می کشم ... اتفاقاً یک بحران میان سالی بسیار وحشتناکی را تجربه می کنند.

در زمانی که انسان فرصت دارد و مشق های خود را بررسی می کند و خودش را می بیند که کجا خط خوردگی دارد و چون ماشین زندگی دنده عقب ندارد با خود تصور می کند حداقل می توانم از امروز چیز دیگری را فعلاً روی این خط خوردگی ها بسازم ولی کسانی که به کهن سالی می رسند اتفاقاً یکی از مسائل شان اینست که خب چه چیزی را می شود اصلاح کرد؟ اکثراً از دیدگاه خودشان نه می توانند بهبود مالی بیشتری را برای خودشان به وجود بیاورند نه این که برای انجام این کار ها فرصتی دارند.

سالمندان در این موقعیت بسیار به گذشته فکر می کنند خیلی زیاد در گذشته زندگی می کنند این جا کسانی که به بحران میان سالی میرسند برعکس خیلی به آینده فکر می کند یعنی تفاوت عمده را در آنها می بینیم آنها به این فکر میکنند که آیا در پنج سال آینده نیز قرار است همین طور باشد؟ برای همین هم خیلی از افراد در میانسالی دست به این نوع رفتارهای کاملاً عجیب و غریب می زنند.

- درواقع در سال خوردگی مسئله دیگری هم که هست ضعف و افت جسمانی و کم کم مرگ روانی به سراغ آنها می آید بعد کم کم مرگ اجتماعی و تا برسد به مرگ جسمانی. آقای دکتر مثل این که این مسیر زندگی بحران های زیادی دارد و تنها چیزی که بتواند افراد را حفظ کند همان هدف گذاری و همانطور که شما فرمودید غایتی که فرد به دنبال آنست و همان معنای زندگی و رسالتی که برای آن زندگی می کند و اینکه در واقع برای چه آمده ام و هدف از بودن من چیست افراد را از بحران ها نجات می دهد والا همین طور بحران پشت بحران در این مسیر زندگی برای افراد اتفاق می افتد؟

: همینطور است و در واقع اینها همه بحران های طبیعی فرایند تحول هستند، مثل بحران نوجوانی و میان سالی بعد بحران هویت جویی و بحران سالمندی و بازنشستگی، اینها تحولات طبیعی هستند که همه ما از سر می گذرانیم اما خب ما با بحران های دیگری هم روبرو می شویم که اصلاً طبیعی نیستند مثل بحران کم آبی که تازه این هم به دلیل سوء مدیریت می باشد و ما می توانستیم در چنین سرزمین پهناوری با چنین بحرانی هم رو به رو نباشیم.

تصور کنید که به خاطر خودخواهی یک سری از افراد بحران جنگ بوجود آمده. همانطور که در افغانستان طبق گزارش تلویزیون صد و بیست و هفت هزار نفر در اثر حمله طالبان آواره شده اند و این یک بحران است. کودکی به مدرسه میرفته، مردی که کار میکرده، دختری که در شرف ازدواج بوده و این ها از نمونه های دیگر بحران های زندگی هستند. بنابراین به قول کوپر: "زندگی سراسر حل مسئله است" که این عنوان کتاب کوپر است و بسیار کتاب زیبایی می باشد. زندگی دائماً برای ما مسئله می آفریند و ما هم باید آنها را حل کنیم. انسان ها باید بتوانند مسائلی که زندگی جلوی پایشان می گذارد را حل کنند. در حای که بسیاری از این بحران هایی که بوجود می آید قابل پیش بینی هم نیستند و ما زیاد در آنها دخالتی نداریم، مثل بلوغ که خیلی دخالتی در آن نداریم اما باید تمام آنها را حل کنیم.

برای همین انسان هایی می توانند چنین بحران هایی را حل کند که برای خودشان سرمایه جمع کنند. چه نوع سرمایه ای؟ ما چهار نوع سرمایه داریم. سرمایه مالی، سرمایه اجتماعی مثل یک حسن یا شهرت، سرمایه انسانی یعنی یک مهارت و دانشی که بتوانیم مهارت و دانش خودمان را به دیگران ارائه کنیم یا بفروشیم و در قبال آن خدماتی بگیریم و چهارمین سرمایه که انسان ها را در تمامی بحران ها بیش از دیگر سرمایه ها نجات می دهد سرمایه روانی است. سرمایه روانی یک مفهومی است با چهار مؤلفه: امید، خوش بینی، تاب آوری و خودکارآمدی.

این چهار سرمایه باید ساخته شوند و اگر بتوانیم این سرمایه ها را از کودکی به فرزندانمان بیاموزیم و چون نمیتوانیم اینها را در حسابشان بریزیم باید بهشان کمک کنیم این سرمایه ها را کسب کنند و این باعث میشود دوره نوجوانی خود را به خوبی پشت سر بگذارند و در بحران میان سالی هم انسان هایی که سرمایه روانی دارند این بحران و بحران های دیگر زندگی را بسیار زیبا پشت سر می گذارند. بحران هایی مثل بی آبی، طلاق، جدائی، اخراج از محیط کاری و ... و برای عبور از تمامی این بحران ها ما به سرمایه روانی نیاز داریم. بنابراین اگر بخواهیم بگوییم که چطور از این بحران ها جان سالم به در ببریم باید از این سرمایه ها کمک بگیریم و بپذیریم که این طبیعت هستی و زندگی است.



پروژه نامیراسازی بشر

و فعالیت های فرهنگی، همه تلاشی اند برای این که بر این آگاهی ترسناک از مرگ غلبه یابیم و اثر آن بر زیست اجتماعی مان را برطرف سازیم. بکر با طرح نظریه قهرمان سازی انسان در لابه لای هزارتوی فرهنگ و تمدن اش، این مسئله را پیش می کشد که بشر از بدو تولدش در گریز از مرگ است و این ترس عظیم از طریق قهرمان سازی ها و از طریق زیست فرهنگی انسان کنار زده می شود. در واقع "ترس از مرگ" محرک اصلی انسان برای تولید و پرورش فرهنگ است، به گونه ای که این سرنوشت حتمی به فراموشی سپرده شود.

انسان به نامیرا سازی خود از طریق تجسم هنری، معماری و در یک کلام تولید فرهنگی می پردازد. وی انسان های دیگر را با کمک همین سیستم به خاطر می سپارد و همواره زنده نگه می دارد تا خود نیز در این نظام جاودانگی زنده بماند.

وی از "پروژه های جاودانگی" سخن می گوید که در قالب ایده هایی برای طرح هرگز نمردن ما در فرهنگ طراحی می شوند. پروژه هایی که در عین حال وقتی به تناقض می رسند آتش جنگ ها و نسل کشی ها را فروزان می کنند و به جان بشر می اندازند. وی علت اصلی بیماری های روانی را نیز در همین پروژه های جاودانگی جستجو می کند و ابراز می دارد یک انسان وقتی طرح وارۀ جاودانگی اش دچار گسست شود، مرگ و مردن بر او چیره می گردد و واقعیت هولناک مرگ بر او سایه می افکند. بکر معتقد است ما نیاز به "تصورات" جدیدی داریم که به واسطه آن ها بتوانیم حس قهرمان بودن و نامیرایی را در خود ایجاد کنیم.

ارنست بکر (۱۹۲۵-۱۹۷۵) انسان شناس فرهنگی با گرایش روانکاوانه بود و درجه دکتري خود را از دانشگاه سیراکیز در رشته انسان شناسی فرهنگی دریافت کرد. بکر بر این باور بود که کاوش های روانشناسی ناگزیر در جایی به بن بست می رسند و از آن پس نظام های اعتقادی هستند که برای ارضای روان انسان به کار می آیند. در سال ۱۹۷۴ م. و دو ماه بعد از مرگش بود که با به دست آوردن جایزه پولیتزر برای کتاب انکار مرگ (منتشر شده در سال ۱۹۷۳ م.) به شکلی گسترده شناخته و پذیرفته شد.

«The Denial of Death»

در روانشناسی هستی گرای بکر، انسان از اضطرابی اولیه درباره ی مرگ رنج می برد، و برخلاف دیدگاه فروید، این اضطراب را نمی توان به ترس های کودکی فروکاست. بکر معتقد است که حتی اگر انکار مرگ به وسیله ی تمدن بر انسان تحمیل نشود، به شکل های مختلف و به سبب نیاز انسان به انکار بدنی که همواره ی او را به یادش می آورد، (میرایی که نمی خواهد با آن روبرو شود) این انکار صورت می گیرد. اجتماع طیفی از امکانات قهرمان گرایی را فراروی انسان می گذارد که با واسطه ی آن ها مرگ انکار می شود و توهمی از نامیرایی برساخته می شود. انسان، با تکیه به آن چه بکر «پروژه ی نامیرایی» می خواندش، چیزی را می آفریند یا جزیی از چیزی می شود که احساس می کند عمری بیش از خود او خواهد داشت.

تلاش اساسی بشر در رفتارهایش کنترل ترس ناشی از مرگ است. تمام پروژه های قهرمانانه ما، کارهای شگفت

ما همگی در جستجوی آرامش و هماهنگی هستیم^۱، زیرا کمبودشان را در زندگی احساس می‌کنیم. همه ما گهگاه در زندگی اضطراب، آشفتگی، آزدردگی، ناهماهنگی و درد و رنج را تجربه می‌کنیم و آنگاه که شخص بر اثر آشفتگی و اضطراب، دچار رنج است، نمی‌تواند این رنج را به خویشتن محدود نماید، بلکه درد و رنجش را به دیگران نیز منتقل می‌کند و این اضطراب در فضای پیرامون او منتشر می‌شود. و هر کس که با او در تماس باشد، دچار رنج و آشفتگی خواهد شد. بدون شک این روش درستی برای زندگی کردن نیست. انسان باید با خویشتن و نیز با دیگران در صلح و آرامش باشد. به هر حال انسان موجودی اجتماعی است و ناچار باید در اجتماع زندگی کند. با مردم زندگی کند و با آنها در ارتباط باشد.

چگونه می‌توانیم در صلح و آرامش زندگی کنیم؟ چگونه می‌توانیم تعادل درونی خود را حفظ نماییم و در پیرامون خویش تعادل و هماهنگی ایجاد کنیم تا دیگران نیز بتوانند در صلح و آرامش و تعادل به سر برند؟ عوامل منفی چگونه در ذهن ایجاد می‌شوند؟ با بررسی‌های پیاپی، روشن شده، زمانی که رفتار دیگران مطابق میل مان نیست و یا پیش‌آمدها موافق طبع ما اتفاق نمی‌افتند، ناراحت و افسرده می‌شویم. وقتی که ناخواسته‌ها پیش می‌آیند، دچار تنش می‌شویم و زمانی که خواسته‌ها اتفاق نمی‌افتند و موانعی بر سر راه ما وجود دارند، بار دیگر تنش و هیجان وجودمان را در خود می‌گیرد و درونمان بسته و گره خورده می‌شود. در سراسر زندگی، همواره ناخواسته‌ها اتفاق می‌افتند. خواسته‌ها نیز گاه روی می‌دهند و گاه پیش نمی‌آیند. جریان واکنش دائمی انسان به این مسائل، گره‌های عصبی را بوجود می‌آورد و این گره‌ها، کل ساختار جسمانی و ذهنی انسان را تحت فشار قرار می‌دهند و ذهن را از عوامل منفی لبریز می‌کنند. در نتیجه، زندگی به عذاب و مصیبت تبدیل می‌شود.

یک روش حل مشکل آنست که از بروز حوادث نامطلوب در زندگی جلوگیری کنیم، بطوریکه همه چیز دقیقاً مطابق خواسته‌ها و امیال مان اتفاق بیفتد. برای اینکار باید قدرتی آنچنانی بدست آوریم و یا آنکه به هنگام نیاز، شخصی قدرتمند به کمکمان بیاید تا هیچ ناخواسته‌ای روی ندهد و همگی خواسته‌ها مان عملی شوند. اما چنین چیزی ممکن نیست.

هیچ کس در این جهان وجود ندارد که تمامی آرزوهایش برسد و در تمام طول عمر، همگی رویدادها مطابق میل او باشند و هرگز ناخواسته‌ای برایش اتفاق نیفتد. حال این سؤال پیش می‌آید که: چگونه می‌توان به هنگام برخورد با ناخواسته‌ها از عکس‌العمل‌های کورکورانه اجتناب کرد؟ چگونه می‌توان از ایجاد تنش جلوگیری نمود؟ چگونه می‌توان در مقابل عوامل نامطلوب، آرامش و توازن خویش را حفظ کرد؟

در روزگاران گذشته، مردم دانا، این مسئله را مورد بررسی قرار دادند. موضوع درد و رنج انسان را مطالعه کردند و برای آن راه حلی یافتند: زمانی که برای شخص ناخواسته‌ای پیش می‌آید و انسان با ایجاد خشم، ترس یا هر نوع منفی‌گرایی دیگر، نسبت به آن موضوع واکنش نشان می‌دهد، در چنین وضعیتی، باید هر چه سریع‌تر توجه خود را به موضوع دیگری معطوف نماید. مثلاً برخیزد، لیوانی آب بنوشد. تا با این عمل، مانع تکثیر و افزایش خشم شده و از آن حال بیرون بیاید. یا آنکه به شمارش اعداد بپردازد. یک، دو، سه، چهار یا آنکه کلمه یا جمله‌ای را تکرار کند. یعنی ذکر، نام حق را که به او اعتقاد دارد، تکرار نماید. در این حال ذهن منحرف شده و انسان تا حدودی از چنگ افکار منفی و خشم رها می‌شود، این کارها موثر واقع می‌شود و نتیجه می‌داد. هنوز هم نتیجه می‌دهد. با چنین تمرینی، ذهن از آشفتگی رها می‌شود اما در حقیقت، این عمل تنها در سطح آگاه ذهن موثر می‌افتد. یعنی با منحرف کردن توجه، عوامل منفی را به سطوح ناخودآگاه ذهن سوق می‌دهیم و در آنجا همچنان به تولید و تکثیر ناپاکی‌ها می‌پردازیم.

در این حال، در سطوح بیرونی، لایه‌ای از آرامش و تعادل ایجاد می‌شود اما در اعماق ذهن، آشفتش‌ها خاموشی از منفی‌گرایی‌های سرکوب شده وجود دارد که دیر یا زود فوران کرده

۱- متن زیر براساس سخنرانی آقای س. ن. گویانکا در برن، سوئیس؛ تحت نظر آکادمی بین‌المللی ویپاسانا در هند تهیه گردیده است.

کنیم، موضوع و موردِ ایجادِ خشم به ذهن مان می‌رسد. شخص یا موردی که سبب عصبانیت ما شده، به ذهن مان می‌آید. در این صورت دیگر به خشم نگاه نمی‌کنیم بلکه فقط عوامل خارجی را که موجب احساس خشم شده‌اند می‌بینیم. که این عوامل باز هم سبب افزایش خشم ما می‌گردند

این هم راه حل صحیحی نیست. مشاهده هیجانات منفی که به صورت انتزاعی و مجرد هستند، بدون دخالت دادن عوامل ایجاد کننده آنها، بسیار مشکل است. با وجود این، آن کس که به حقیقت نهایی رسید، راه حل واقعی را نیز بدست آورد. وی کشف کرد که هرگاه نوعی آلودگی و ناپاکی در ذهن ایجاد شود، همزمان با آن دو نوع تغییر جسمانی نیز روی می‌دهد. اولین تغییر آن است که نفس ریتم طبیعی خود را از دست می‌دهد. یعنی با ایجاد عوامل منفی در ذهن، نفس تند و خشن می‌شود که مشاهده چنین تغییری آسان است.

در سطوحی ظریف تر، نوعی عکس‌العمل بیوشیمیایی نیز صورت می‌گیرد و حس‌هایی در بدن بوجود می‌آیند. هر نوع آلودگی ذهنی، سبب ایجاد نوعی حس درونی، در قسمت‌های مختلف بدن می‌گردد.

برای یک فرد عادی مشاهده آلودگی‌های ذهنی مانند ترس، خشم یا شهوت غیرممکن است، اما با آموزش و تمرین صحیح، مشاهده تنفس و حس‌های جسمانی برای شخص آسان می‌شود و این تغییرات دوگانه، با آلودگی‌های ذهنی ارتباط مستقیم دارند.

تنفس و حس‌های جسمانی، به دو صورت مفید واقع می‌شوند. اول آنکه به صورت منشی خصوصی عمل می‌کنند، یعنی به مجرد آنکه آلودگی ذهنی ایجاد شود، نفس حالت طبیعی خود را از دست می‌دهد. فریادش بلند می‌شود که: نگاه کن اشکالی پیش آمده! در این حال دیگر نمی‌توانیم او را سیلی بزنیم، باید اخطار او را بپذیریم. حس‌های جسمانی دیگر نیز به همین ترتیب ما را آگاه می‌کنند. آنوقت با این آگاهی، به مشاهده تنفس و حس‌های جسمانی می‌پردازیم و متوجه می‌شویم که با این عمل، آلودگی‌های ذهنی به سرعت از میان می‌روند.

این پدیده جسمی - ذهنی مانند سکه‌ای دو رویه است. در یک روی سکه، افکار و هیجاناتی که در ذهن ایجاد می‌شوند، قرار دارند و در آن سوی دیگر سکه، تنفس و حس‌های جسمانی قرار گرفته‌اند. هر نوع فکر یا هیجان و هر نوع آلودگی ذهنی، همزمان، در تنفس و حس‌های جسمانی ما اثر می‌گذارند. به این ترتیب با مشاهده تنفس و حس‌های جسمانی، در واقع به مشاهده آلودگی‌های ذهنی می‌پردازیم و به جای فرار از حقیقت، با واقعیت به همان شکل موجود روبرو می‌شویم. آنگاه می‌بینیم که این ناپاکی‌ها قدرت خود را از دست می‌دهند و دیگر نمی‌توانند مانند گذشته بر ما غلبه کنند و اگر در این کار مداومت نشان بدهیم، ناپاکی‌ها بکلی محو می‌شوند و ما به صلح و شادمانی دست

، با شدت منفجر خواهد شد. افراد دیگری در جستجو و شناخت حقیقت درونی، گامی فراتر نهادند و با تجربه واقعیت مربوط به جسم و ذهن خویش، متوجه شدند که منحرف کردن توجه، تنها سبب گریز از مسئله می‌شود. فرار، یک راه حل بشمار نمی‌آید، بلکه باید با مشکل روبرو شد. هرگاه که عوامل منفی در ذهن پدیدار شوند، باید آنها را مشاهده کرد. باید با آنها رو در رو قرار گرفت. به محض آنکه عوامل منفی ذهن را مشاهده کنید، قدرتشان را از دست می‌دهند و از میان می‌روند. ریشه‌کن می‌شوند.

این راه حل بسیار خوبی است. مانع از افراط و تفریط می‌شود. یعنی از سرکوب کردن عوامل، یا آزاد گذاشتن آنها، هر دو جلوگیری می‌کنیم. انتقال عوامل منفی به ضمیر ناخودآگاه، آنها را از میان نمی‌برد. ابراز این گونه احساسات به صورت گفتار و کردار نیز مشکلات بیشتری را ایجاد می‌کنند. اما اگر انسان بتواند تنها به مشاهده آنها بپردازد، آن وقت ناپاکی‌ها از میان خواهند رفت و هر عامل منفی که از میان برداشته شود، از قید آن خلاص می‌شویم. این راه حل بسیار جالبی است، اما آیا به راستی عملی نیز هست؟ آیا یک انسان عادی می‌تواند به آسانی با عوامل منفی روبرو شود؟ هنگامی که خشم بروز می‌کند آنچنان به سرعت مغلوب آن می‌شویم که مجال توجه به خشم را پیدا نمی‌کنیم. آن وقت تحت تاثیر آن، مرتکب اعمالی می‌شویم و یا حرف‌هایی می‌زنیم که سبب آزار خود و دیگران می‌گردیم و وقتی که خشم فروکش می‌کند، به گریه و زاری و توبه پرداخته، از خدا و آن شخص رنجیده، طلب بخشایش می‌کنیم و به رفتار اشتباه خود اعتراف می‌نمائیم. اما بار دیگر، زمانی که در موقعیت مشابهی قرار می‌گیریم، مجدداً به همان صورت قبل واکنش نشان می‌دهیم. بنابراین تاسف دردی را دوا نمی‌کند.

مشکل در آن است که ما از زمان شروع فعالیت ناپاکی‌های ذهن بی‌خبریم. این عوامل، در لایه‌های زیرین و عمیق ناخودآگاه ذهن، شروع به فعالیت می‌کنند و هنگامی که به ضمیر خودآگاه می‌رسند، دارای آنچنان قدرتی هستند که شخص مغلوب شان می‌شود بطوریکه قادر به مشاهده آنها نخواهد بود.

در این صورت باید یک منشی خصوصی داشته باشیم، تا به محض شروع عصبانیت، به ما بگوید: آقا توجه کن، خشم دارد می‌آید! ...در این صورت هم، باز به محض شروع عصبانیت، منشی خواهد گفت: اوه آقا، نگاه کنید عصبانیت شروع شده! اولین واکنش ما آنست که ...به او بد و بیراه بگوئیم " فکر می‌کنی برای آن پول می‌گیری که اینها را به من یاد بدهی؟" در چنین حالتی، آنچنان تحت تاثیر خشم قرار داریم که هر نصیحتی بی‌فایده است.

حالا حتی اگر فرضاً عقل بر ما حاکم شود و منشی خود را سیلی نزنیم، و در عوض از او تشکر کنیم، نوبت نشستن و نگاه کردن به خشم می‌رسد! اما آیا چنین چیزی ممکن است؟ به محض آنکه چشم مان را ببندیم، به خشم توجه کنیم و به آن نگاه

می یابیم

به این ترتیب، روش خودنگری، واقعیت را از هر دو جنبه بیرونی و درونی آن به ما نشان می دهد. در گذشته با چشم باز، به عوامل بیرونی نگاه می کردیم و از حقیقت درونی غافل بودیم. همیشه علل خشنودی خویش را در بیرون جستجو می کردیم و از واقعیت های درونی بی خبر بودیم و هرگز نمی دانستیم که علت درد و رنج در درون خود ما است. درد و رنج بر اثر واکنش های کورکورانه، نسبت به حس های خوش و ناخوش ایجاد می شود.

اکنون به کمک آموزش می توانیم روی دیگر سکه را مشاهده کنیم. می توانیم در عین حال از تنفس خود و نیز از آنچه که در درون مان می گذرد آگاه شویم. یاد می گیریم که بدون از دست دادن تعادل ذهن، نفس یا حس های جسمانی دیگر را شاهد باشیم. در این هنگام، دیگر واکنش نشان نمی دهیم و به درد و رنج خود نمی افزائیم. در عوض به آلودگی های ذهن فرصت می دهیم تا آشکار شده و سپس از میان بروند.

هر قدر شخص این تکنیک را بیشتر تمرین کند، با سرعت بیشتری از منفی گرایی های ذهن آزاد می شود. به تدریج ذهن از ناپاکی ها رها شده، به خلوص و پاکی می رسد. یک ذهن پاک، همواره لبریز از عشق پاک، شفقت، مهر و محبت، عشق بدون خودخواهی، نسبت به دیگران است. یک ذهن پاک، نسبت به شکست ها و رنج های دیگران همدردی دارد و از موفقیت ها و شادمانی های آنها خرسند می شود و در مقابل هر نوع موقعیتی، تعادل و توازن خویش را حفظ می کند.

زمانی که کسی به این مرحله برسد، الگوهای کلی زندگی اش تغییر می کنند. دیگر ممکن نیست که با گفتار یا کردارش باعث بر هم زدن آرامش و شادی دیگران شود. در عوض با ذهنی متعادل، نه تنها خود به آرامش درونی می رسد، بلکه به آرامش دیگران نیز کمک می کند و فضای پیرامون او از صلح و هماهنگی لبریز می گردد و این چنین، دیگران را نیز تحت تاثیر قرار می دهد.

با فراگیری حفظ تعادل در مقابل تجربه های درونی، انسان می آموزد تا عدم وابستگی را در مقابله با شرایط بیرونی نیز در خود پرورش دهد، اما این عدم وابستگی به معنای فرار یا بی تفاوتی نسبت به مسائل دنیوی به حساب نمی آید. یک مراقبه گر، نسبت به رنج های دیگران حساس تر شده و نهایت سعی خود را برای تسکین آلام آنان به کار می برد. در این راه وی نه با ذهنی آشفته، که با ذهنی لبریز از مهر و شفقت و توازن عمل می کند. او عدم دلبستگی معنوی را می آموزد. می آموزد که چگونه با تعهد کامل عمل کند. چگونه یکپارچه در خدمت دیگران باشد و در عین حال تعادل خویش را نیز حفظ نماید. به این ترتیب انسان همچنان که برای صلح و شادمانی دیگران می کوشد، خود نیز در صلح و شادمانی زندگی می کند.

این همان ... هنر زندگی کردن است. ... با پرورش بینش و بصیرت، بصورت مشاهده واقعیت، به همان شکل موجود، انسان از عادت واکنش نشان دادن، رها می شود. هنگامی که واکنش های کورکورانه متوقف گردند، آنگاه شخص توانائی انجام عمل صحیح را بدست می آورد. عملی که از ذهنی متعادل و آسوده ناشی می گردد. از ذهنی که حقیقت را می بیند و درک می کند، و چنین عملی بدون تردید، مثبت و خلاق و مفید خواهد بود.

بنابراین لزوم خودشناسی که پند همه مردمان خردمند است، آشکار می شود.

انسان نباید خویشتن را با بهره گیری از منطق عقلانی و یا براساس ایده ها و نظریه ها شناسایی کند. ... انسان باید حقیقت را در سطح عملی و تجربی آن به دست آورد. باید واقعیتی را که در این پدیده جسمی - ذهنی وجود دارد، مستقیماً تجربه نماید. این تنها روشی است که ما را یاری می دهد تا از ناپاکی ها و درد و رنج مان بیرون آمده و به رهایی برسیم.

مرحله بعدی، تسلط یافتن بر ذهن ناآرام است، که با تمرین تمرکز بر روی نفس انجام می گیرد. در این مرحله، انسان سعی می کند که تا حد امکان مدتی طولانی، توجه خود را بر نفس متمرکز سازد. این کار، تمرین تنفسی یا تنظیم نفس نیست. بلکه شخص، نفس طبیعی را به همان شکل که هست مشاهده می کند. آنچنان که وارد می شود و آنچنان که خارج می شود. به این ترتیب، ذهن آرام تر شده و از تسلط عوامل منفی و خشن بیرون می آید. همزمان با این عمل، ذهن متمرکز شده هوشیار و مو شکاف می شود و برای تلاش در راه کسب بصیرت، آماده می گردد.

این مراحل دوگانه، یعنی برخورداری از اصول اخلاقی و تسلط بر ذهن، ضرورت کامل دارند و مفیدند. اما بدون بهره گیری از مرحله سوم منجر به سرکوبی نفس می شوند. در مرحله سوم به کمک پرورش بصیرت و شناخت طبیعت خویش، آلودگی های ذهنی را می زدائیم، ... این تجربه برای همگان عملی است. همه انسان ها با مشکل درد و رنج روبرو هستند. این بیماری جهان شمول است و درمانی جهان شمول طلب می کند.

مشاهده واقعیت، به شکلی که هست، از طریق مشاهده حقیقت درونی است، به معنای شناخت خویشتن در سطح تجربی و حقیقی است. همچنان که شخص به تمرین ادامه می دهد، از درد و رنجی که بر اثر آلودگی های ذهنی ایجاد شده رها می گردد. از حقیقت فاحش و ظاهری و خارجی، به حقیقت نهایی جسم و ذهن نفوذ می کند. آنگاه از این مرحله نیز عبور کرده، حقیقتی را که ماورای حوزه جسم و ذهن و حیطه محدود نسبیت است، تجربه می نماید. به حقیقت رهایی مطلق از همه آلودگی ها، ناپاکی ها و رنج ها می رسد. بر این حقیقت نهایی نمی توان نامی نهاد. این هدف نهایی همه انسان ها است....

جهان آگاهی و خود آگاهی



انسان موجودی است که آگاهی از خود و جهان را دوست دارد و پیشرفت و تعالی او نتیجه این دو نوع آگاهی است. گفته اند علم ابزار جهان آگاهی و ایمان سرچشمه خود آگاهی است. برخی وجوه تفاوت شرق و غرب را در همین دو نوع رویکرد می دانند. تمدن غرب جهان آگاهی و خود فراموشی است و تمدن شرق رویکرد خود آگاهی و جهان فراموشی دارد. در مجموع توسعه آگاهی در هر رویکردی موجب توسعه حیات انسانی می شود. رویکرد غربی به گردشگری و میراث فرهنگی زمینه تاریخی رویکرد به جهان آگاهی دارد. شناخت تمدن ها و انسان ها در طول تاریخ و مسیر رشد و پیشرفت آنها از انگیزه های مهم توریسم در جهان است. در کنار این رویکرد میراث فرهنگی و گردشگری در جهان می تواند حامل پیام و اندیشه سیر و تفکر در سرگذشت ملت هایی باشد که بدلائل مختلف نیست و نابود شده اند. "آرنولد توین بی" تاریخ شناس مشهور در کتاب تاریخ تمدن خود می نویسد که غرب بین سالهای ۱۷۹۷ تا ۱۸۳۷ میلادی برتری خود را نسبت به مناطق مختلف جهان تثبیت کرده بود و آن نتیجه جریانی بود که از چهارصد سال قبل از آن با اقیانوس پیمایی کریستف کلمب و گردش دریایی واسکودوگاما به دور دماغه امیدنیک تا سواحل غربی هند آغاز شده بود. باستان شناسان غرب پرده از روی تمدن های فراغنه مصر و آشور و میسن برداشتند اما بنظر می رسد تمدن غرب نیز ناپایدارتر از برتری جهانی مغولان و اعراب و رومی ها و یونانی ها و ایرانی ها و آشوری ها و آکدیها می باشد. تصویری که از تاریخ در سال ۱۸۹۷ میلادی عرضه شده بود تصویری ناقص بود چرا که ارائه گزارش از هر چیز مستلزم گزینش است و فکر و اندیشه بشر گنجایش و کارآیی گزارش مبسوط و همه جانبه ای در باره یک چیز واحد را ندارد و ناچار این گزارش دل بخواهی خواهد بود....

بدین ترتیب جهان آگاهی از طریق تاریخ و میراث فرهنگی می تواند به نوعی دچارسوگیری و جهت گیری های شود که محققان خواسته و ناخواسته به آن دامن زده اند. همان اعتراض و اشاره ای که ادوارد سعید از روش شرق شناسی غربی ها داشت که همواره با سوگیری و برتری نمایی تمدن غرب نسبت به شرق همراه بوده است. اما گردشگری و میراث فرهنگی ملت ها و تمدن های گذشته می تواند به نوعی خود آگاهی پیوند بخورد و آن عبرت گیری از تجربه گذشتگان و سرنوشت مختوم آنهاست. سیر در زمین که مورد سفارش و تاکید قرآن کریم است ، گردش و سیاحت در زمین با هدف عبرت آموختن از سرگذشت اقوام ظالم و مجرم گذشته و عاقبت نا فرجام آنها و پرهیز از گام گذاشتن در راه خطایی است که آنها پیموده اند و برنامه و روش نادرستی است که منجر به هلاکت و عذاب آنها گردیده است. تاریخ برای هر قومی اهمیت حیاتی دارد، تاریخ خصوصیات اخلاقی و کارهای نیک و بد و تفکرات گذشتگان را برای ما بازگو می کند، و علل سقوط و سعادت، کامیابی و ناکامی جامعه ها را در اعصار و قرون مختلف نشان می دهد، و در حقیقت تاریخ گذشتگان آینه زندگی روحی و معنوی جامعه های بشری و هشدار است برای آیندگان است. پس مقصود خداوند متعال از امر «سَيَرُوا فِي الْأَرْضِ» در زمین گردش کنید، با هدف بصیرت، رشد و کمال و جهان آگاهی همراه با خود آگاهی می باشد. جهان آگاهی و خود آگاهی هر دو نیاز مهم و اساسی هستند که حیات انسانی برای رشد و پیشرفت به آن نیازمند است.

کارشناسان دفتر آینده پژوهی



جنگال آنلاین یا پورن خشمگین (Outrage porn)

پورن برآشفتگی یا پورن خشمگین اصطلاحی است در مورد هر نوع رسانه یا روایتی است که به منظور استفاده از خشم برای برانگیختن واکنش های احساسی شدید و به منظور افزایش مخاطبان اعم از مخاطبان رادیو تلویزیونی، سنتی یا چاپی یا در رسانه های اجتماعی با افزایش ترافیک وب و توجه آنلاین طراحی شده است. اصطلاح پورن خشمگین در سال ۲۰۰۹ توسط کاریکاتوریست و مقاله نویس سیاسی تیم کریدر از نیویورک تایمز مطرح شد که در آن کریدر می گوید: "گاهی اوقات به نظر می رسد که اکثر اخبار شامل پورنو خشمگین است که به طور خاص برای تجسم انتخاب شده است. به انگیزه های ما برای قضاوت و مجازات و خشمگین شدن همه ما". کریدر بین خشم واقعی و پورنو خشمگین تمایز قائل شد و اظهار داشت: "من نمی گویم که همه خشم ذاتاً غیرمنطقی است، که همه ما باید آرام باشیم، همه چیز خوب است. همه چیز خوب نیست... خشم برای سلامتی مفید است تا آنجا که باعث می شود ما علیه بی عدالتی عمل کنیم". کریدر همچنین می گوید: "این درد ناتوان کننده از همدلی را از بین می برد، و کار سخت تر و آشفته تر درک".

هلیدی در کتاب ۲۰۱۲ خود به من اعتماد کن، من دروغ می گویم، پورن خشمگین را "اصطلاح بهتری" برای "جنگال آنلاین ساخته شده" توصیف کرد. به طور کلی، پورن خشمگین اصطلاحی است که برای توضیح رسانه ای استفاده می شود که نه به منظور ایجاد همدلی، بلکه به منظور ایجاد خشم یا عصبانیت در مصرف کنندگان آن ایجاد می شود. خشم، عصبانیت و خشم غیر صادقانه بدون پاسخگویی یا تعهد شخصی مشخص می شود. رسانه ها اغلب برای تظاهر به خشم تشویق می شوند زیرا به طور خاص بسیاری از پردرآمدترین رفتارهای آنلاین را شامل می شود، از جمله گذاشتن نظرات، مرور مجدد صفحات و اشتراک گذاری اجتماعی، که رسانه ها از آنها استفاده می کنند.

یونا برگر استاد بازاریابی در مدرسه وارتون دانشگاه پنسیلوانیا، در سال ۲۰۱۴، تحقیقی را در مورد انتشار احساسات از طریق رسانه های اجتماعی انجام داد و به این نتیجه رسید که "عصبانیت یک احساس برانگیزاننده است که مردم را به اقدام وادار می کند". مخاطبان آنلاین نیز ممکن است به دلیل احساس ناتوانی در مدیران، سیاستمداران، طلبکاران و افراد مشهور، تا حدودی مستعد خشم پورن باشند. در سال ۲۰۱۴، اساتید دانشگاه تافتز، جفری بری و سارا سوبی رج در کتاب خود "صنعت خشم" رسانه های خشمگین را به عنوان یک ژانر و همچنین یک شیوه گفتمانی رسانه توصیف کردند، که تلاش می کند واکنش های احساسی (مانند عصبانیت، ترس، خشم اخلاقی) را برانگیزد. استفاده از تعمیم بیش از حد، هیجان انگیز، و اطلاعات گمراه کننده یا نادرست در حملات جنسی و تحقیر مخالفان. در مطالعه خود در سال ۲۰۰۹ در مورد رسانه های سیاسی در ایالات متحده، آنها دریافتند که روزنامه نگاری خشمگین بسیار گسترده است و اینکه "مجموع مخاطبان رسانه های خشمگین بسیار زیاد است". توبین اسمیت، یک مفسر با سابقه ۱۴ ساله در فاکس نیوز، تاکتیک های تولیدی مورد استفاده و مبنای فیزیولوژیکی را توضیح می دهد که چرا روایت خشمگینانه در ایجاد و حفظ مخاطبان قابل توجه بسیار موثر است. به طور معمول در طول یک نظرسنجی، اولین قدم این است که بیننده یک سکانس باز "هشدار Fox News" یا تیزر را مشاهده می کند که برخی از بدعت های قبیله ای یا تهدیدهای یک گروه خارج را به تصویر می کشد. تاکتیک استفاده از خدمات هشدار در ذهن بیننده، آمیگدال خطر را ارزیابی می کند و باعث افزایش آدرنالین، کورتیزول و اپی نفرین می شود. در مرحله بعد، تهیه کننده فاکس ویدیویی از برخی افراد مشهور، سیاستمدار یا مفسر لیبرال پخش می کند که "سیستم اعتقادی قبیله ای جناح راست بیننده را مورد اهانت، توهین یا تمسخر قرار می دهد." مرحله سوم این است که بیننده وارد "حالت قبیله ای فعال" و "خطر" می شود. درگام چهارم، "دشمن قبیله ای بر قضاوت خود ایستاده و اعلامیه و بدعت قبیله ای را با اقتدار بیشتر تکرار می کند.

در زندگی خود همان را می بینید که باور دارید

نگاهی به یادداشت های دکتر وین دایر



محدودیت هایی که بر جسم ما حاکم است اموری را به ما تحمیل می کند که نمی توانیم فراتر از آن برویم. افکارتان هیچ محدودیتی برای اندیشیدن ندارد اگر از محدوده های جسم مادی آزاد شوید. به جسم خویش احترام بگذارید و آن را قبول کنید و نیازهای آن را بپذیرید اما پیام های جسم خاکی را در خدمت خویشتن واقعی قرار دهید. جسم فقط میزبان خویشتن واقعی ماست و خویشتن واقعی ما را در خود جای میدهد اما باید از جسم خاکی فراتر رفت و محدودیت های زندگی را کنار گذاشت. با فراغت از نگرانی ها و تشویش خاطرها، درون واقعی خود را کشف کنید و به هوش متعالی و کمال یافته و به عقل کلی که در کالبد همه کائنات است متصل شوید. یک روان و روح بزرگ و هوشمند در پس این جسم مادی نهفته است.

نود و نه درصد از موجودیت ما نامرئی و غیر قابل لمس است. آنچه کیفیت زندگی ما را تعیین می کند توانایی ما در گام نهادن در مسیر شناخت جوهر وجود مان است. آنگاه جوهر هستی با روان و معنویت ما و با کردار ما همسو می شود و نیرومند می شویم. بینش خود را برای کشف واقعیت های رسا از هرگونه تعصب و قضاوت رها سازید و افق دید خود را گسترش دهید تا به سطح جدیدی از هوشیاری و بیداری ذهنی دست یابید. در این شرایط جدید حتی روابط تان با دیگران بهبود می یابد. دیگر نیازی برای اثبات و نمایاندن شایستگی خود به دیگران ندارید. هویت خود را در آنها جستجو نمی کنید. با ارزش های خود زندگی می کنید در عین حال دیوار قضاوت فرو می ریزد و می توانید دیگران را آنگونه که هستند دوست داشته باشید. دیگران را مسئول بدبختی ها و شرایط زندگی خودتان نمی دانید. این شما هستید که شرایط زندگی خود را آفریده اید و می توانید آن را تغییر دهید.

کلمات به تنهایی ممکن است شما را از تجربه واقعی دور کنند. کلمه آب رفع عطش نمی کند و واژه باران انسان را خیس نمی کند. شما در زندگی خود همان را می بینید که باور دارید. انسانیت در جسم خاکی و مادی شما خلاصه نمی شود بلکه معنا و جوهر آدمی نیروی تفکر و احساس کردن است و ما یک موجود روحانی هستیم که دارای جسم و تجربه انسانی شده ایم. در جهان تفکر، هیچ حد و مرزی وجود ندارد. پیکاسو گفته بود همانطور که مسلمانان هنگام ورود به مسجد کفش های خود را جلو درب از پا در می آورند، من هم هنگام کار کردن جسم خود را در خارج از اطاق کارم می گذارم. منظور اینست که همه رنج ها و دردها و مزاحمت هایی را که جسم به آن مبتلاست را کنار بگذاریم و ذهن خود را آزاد بگذاریم تا به قلمرو هنر و خلاقیت و تفکر وارد شویم. بدون هیچ عذر و بهانه و بدون خستگی و بدون ترس و بدون اضطراب و فارغ از دودلی و غم، تنها یک جریان انرژی و آزاد از هرگونه محدودیت جریان می یابد. زندگی در بیداری و هشیاری نتیجه تحول روان نامرئی و گام برداشتن به فراسوی جسم خاکی است.

همه ما در هر لحظه از زندگی مجموعه ای از اضداد هستیم و تا زمانی که به وضعیت خود بعنوان یک موجود هم جسمانی و هم روحانی، هم مادی و هم غیر مادی احاطه نیابیم با حقیقت در جنگ و ستیز خواهیم بود. ابعاد بزرگتری از زندگی وجود دارد که بسیار عظیم تر از جهان مرئی است و وقتی به آن متصل شویم شخصیت محدود ما متحول و افق دید ما بازتر می شود.

هر چیز که ساخته و پرداخته دست انسان است در ابتدا با یک اندیشه یا ایده یا بینش و تفکر یا الهام یا تصور ذهنی آغاز می گردد و سپس به طریقی منجر به خلق فرآورده تازه ای می گردد.

دفاعی اتخاذ کنیم و یا پیرامون دیدگاه های خود قضاوت کنیم. اگر بدون انتقاد به موضع فعلی خویش بنگریم گام برداشتن در ادامه مسیر خود را آسانتر می کنیم.

اگر خود را صرفاً یک موجود تمام مادی بدانیم می توانیم تنها در قلمرو اشیاء و مادیات بیندیشیم و چشمان خود را بر افکار کسل کننده و زجرآور بندیدیم و سعی کنیم با تصرف و تملک و مال اندوزی شایستگی خود را ثابت کنیم و طبیعت غیرمادی خود را منجمد و بی اثر نماییم و اساس زندگی خود را بر مادیات قرار دهیم. در این صورت رفتارها به شیوه ای می شوند که گویی هیچ مسئولیتی در مقابل احساس و افکار دیگران نداریم و استدلال می کنیم که با ابزار مادی که فراهم می آوریم به آنها خوشبختی ارائه می کنیم و رفتار خود را با گفته هایی از این رده توجیه می نماییم: «من زحمت میکشم، کار می کنم، قبوض و اقساط ماهانه را پرداخت می کنم و آنچه را می خواهند برای آنها تهیه می کنم، مگر چه کار دیگری می توانم بکنم؟» پاسخ به این سؤال «چه کار دیگر این است که نسبت به اندیشه های آنها گوش شنوا داشته باشید و با آنها پیرامون الهامات و مکنونات قلبی شان صحبت کنید و در فضایی آکنده از مهر و محبت خداگونه با آنچه فراسوی جسم خاکی آنهاست یعنی روان آنان که یک ودیعه الهی است تماس حاصل کنید و تشویق کنید که جهان را از دیدگاه خویشستن تجربه کنند.

با گرد آوری و انباشتن مادیات و مال اندوزی، هدف گزینی و پیشرفت و تصرف و تملک، مادیات تنها معیار سنجش ما برای پیشرفت می شود و از خوشبختی و سعادت درون خود غافل می شویم و با این شیوه همیشه در تلاشیم اما به جایی نمی رسیم. ما چیزی بیش از جسم خاکی خود هستیم، ما دارای شعور و هوشمندی در قالب جسم خود هستیم. در جهان مادیات سرزنش دیگران و مسئول کردن آنان آسانترین راه است و عذر و بهانه های بسیاری در دسترس ما قرار دارند و هنگامی که روند زندگی به دلخواه ما نیست با داد و فریاد می توانیم به راحتی دیگران را متهم کنیم. گردش روزگار را برای بیماری، بازار و بورس سهام را برای نداری و نانوائی را برای چاقی و والدین را برای نارسایی های شخصیتی خود سرزنش کنیم. . . . و اما در جهان تفکر هر چند که ما مسئول همه چیز هستیم ولی به همان نحوی که اراده می کنیم می اندیشیم و همان چیزی هستیم که فکر می کنیم. توجه کنید باز هم تکرار می کنم ما همان چیزی هستیم که فکر می کنیم، نه آن چیزی که می خوریم. اگر نخواهیم مسئولیت آنچه را از خود ساخته ایم به عهده بگیریم در این صورت چشمان خود را به نیروی خودسازی خویشستن می بندیم و تنها در جسم مادی که به ارث برده ایم زیست می کنیم. اما اگر بدانیم که تفکر ما داروی شفابخش ماست و می تواند برای ما نیک بختی به ارمغان بیاورد و در زندگی ما و دیگران مؤثر باشد در این صورت زندگی مسئولانه تری را پیشه میکنیم و اگر ذهن خود را به جهان درونی افکار خویش متمرکز کنیم در این صورت به شخص مسئول تری بدل می شویم.

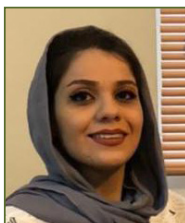
توازن درونی شما معجزه می کند. هر چه آرامش درونی شما افزایش یابد و به ندای درونی خود توجه کنید، کمتر منفی گرا می شوید و به هر کجا قدم بگذارید، صفا و صمیمیت را به دیگران هدیه می دهید. "ما عادت کرده ایم که خود را به صورت یک جسم و نه یک انرژی درونی ببینیم. ما به آئینه می نگریم و بر این باوریم آنچه را می بینیم خود ما هستیم. این فلسفه ای است که از کودکی به ما آموخته شده، و لذا خود را به صورت بسته ای می دانیم که محتویات آن (یعنی روح) اهمیت چندانی ندارد. از این روی جای تعجب نیست که رو در روی این نظریه می ایستیم که ما چیزی بیش از جسم ظاهری خود هستیم و یک نفس با اهمیت و پر معنی داریم که نامرئی است و نسبت به الزامات جهان برون نفوذ ناپذیر می باشد.

به داستان آن مردی توجه کنید که در زیر نور چراغ برق خیابان در پی دسته کلید گمشده خود می گشت و عابری به او پیشنهاد کرد که در یافتن کلید به او کمک کند آن مرد تشکر کرد و هر دو با هم به جستجو پرداختند و پس از نیم ساعت تلاش بیهوده عابر از او پرسید در کدام نقطه کلید خود را گم کرده است مرد پاسخ داد آن را درون خانه جا گذاشته است عابر پرسید پس چرا در بیرون از خانه آن را جستجو می کند مرد پاسخ داد زیرا در درون خانه چراغی وجود ندارد و به این دلیل به اینجا آمده ام تا زیر نور چراغ خیابان آن را بیابم.

این دقیقاً همان کاری است که ما می کنیم، یعنی راه حل مسائل خود را در خارج از خویشستن جستجو می کنیم. ما در درون خود زندگی و تفکر می کنیم، آدمیت ما در درون ما جای دارد با این حال زمان زیادی را صرف جستجوی راه حل مسائل خود در خارج از خویشستن می نماییم زیرا درون ما تاریک است و نمی توانیم در پرتو افکار خود آن را روشن سازیم. بسیار آسانتر است که خود را به عنوان یک جلد تعریف کنیم و نه برحسب کیفیات درونی که نمی توانیم آنها را لمس کنیم و با حواس خود مانند بینایی، بویایی، شنوایی با آن پیوند یابیم و به این جهت راه آسانتر را برمی گزینیم که یکی از دلایل نپذیرفتن اصل تفکر به عنوان اساس انسانیت خویشستن است و علاوه بر این چون اکثر افراد دیگر هم خود را به این نظر می نگرند برای ما آسانتر است که در همرنگی با جماعت در همان جهت حرکت کنیم و رودرروی آنچه اکثریت مردم می کنند نایستیم.

بسیاری از ما بدون توجه به واقعیت غیرجسمی خود به تقلید از دیگران رفتار میکنیم و نمی خواهیم انتقاد و سرزنشی را که لازمه داشتن تفکری مستقل است تحمل کنیم و لذا برای پرهیز از انتقاد دیگران به شیوه معمول جامعه رفتار می کنیم. ممکن است از قبول خود به عنوان موجودی که می تواند چیزی بیش از جسم خاکی باشد سرباز زنیم زیرا همه عمر خود به شیوه تفکر موجود خو گرفته ایم.

برای ایجاد تغییر و تحول باید خود را از نو شناسایی کنیم. و انسان جدیدی از خویشستن بسازیم. در اولویت ها و ارزش های خویش تجدیدنظر کنیم، خویشستن نگری کنیم و ذهن خود را باز بگذاریم تا بدانیم موضع ما چیست و در کجای کار هستیم، بدون آنکه حالات



مدیریت بحران در پیمان شکنی زوجین

روژین قدسی :: زوج درمانگر

پیمان شکنی یا همان خیانت یکی از مخرب ترین و رایجترین بحران های است که زوجها با آن روبرو میشوند ؛ خیانت یک بحران هست به همین علت نیاز به مدیریت بحران دارد.

مدیریت بحران به دو صورت هست :

۱ - اقدام فوری

۲ - اقدام پیشگیرانه

اقدام فوری : روز اول و در همان لحظه اول اتفاق می افتد

اقدام پیشگیرانه : توسط روان درمانگر و روان شناس صورت میگیرد که روابط آنقدر کیفیت پیدا کند که عهد شکنی تکرار نشود.

زمانی که زوجین درگیر خیانت هستند خشم و غم و هیجانات شدیدی دارند و افکار مشخصی ندارند و نمی دانند که پی آمدهای بلند مدت رفتارشان چه خواهد بود ، پس هدف اول این هست که از هیجانات کم کنیم ، از آسیب های بیش تر که در کمین زوج و رابطه ی آن هست جلوگیری کنیم ، سعی کنیم عکس العمل آنی از خود نشان ندهید و یک باره به دلیل بدعهدی همسران تصمیم بگیرید که جداشوید شما نیاز به زمان دارید.

نکته مهم این هست که قبول کنید احساس خشم ، عصبانیت ، شک ، تردید ، شوکه شدن ، آشفتگی ، ترس ، درد ، رنج ، افسردگی ، پریشانی برای فردیکه شاهد خیانت همسر بوده نرمال و طبیعی است .

از قبیل حالت تهوع و استفراغ و مشکلات مربوط به خواب (بی خوابی و یا کم خوابی)، لرزش بدن ، اختلال حواس ، کم غذایی و کم اشتهاپی سعی کنید در این مواقع تنها نمانید و از یک دوست حمایتگر کمک بگیرید.

یکی از تکنیک هایی که در این بحران به افراد کمک میکند این است که تمام افکار و احساسات که به فرد خیانت دیده به دلیل خیانت و بی وفایی همسران دست داده را روی کاغذ یادداشت کنید تا ذهنتان از افکار منفی تخلیه شود و برگه نوشته شده را دور بریزید این تکنیک را تا ۴۰ روز انجام دهید هر چند وقت یکبار با ورنشناس یا مشاور ملاقات داشته باشید تا باورهای شما را تکمیل یا تصحیح کند اصلاً سعی نکنید به تنهایی از پس این مشکل برائید.

در قدم بعدی نباید ضربه دومی که خورده اید را پنهان کنید اما لازم به شرح جزئیات مشکل و علت آن برای فرزندان نیست تنها چیزی که فرزندانان باید بدانند این است که حال شما رفته رفته رو به بهبودی است .

در مرحله بعد سعی نکنید این موضوع را برای همه تعریف کنید و شروع به تحلیل کنید اگر نیاز به صحبت دارید بهترین فرد مشاور و روان شناس است .

در قدم بعدی در موقعیت مناسب با همسر خود در مورد بد عهدی اش صحبت کنید ، اما سعی

نکنید سوالات حول محور آیا خوشگل تراز من است ؟ پولدار تراز من بود ؟ بپرسید .

سوالات شما نباید باعث آزار شما شود و این

گفتگو یک بار بیشتر نباید انجام شود و به

صورت متناوب نباید باشد .

نکته آخر : بعد از صحبت از همسران بخواهید که

برای رفع مشکل و تکرار نشدن از روان درمانگر

کمک بگیرید.



انسان ها در زندگی با وقایع پیش بینی نشده بی شماری روبرو می شوند که زندگی شخصی و جمعی آنها را در تلاطم ناملازمات قرار می دهد. در الگوی ذهنی بحران مقصر اصلی حوادث و وقایع نامطلوب هستند و نه افرادی که با آن روبرو شده اند. برای مثال فرض نمایید یک زلزله ۷ ریشتری می تواند بسیاری از دهکده ها و شهرهای جهان را با ویرانی و بحران های شدید روبرو سازد اما در کشوری مانند ژاپن که تجربه تلخ زلزله را بارها داشته اند توانسته اند با مهندسی صحیح ساخت و ساز خطر ویران را تا سطح زلزله های ۹ ریشتری کاهش دهند. پس می توان نتیجه گرفت که بسیاری از بحران های زندگی جمعی ما نتیجه بی تدبیری و ناتوانی در تامین امکانات و طراحی صحیح برنامه ها می باشد و مقصر اصلی افراد انسانی هستند که پیش بینی های لازم را از قبل نداشته اند.

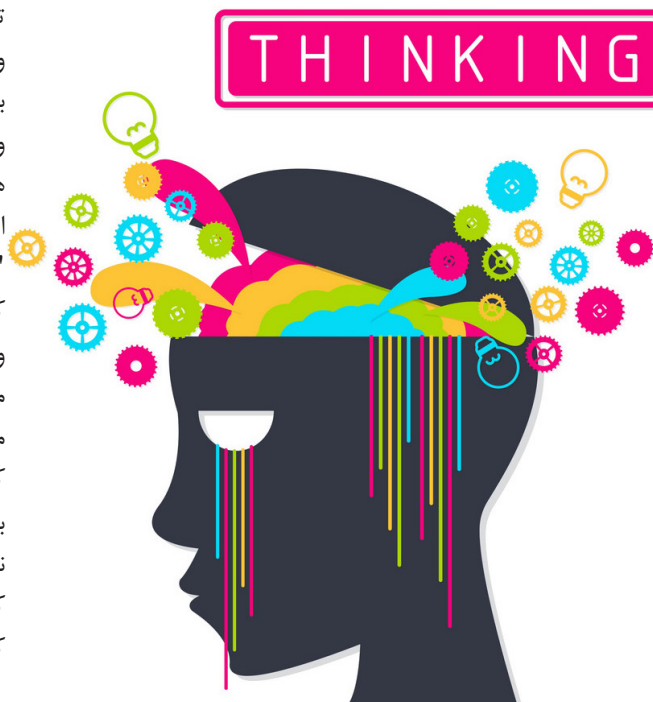
امی ادمونسون کارشناس مدیریت است که در یک سخنرانی می گوید:

"اغلب اوقات دچار بحرانی هستیم که بسیار جدید و اضطرابی است ... در یک دنیای کاملاً بهم پیوسته یک طغیان سیاسی، یک ویدئوی وایرال، یک سونامی دور، یا یک ویروس کوچک می تواند امواج ترسناکی را به سراسر جهان بفرستد. تحول، ترس ایجاد می کند، ... چه شما یک مدیرعامل باشید، یک نخست وزیر، یک مدیر، یا حتی مدیر مدرسه، تحول برای شما به این معناست که باید فروتنی را تقویت کنید. وقتی چیزی که می دانید محدود است، تظاهر می کنید که جواب هایی که دارید مفید نیست. در بحبوحه تحول، مدیران باید دانسته های خود را با هم تقسیم کنند و بپذیرند که نمی دانند. بطور تناقض آمیزی، صداقت برای مردم امنیت روانی ایجاد می کند، نه کمتر. مدیران موثر در طی بحران ها چیزی را پشت پرده مخفی نمی کنند. بپذیرید که اطلاعات کافی نداشتن به معنای خودداری از اقدام کردن نیست. اگرچه که طبیعی است بخواهید اطلاعات بیشتری داشته باشید، اغلب اقدام سریع تنها راه بدست آوردن اطلاعات بیشتر است. بدتر اینکه، اقدامی نکردن افراد را تزلزل پذیر و سرگشته می کند. مدیران در بحران ها باید هدف و ارزش ها را ثابت نگهدارند،

حتی وقتی که اهداف و شرایط تغییر می کند. ارزش ها می توانند چراغ هدایتگر باشند. اگر ارزش کلید، سلامت و امنیت است، آن را در مرکز همه تصمیم گیری های خود قرار دهید. انجام آن نیازمند شفاف بودن درباره ی این است که ارزش های شما چیست، و به این طریق، ثبات قدم شما نه در برنامه های شما بلکه در ارزش های شما نشان داده می شود. براساس گزینه می خواهیم به قدرت بیشتر بچسبیم تا کنترل را در زمان تحولات بدست بگیریم اما اینکار نتیجه معکوس می دهد یکی از راه های موثر برای نشان دادن مدیریت، این است که قدرت را با اطرافیان تان تقسیم کنیم. این کار مستلزم این است که تقاضای کمک کنید، روشن کنید به تنهایی نمی توانید آن را انجام دهید. این کار باعث ایجاد خلاقیت می شود اگرچه به مردم حس ارزشمند بودن می دهد."

در الگوی ذهنی بحران مدیران و افراد حوادث و وقایع نا خواسته را دلیل اصلی بحران ها می دانند و با غیر شفاف کردن صحنه حوادث خود را در پشت سر مشکلات پیش آمده پنهان می کنند در حالیکه بهترین راه ایجاد شفافیت و کمک گرفتن از دیگران و اقدام کردن برای کاهش مشکلات است. الگوی ذهنی بحران در جوامع جهان سوم به تاخیر انداختن اقدامات و بدنبال مقصر گشتن و جستجوی در گذشته و اتلاف انرژی و وقت است در حالیکه در بحران ها نیازمند هم اندیشی و همیاری جمعی هستیم و مقصر گرایی مشکلی را حل نمی نماید.

کارشناسان آینده پژوهی سایت فکر ورزی



الگوی ذهنی بحران



الگوی ذهنی مثبت گرایی کاذب

در سوگ عشق زندگی اش بود تلاش می کرد سه فرزندش را بزرگ کند، و طلبکارها پاشنه در را از جا درآورده بودند. تمام خانواده، از نظر مالی و عاطفی احساس فروپاشی می کردیم.

اما یک نفر گول داستان پیروزی من بر اندوه را نخورد. معلم انگلیسی کلاس هشتم با چشمان آبی نافذش نگاهم کرد و دفترچه یادداشت خالی را دستم داد. گفت: «احساسات را بنویس. راستش را بگو. طوری بنویس که انگار کسی آن را نمی خواند.» و به همین سادگی، رسماً به حضور در ماتم و درد خود دعوت شدم. این یک کار ساده بود اما برای من چیزی کم از انقلاب نداشت. همین انقلاب که سی سال پیش در این دفترچه خالی شروع شد کار زندگی مرا شکل داده است. به آنچه که اکنون اسمش را گذاشته ام ذکاوت عاطفی.

سازمان بهداشت جهانی می گوید که افسردگی اکنون دلیل عمده معلولیت در سطح جهان است، قبل از سرطان، و جلوتر از بیماری قلبی. و در زمان پیچیدگی های بیشتر، و تغییرات بی سابقه تکنولوژی، اقتصادی و سیاسی، می بینیم که چطور گرایش مردم هرچه بیشتر و بیشتر در واکنش های غیرقابل انعطاف به احساساتشان قفل شده است.

از یک سو ممکن است در بحر احساساتمان فرو رویم. درون ذهنمان گیر بیفتیم. به برحق بودن معتاد شویم. و یا قربانی اخبار خودمان بشویم. در سوی دیگر، ممکن است احساساتمان را فروبخوریم، آنها را کنار بزنیم و تنها آن دسته از احساسات را که مشروعند، مجاز بدانیم.

در نظرسنجی که اخیراً با ۷۰ هزار نفر انجام دادم دریافتیم که یک سوم از ما، خودمان را به دلیل داشتن «احساسات بد» قضاوت می کنیم، از جمله غم، عصبانیت و یا حتی سوگ. یا فعالانه سعی می کنیم چنین احساساتی را کنار بزنیم. ما این کار را نه تنها در مورد خودمان می کنیم، بلکه در مورد عزیزانمان از جمله فرزندانمان هم می کنیم، به دلیل احساساتی که منفی انگاشته

عواطف و احساسات بخش مهمی از زندگی ما انسان ها هستند. یکی از الگوهای ذهنی در جوامع، روش های واکنش به احساسات است که امروزه بصورت مثبت گرایی کاذب خود را نشان داده است. مثبت گرایی کاذب از شما می خواهد احساساتتان را نادیده بگیرید و آن را پنهان کنید. نادیده گرفتن احساسات و پنهان کردن آنها می تواند جوامع انسانی را دچار تزلزل نماید و بجای حل مشکلات احساسی با پنهان کردن آنها، امکان رسیدگی و حل مشکلات را از بین برده و به وضعیت های بحرانی پیچیده تری تبدیل شان نماییم.

سوزان دیوید روانشناس در یک سخنرانی می گوید:

" نحوه کنار آمدن ما با جهان درونی مان همه چیز را هدایت می کند. تمام جوانب این که چگونه عشق می ورزیم، چطور زندگی می کنیم، فرزندانمان را چطور بزرگ می کنیم، و چطور رهبری می کنیم. دیدگاه متعارف به احساسات، به عنوان خوب یا بد، مثبت یا منفی، انعطاف ناپذیر است. من در حومه های سفیدپوست نشین رژیم آپارتایدی آفریقای جنوبی بزرگ شدم، کشور و جامعه ای که تعهد داشت به ندیدن. به انکار کردن. انکار است که ۵۰ سال حاکمیت نژادپرست را میسر می سازد، در حالی که مردم خود را متقاعد می کنند که کار خطایی نمی کنند.

پدرم یک روز جمعه مرد. او ۴۲ ساله بود و من ۱۵ ساله. قبل از آن که راهی مدرسه شوم. پدرم، در بستر مرگ سرطان بود. به او گفتم که دوستش دارم، خداحافظی کردم و روزم را شروع کردم. در مدرسه، سر درس علوم، ریاضی، تاریخ و زیست شناسی رفتم، در حالی که پدرم از این جهان لغزید و رفت. لبخند همیشگی ام را حفظ کردم حتی یک درس را هم حذف نکردم. وقتی حالم را می پرسیدند، شانه بالا انداخته و می گفتم، «خوبم.» به دلیل قوی بودن تحسین می شدم. من استاد خوب بودن بودم.

اما در خانه، به زحمت افتاده بودیم، پدرم در طول بیماری از پیشبرد کار و کاسبی کوچکش بازمانده بود. و مادرم، به تنهایی،

احساساتمان را در جستجوی ارزشهای شان واکاوی کنیم بدون این که لازم باشد به آنها گوش بسپاریم.

ما مالک احساسات مان هستیم، آنها مالک ما نیستند. وقتی که تفاوت میان این که با تمام قوای منطق چگونه احساس می‌کنم و در راستای ارزش ها چه اقدامی از من سر می‌زند، نهادینه شود، ما مسیری را به بهترین وجهه از خودمان بازمی‌کنیم از طریق عواطف مان. وقتی که حس عاطفی قوی و سختی را احساس می‌کنید، فوراً به دنبال راه‌های فرار احساسی نباشید. آن را بشناسید، به خاطرات تان سربزنید. آن حس عاطفی به شما چه می‌گوید؟ ... آن احساس یک منبع داده اطلاعاتی است. سعی کنید که متوجه ذات آن احساس بشوید: «متوجهم که احساس غم دارم» یا «متوجهم که احساس عصبانیت می‌کنم.» اینها مهارت هایی حیاتی برای مان هستند، برای خانواده‌های مان، و جوامع مان. وقتی افراد امکان حس کردن حقیقت عاطفی خود را می‌یابند، ارتباط، خلاقیت و نوآوری در محیط سازمانی شکوفا می‌شود. تنوع



و تکرار فقط درباره افراد نیست، بلکه درباره درون افراد نیز هست. از جمله تنوع عاطفه، منعطف‌ترین و سازگارترین افراد، تیم‌ها، سازمان‌ها، خانواده‌ها، و جوامع آنها هستند که بر اساس پذیرا بودن احساسات عادی انسانی بنا شده‌اند. همین است که به ما اجازه می‌دهد تا بگوییم، «عواطفم به من چه می‌گویند؟» «کدام اقدام مرا به ارزش‌هایم می‌رساند؟» «کدام یک مرا از ارزش‌هایم دور می‌کند؟» انعطاف عاطفی قدرت بودن با عواطف، همراه با کنجکاو، شفقت، و بویژه جرأت برداشتن گام‌های مرتبط با ارزش‌هاست. "

الگوی کنترل احساسات و پنهان کردن آنها نوعی مثبت گرایی کاذب است که بجای تسلط فرد بر احساسات او را زیر سلطه احساسات پنهان‌شده دچار افسردگی می‌نماید و در صورتی که بصورت جمعی در آید با یک جامعه منفعل روبرو می‌شویم. احساسات نشانه ای از اطلاعات ارزشی ما هستند و پذیرش آنها بعنوان یک واقعیت ارزشی می‌تواند قدرت انعطاف پذیری و عمل جمعی را افزایش دهد.

تنظیم از: کارشناسان آینده پژوهی سایت فکر ورزی

می‌شوند ندانسته، شرمندۀشان می‌کنیم، راه‌حل پیدا می‌کنیم، و در کمک کردن به آنان در این که این عواطف را با ارزش بدانند، بازمی‌مانیم.

احساسات عادی و طبیعی، خوب یا بد تلقی می‌شوند. مثبت بودن به نوع جدیدی از همنوایی اخلاقی تبدیل شده است. همه خودبه‌خود، به مبتلایان به سرطان توصیه می‌کنند تا مثبت باشند. به زنان می‌گویند تا عصبانی نباشند. ... و ما این کار را نه تنها با خود، بلکه با دیگران نیز می‌کنیم.

اگر قرار باشد به حاشیه راندن احساسات، گیر کردن در میان آن، و یا مثبت‌گرایی کاذب نقطه مشترکی داشته باشد، این است: همه اینها واکنش‌های صلب و سخت هستند. و اگر یک درس باشد که بتوان از سقوط ناگزیر آپارتاید گرفت این است که انکار بی‌انعطاف اثر ندارد. پایدار نیست. برای افراد، برای خانواده‌ها، برای جوامع، و درست مانند قله کوه یخی که ذوب می‌شود، این وضع برای سیاره ما ناپایدار است.

تحقیقات درباره سرکوب عواطف نشان می‌دهد که وقتی عواطف به حاشیه رانده شده یا مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرند، قوی‌تر می‌شوند. روانشناسان به این می‌گویند فزون‌سازی.

با بی‌توجهی به احساسات و عواطف ناخواسته، آنها را کنترل می‌کنید، ولی درواقع این شما هستید که در کنترل آنها هستید. اشتباه برداشت نکنید. من ضد-شادی نیستم. شاد بودن را دوست دارم. و خودم هم فرد شادی هستم. اما وقتی احساسات عادی را به کنار می‌رانیم، تا مثبت‌گرایی کاذب را در آغوش بگیریم، ظرفیت خود برای ایجاد مهارت مقابله با جهان واقعی، نه جهانی که آرزویش را داریم، از دست می‌دهیم.

فقط مرده‌ها هستند که دچار استرس نمی‌شوند، یا دلشکسته نمی‌شوند، و ناامیدی پس از شکست را تجربه نمی‌کنند. عواطف قوی بخشی از قرارداد ما با زندگی‌اند. داشتن حیات کاری معنی‌دار یا توسعه خانوادگی یا تاثیر مثبت بر جهان بدون تحمل فشار و زحمت، امکان‌پذیر نیست. زحمت بهای پذیرفته شدن در یک حیات معنادار است.

اکنون تحقیقات نشان می‌دهد که پذیرش کامل تمامی احساساتمان ، سنگ بنای انعطاف، بالندگی، و شادمانی واقعی و اصیل است. اما انعطاف عاطفی از پذیرش احساسات فراتر است. می‌دانیم که دقت نیز مهم است. ... ما به چیزهایی که در دنیایمان اهمیتی ندارد، احساسات قوی نداریم. اگر هنگام خواندن اخبار، احساس خشم می‌کنید، آن خشم نشانه است، شاید نشانی از اینکه به برابری و عدالت ارزش می‌دهید ، فرصتی است برای برداشتن گام‌های فعالانه تا زندگی خود را در آن جهت پیش ببرید. وقتی آمادگی رویارویی با احساسات دشوار را داریم، قادر به پاسخگویی هم‌تراز با آن ارزش‌ها هستیم. اما یک هشدار مهم نیز در میان است. احساسات داده‌های اطلاعاتی‌اند، فرمان نیستند. ما می‌توانیم



الگوی ذهنی شانس و اقبال

باری شوارتز در یک سخنرانی خود می گوید:

"چند سال پیش، یکی از دانشجویان سابقم با من تماس گرفت تا درمورد دخترش صحبت کند. مشخص شد که دخترش دانش آموز سال آخر دبیرستان است. و بطور جدی علاقمند به ورود به کالج سوارثمور بود، جایی که من تدریس می کردم. و او می خواست نظر من را درمورد اینکه دخترش موفق می شود یا نه بداند. ورود به کالج سوارثمور دشواری زیادی دارد. پس من گفتم، «خب، درمورد دخترت بهم بگو.» و او درموردش با من صحبت کرد. اینکه نمراتش و امتیازاتش چگونه بود، فعالیت های فوق برنامه های اش. و اینکه او مثل یک فوق ستاره به نظر می رسد. یک بچه فوق العاده و شگفت آور. پس من گفتم، «او افسانه ای به نظر می رسد. به نظر می رسد که او نمونه بارز دانش آموزی است، که سوارثمور دوست دارد داشته باشد.» و سپس او گفت، «خب، آیا این یعنی که او موفق خواهد شد؟» و من گفتم، «نه. در کلاس های سوارثمور جایگاه کافی برای همه کسانی که خوب هستند وجود ندارد. جایگاه کافی در هاروارد یا یل یا پرینستون یا استنفورد وجود ندارد. جایگاه کافی در گوگل، آمازون یا اپل وجود ندارد. افراد خوب بسیار زیادی وجود دارند. و بعضی از آنها موفق نخواهند شد.» و گفت، «خب، ما باید چه کار کنیم؟» گفتم، «سوال بسیار خوبی است.» ما قرار است چه کار کنیم؟ من می دانم که کالج ها و دانشگاه ها چه کردند. اگر بخواهیم انصاف را رعایت کنیم، کاری که آنها انجام دادند بالا بردن استانداردها بوده است. چون قبول کردن افرادی که صلاحیت کمتری دارند، و رد کردن کسانی که صلاحیت بیشتری دارند، منصفانه نیست. پس تو به بالا و بالاتر بردن استانداردها ادامه می دهی تا اینکه آنها به صلاحیت کافی برای پذیرفته شدن دست یابند. فقط تعدادی از دانش آموزان شایسته را می توانید جمع کنید. این نادیده گرفتن باعث می شود تا مردم حس کنند که پس انصاف و عدالت چیست. ... و چیزی که من به دانشجوی سابقم گفتم این است که وقتی زمان پذیرش دانشگاه فرا رسید، اینکه مردم آنچه که سزاوارش هستند را به دست می آورند درست نیست. برخی از مردم به آنچه حقشان است می رسند و برخی نه، و این تنها راهی است که هست. وقتی سطح نیاز را بالایی برید همانطور که دانشگاه ها اینکار را کردند. چیزی که انجام داده اید به راه انداختن یک مسابقه دیوانه وار است میان دانش آموزان دبیرستانی، زیرا خوب بودن کافی نیست، به اندازه کافی

ثبت نام کردم. من حتی نمی دانستم که روانشناسی چیست، اما در برنامه ام جا گرفت و نیازهایم را برآورده کرد، پس من هم برداشتمش. و از شانس کلاس توسط یک معلم فوق ستاره روانشناسی مقدماتی، یک افسانه، تدریس می شد. به همین دلیل، من به یک دانشجوی رشته روانشناسی تبدیل شدم. برای تحصیلات تکمیلی ام. داشتم دانشگاه را تمام می کردم. که یکی از دوستانم که در سوارثمور تدریس می کرد تصمیمی گرفت اینکه دیگر نمی خواست پروفیسور باشد، و به دانشگاه پزشکی رفت. همان شغلی که او به آن مشغول بود، من برای آن درخواست دادم، و قبول شدم، تنها شغلی که برای داشتنش درخواست دادم. من ۴۵ سال در سوارثمور تدریس کردم، موسسه ای که تاثیر زیادی بر شکلی که حرفه من ایجاد کرده است داشت.

پس نتیجه این است که، من مرد خوش شانس هستم. من درمورد ازدواجم خوش شانس. درمورد تحصیلاتم خوش شانس. درمورد شغل خوش شانس. آیا استحقاق موفقیتی را که به دست آورده ام دارم؟ البته که مستحق آن هستم، درست همانطور که احتمالا شما هم استحقاق داشتن موفقیتتان را دارید. اما همچنین بسیاری از مردم هستند که همچون ما استحقاق موفقیت را دارند. کسانی که آن را ندارند. آیا مردم چیزی که حقیقت را دارند به دست می آورند؟ آیا جامعه عادل است؟ البته که نه. سخت کار کردن و رعایت قوانین تضمینی برای هیچ چیز نیست. اگر قدر این ناعدالتی اجتناب ناپذیر و قطعیت شانس خوب را بدانیم، ممکن است از خودمان بپرسیم چه مسئولیت هایی داریم درقبال افرادی که در این زمانه همه گیری بعنوان قهرمان از آن ها تجلیل می کنیم وقتی که یک بیماری جدی خانواده را درگیر می کند و آن ها برای اطمینان از اینکه همه شان سالم می مانند و زندگیشان نابود نمی شود، با این بیماری مقابله می کنند؟ ما چه چیزی به کسانی بدهکاریم که سخت کار می کنند و کمتر از ما خوش شانس هستند؟ پس همه این افراد خوش شانس و مردم موفق را به جوامع خود برگردانید، و کاری را انجام دهید که مطمئن شوید ما افتخار می کنیم و اهمیت می دهیم به مردمی که همچون ما لایق به موفقیت رسیدن هستند، اما فقط به اندازه ما خوش شانس نیستند.

الگوی ذهنی شانس و اقبال در همه جوامع از قدیم الایام وجود داشته است. هرگاه انسان ها به این نتیجه می رسند که به آنچه می توانسته اند نرسیده اند به شانس و اقبال و تقدیر بیشتر معتقد می شوند. اما واقعیت اینست که در بسیاری از موارد شرایط اجتماعی ما را به سمت و سوهایی هدایت می کند که برای ما قابل پیش بینی نبوده است. در همان مثال باری شوارتز دانشگاه ها بدلیل محدودیت پذیرش دانشجو و کمبود امکانات، استانداردهای گزینش دانشجو را سخت و سخت تر می کنند تا حدیکه پذیرش دانشجوی برتر به معنای حذف بسیاری از استعدادهایی است که لیاقت و قابلیت دانشجو شدن را داشته اند. الگوی ذهنی شانس و اقبال در جوامعی که امکانات کمتر از حد لازم می باشد بیش از دیگر جوامع بروز می کند و سرنوشت افراد را به تقدیر و شانس می سپارد در حالیکه در بیشتر موارد تصویری ذهنی برای توجیه کمبودها و ناملایمات است و ارتباطی با تقدیر و شانس ندارد.

کارشناسان آینده پژوهی سایت فکرو روزی

خوب بودن کافی نیست. شما باید بهتر از هرکس دیگری که درخواست ورود می دهد باشید. و کاری که این روش انجام داد، یا چیزی که این روش به آن کمک کرد، نوعی از همه گیری اضطراب و افسردگی است که تنها باعث تخریب نوجوانان ما می شود. ما داریم یک نسل را با این نوع از رقابت نابود می کنیم.

از این فکرمنتفریم که اتفاقات مهم زندگی ممکن است اتفاقی و شانس رخ دهند، که کنترل اتفاقات مهم زندگیمان دست خودمان نیست. من از این فکرمنتفرم. تعجب برانگیز نیست که مردم از این فکر متنفرند، اما همه چیز به همین سادگی در جریان است. اول از همه، پذیرش دانشگاه ها همچنان یک قرعه کشی است. فرقی این است که مسئولان پذیرش دانشگاه ها تظاهر می کنند که اینطور نیست. پس بیایید درموردش صادق باشیم، دوم اینکه، فکر می کنم اگر قبول کنیم که این یک قرعه کشی است، باعث می شود که اهمیت خوش شانس را تصدیق کنیم تقریبا در هر لحظه زندگیمان. من را باور کنید. تقریبا تمام اتفاقات مهم زندگی من رخ داده اند، تا حد زیادی، در نتیجه یک شانس خوب، وقتی هفده ساله بودم، خانواده ام نیویورک را ترک کردند و به شهرستان وینچستر رفتند، درست به هنگام باز شدن مدارس، من دختر دوست داشتنی جوانی را ملاقات کردم که دوستم شد، و سپس به دوست صمیمی ام تبدیل شد، بعد از آن دوست دخترم شد و بعد همسرم شد. خوشبختانه، هنوز هم همسرم است برای ۵۲ سال. من تلاش زیادی برای این انجام ندادم. این یک خوش شانس تصادفی بود به دانشگاه رفتن، و ترم اول، در یک کلاس مقدماتی روانشناسی

کتاب اینستاگرام و تصویر معاصر

با عنوان اصلی
Instagram and Contemporary image
ترجمه شد.

مترجم: دکتر پرستو کشاورز



اینستاگرام از یک طرف و با چشم‌پوشی کردن از ماهیت میان‌رشته‌ای پژوهش از سوی دیگر، اقدام به تحلیل و مطالعه عکس‌های این شبکه از جنبه‌های متفاوت هنری، اجتماعی و فرهنگی کرده‌اند. هرچند که در این مسیر سعی می‌شود با لحاظ کردن واژه‌هایی متناسب به دوره اینستاگرام در عنوان پژوهش، همچون سلفی‌ها، اشتراک‌گذاری، خودبیانگری و غیره، موضوع پژوهش، مرتبط با موضوع اینستاگرام جلوه داده شود. نتیجه این رویکرد اشتباه منجر به منحرف شدن از جریان اصلی عکس‌ها در اینستاگرام شده و به تبع آن موجب انحراف سایر مطالعات میان‌رشته‌ای مربوطه می‌گردد.

این آشفتگی و فقدان مرجع مناسب در حوزه فوق رسالت متعهدانه ترجمه این کتاب را بیش از پیش التزام بخشید. به نظر می‌رسد که جامعه محقق و دانشگاهی ایران در این برهه حساس تاریخی که در آن سرنوشت کشورها بر اساس تعاملات و کنترل فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی شکل می‌گیرد وظیفه دارد تا با بالا بردن آگاهی و اشاعه آن بین اقشار جوان جامعه سهم به سزایی در این رنسانس ارتباطی ایفاء کند. مترجم این کتاب به عنوان عضوی از جامعه دانشگاهی کشور امیدوار است با ترجمه این کتاب و انتشار آن مسیر درستی را برای پژوهش و مطالعه در زمینه هنر و رسانه‌های جدید معرفی کرده باشد.

این کتاب به زودی منتشر می‌شود.

در آمده است. موضوع اصلی کتاب پیرامون انواع عکس‌های به اشتراک گذاشته شده در اینستاگرام است. مانوچ در پیش‌گفتار کتاب ضمن مهم خواندن جایگاه شبکه اجتماعی اینستاگرام در دوران معاصر آن را به مثابه پنجره‌ای می‌داند که هویت جهانی نسل جوان را منعکس می‌کند. مترجم اثر پرستو کشاورز در دوران نگارش پایان‌نامه دکترای خود با عنوان، درک گزینشی عکس‌ها در اینستاگرام: نسبت مجرا و پیام در مدل ارتباطی گربرنر، این کتاب ارزشمند را خواند و سپس تصمیم



گرفت تا آن را ترجمه کند. لازم به ذکر است که ترجمه این کتاب با نظارت و همکاری نویسنده اصلی کتاب لو مانوچ صورت پذیرفته است.

تاکنون مطالعات متنوع و گسترده‌ای در دانشگاه‌های هنر، ارتباطات و فرهنگ با موضوع اینستاگرام و عکس‌های به اشتراک گذاشته شده در این شبکه صورت پذیرفته است که متأسفانه قریب به اتفاق این پژوهش‌ها بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های فضای مجازی و

این کتاب اثری ارزشمند از لو مانوچ محقق و نویسنده روسی است. مانوچ که تحصیلات خود را در آمریکا گذرانده است یکی از نظریه پردازان برجسته فرهنگ دیجیتال و رسانه‌های نوین در سطح جهانی است. کتاب‌های تجزیه و تحلیل فرهنگی، زیبایی‌شناسی هوش مصنوعی و نظریه‌های فرهنگ نرم افزار از دیگر آثار مهم وی می‌باشد.

ضرورت و اهمیت ترجمه کتاب نگارش کتاب اینستاگرام و تصاویر معاصر در سال ۲۰۱۵ آغاز شد و یک سال بعد در دسامبر ۲۰۱۶ به پایان رسید. در سال ۲۰۱۷ نیز مطالبی به آن اضافه شد. این کتاب حاصل مطالعات مانوچ و همکاران وی در بازه زمانی سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۱۲ و همچنین مشاهدات و تجربیات شخصی نویسنده از اینستاگرام و فرهنگ عکاسی با موبایل از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵ است. اهمیت این کتاب تنها از جهت پرداختن به رسانه مهمی همچون اینستاگرام یا موضوع عکس‌ها در آن نیست بلکه ضرورت مطالعات میان‌رشته‌ای در دوران معاصر را نشان می‌دهد.

این کتاب در سه حوزه اصلی مطالعات رسانه، هنر و فرهنگ قرار می‌گیرد که نتایج آن مستقیماً حوزه‌های جامعه‌شناسی و حتی روان‌شناسی را نیز در بر می‌گیرد که البته پرداختن به حوزه‌های فوق از اهداف این کتاب نیست چرا که به زعم نویسنده قبلاً به اندازه کافی به آن‌ها پرداخته شده است. این کتاب در چهار بخش به نگارش

نکته هایی الهام گرفته از کلام جبران خلیل جبران

از ترس تنهایی به پرگوییان پناه می برم تا صدا و هیاهوی درونشان سرگرم سازد
هیاهو، آدمی را از حقیقت دور می سازد ، حقیقت در سکوت فهم می شود و با واژه ها منتقل
نمی گردد

سکوت زبان دل است و انسان در دل خویش خانه دارد نه در زبانش
جغدی که چشمانش به تاریکی شب خو گرفته است روشنایی روز را نمی بیند
تو می توانی از نغمه ای که در هوا جاری است ترانه ای بسازی اما برای شنیدن به گوش شنوا
نیاز داری

کوهنوردی که در دشت ایستاده است کوه را روشن تر و آشکار تر می بیند
در بسیاری از حرف های ما اندیشه کم است ، اندیشه پرنده هوای باز است و در قفس واژه ها
می میرد

باران عشق دریا به آسمان است و هدیه آسمان به زمین تا او بخندد
دوستی کشتزاری است که در آن محبت می افشانید و شادمانی درو می کنید
اشتیاق را با چراغ عقل روشن کنیم ، عقل سکان و اشتیاق بادبان کشتی روح است
سکان را نشکنیم و بادبان را پاره نکنیم مگر بخواهیم بازیچه امواج به این سو آن سو برویم
تمدن درختی است کهنسال که ریشه هایش در تاریکی فرو رفته است و شاخه هایش در آسمان
آینده میوه می دهد

زمان نمی تواند دور من حصار بکشد، دیروز چیزی نیست جز خاطره امروز و فردا نیز چیزی
نیست جز رویای امروز

کار دورترین رویاها را نزدیک می کن و شادی را از آتش کوره کوزه گری بدست می آورد
رنج ها حاصل انتخاب داروی تلخی است که طبیب درون مان سفارش داده است
آنان که غنی ترند محتاج ترند ، بخل نتیجه بیم از احتیاج است
رویاهايمان را با زر و سيم معامله نکنيم ، رواها فروشی نیستند

موزه مجازی به کمک عکس های مردم

زیادی شکسته شد. وقتی متیو وینسنت و من این ویدئو را دیدیم، شوکه شده بودیم. چون باستان شناسانی هستیم که از تکنولوژی خلاقانه برای حفاظت دیجیتال بهره می‌بریم، ایده‌ای در ذهن مان جوشید، شاید با مشاهده تصاویری از این اشیاء قبل از نابودی آنها، بتوانیم نوسازی دیجیتال کنیم. اگر بتوان چنین کاری کرد، شاید بتوان آنها را در یک موزه مجازی نمایش داد تا داستان شان را بگویند. بنابراین دو هفته بعد از دیدن این ویدئو پروژه ای به نام موزال را شروع کردیم.

ممکن است بعضی‌ها تعجب کنید از اینکه این کار چطور انجام می‌شود؟ خوب کلید این کار فتوگرامتری نام دارد که در آلمان اختراع شده است. این تکنولوژی به ما اجازه می‌دهد از عکس‌های دوبعدی یک سوژه از زوایای مختلف استفاده کنیم تا بتوانیم مدل سه بعدی بسازیم.

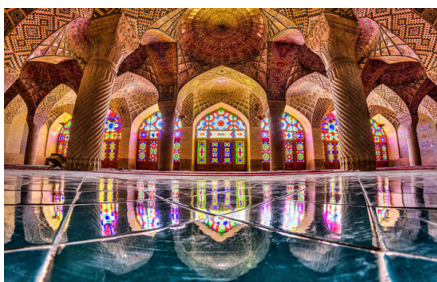
کاری که کامپیوتر می‌تواند بکند این است که جنبه‌های مشترک عکس‌ها را شناسایی کند بعد با استفاده از عکس‌های متعدد در این مورد، شروع به بازسازی مدل به صورت سه بعدی می‌کند.

زمانی که پروژه را شروع کردیم، با در

این درست است که ما در حال ازدست دادن میراث فرهنگی به دلیل فرسایش و بلایای طبیعی هستیم. ولی این مسأله به آسانی اجتناب ناپذیر است. من امروز اینجا هستم تا نشان دهم چطور از عکس‌ها از عکس‌های شما می‌توان استفاده کرد که تاریخی که در حال از دست رفتن است را با استفاده از تکنولوژی خلاقانه و تلاش افراد داوطلب بازسازی کرد.

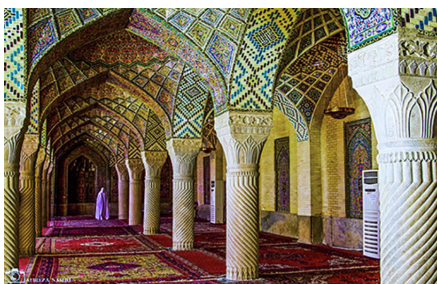
در اوایل قرن ۲۰، باستان شناسان صدها مجسمه و شیء در شهر باستانی هاترا در شمال عراق کشف کردند. مجسمه‌هایی مثل این تکه تکه یافت شدند، برخی از مجسمه‌ها سرها یا دست‌شان نبود با این حال، هنوز لباس تن‌شان و موقعیت‌شان می‌توانست داستان شان را بازگو کند برای مثال ما معتقدیم که پیراهن تا زانو و پاهای بدون پوشش، نشانگر یک فرد روحانی است. گرچه با نگاهی دقیقتر به این قطعه خاص، می‌توان دید که لباس با دقت تزیین شده است، و باعث شده خیلی از محققان فکر کنند این در واقع پادشاه در حال انجام اعمال مذهبی است.

وقتی در سال ۱۹۵۲ موزه فرهنگی موزال در شمال عراق افتتاح شد، این مجسمه مثل بقیه مجسمه‌ها آنجا قرار



ذهن داشتن موزه موزال آن را شروع کردیم.

فکر کردیم کمی عکس دریافت می‌کنیم و بعضی از مردم جذب می‌شوند یک یا دو مرمت مجازی می‌کنیم ولی نمی‌دانستیم



گرفت تا برای نسل‌های بعد حفظ شود. در طی حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ برخی مجسمه‌ها و اشیاء به بغداد منتقل شدند، اما این مجسمه باقی ماند و آنجا واژگون شد، به قطعات



این بارقه چه رشدی می‌کند. قبل از اینکه این را بفهمیم، فهمیدیم این مساله آشکار است، که می‌توان این ایده را به میراث گمشده هر مکانی تعمیم داد و تصمیم گرفتیم نام پروژه را به رکری تغییر دهیم.

بعد در تابستان سال گذشته رسانه مجله «اکنونیست» نزد ما آمد. از ما پرسید، «آیا مایلید ما برای شما موزه مجازی بسازیم تا مرمت ها را داخل موزه بگذارید، تا داستان‌شان را بگویند؟» می‌توانید تصورش را بکنید که ما بگوییم نه؟ ما قبول کردیم! خیلی هیجان زده بودیم. دقیقاً این رویای آغازین پروژه بود. و بنابراین حالا، هر کدام از شما می‌توانید رکو VR موزه موزال را روی موبایل خود، با استفاده از گوگل یا تبلت یا حتی یوتیوب ۳۶۰ ببینید.

ما مثال های زیادی از آثار بزرگ داریم که نابود شدند و به قدری بزرگ بودند که دزدیده نشدند. برای مثال دروازه نمرود در شمال عراق. یا شیر الالات پالمیرا، سوریه. گرچه در ابتدا مرمت مجازی توجه اصلی پروژه ما بود برخی این سوال را می‌پرسند: آیا می‌شود آنها را سه بعدی پرینت گرفت؟ ما معتقدیم پرینت سه بعدی راه حل مستقیمی برای میراث از بین رفته نیست. وقتی یک شیء نابود می‌شود، دیگر از دست رفته است. ولی پرینت سه بعدی مکملی برای گفتن داستان است.

پس یکی از چالش های بزرگ پروژه ما در واقع یافتن عکس هایی است قبل از اینکه اتفاقی بیافتد. اینترنت بانک اطلاعاتی با میلیون ها عکس است. ما شروع به گسترش ابزاری کردیم که اجازه می‌داد عکس های وب سایتی مثل فلیکر را بر اساس برچسب جغرافیایی شان استخراج کنیم، تا مرمت را کامل کنیم.

نه تنها میراث فرهنگی را با جنگ و بلایا، از دست می‌دهیم بلکه عوامل دیگری هم موثر است.

ما باید به یاد داشته باشیم که تخریب میراث فرهنگی پدیده جدیدی نیست ... میراث فرهنگی در مورد تاریخ جهانی مشترک است. به ما کمک می‌کند با نیاکان مان و داستان شان مرتبط شویم ولی هر روز تکه هایی را با بلایای طبیعی و با جنگ از دست می‌دهیم البته که از دست دادن انسان ها غم انگیز است اما میراث فرهنگی به ما راهی جهت حفظ خاطرات مردم برای نسل های بعدی می‌دهد. به کمک شما نیازمندیم تا تاریخ از دست رفته را بسازیم.

TED: منبع

گفتگوی کوتاه با عسل ستایش مستندساز



در حال ساخت مستندی هستیم که سوژه اصلی کار خانمی به اسم سولماز و اهل سیستان است. سال ها قبل به شیراز مهاجرت کرده. این سوژه به این دلیل برای من جذاب بود که این خانم در بافت تاریخی شیراز در حال مرمت سقف های تاریخی دوره قاجار است. حرفه ای که بسیار حساس و ظریف است و در محیطی کاملا مردانه اداره می شود. سولماز از محدود خانم هایی است که در بافت تاریخی روی داربست می رود و ساعت ها به بازسازی و مرمت سقف ها می پردازد.

در این حرفه هم مثل بقیه شغل ها تبعیض زیادی به چشم می خورد. به طوری که دستمزد یک آقا که شاید کارش حرفه ای تر و زیباتر از یک خانم هم نباشد تا پنج برابر بیشتر از یک خانم مرمتگر است. اما سختی کار برای هر دو طرف یکسان است.

سولماز با فراز و فرودهای زیادی در زندگی و کار دست و پنجه نرم کرده است و با توجه به شرایط مناسب او برای مهاجرت، همچنان علاقمند است که در اینجا بماند و فقط برای ارتقاء سطح کیفی کار خود به اروپا و خصوصا ایتالیا سفر کند. این مستند اول تابستان ۱۴۰۰ کلید خورده است و با توجه به روند کار تا آخر همین سال ادامه پیدا می کند.

جدول پخش

برنامه ها

سفال سرامیک

هنر سفال سرامیک و درد دل یکی از هنرمندان این رشته هنری و لزوم توجه به این هنر در این برنامه به تصویر کشیده شده است.

سفال سرامیک

استانها / فارس

۲۵ آبان ۱۳۹۸، ۱۰:۰۸

در شیراز از مجموعه صنایع دستی منسوخ شده؟

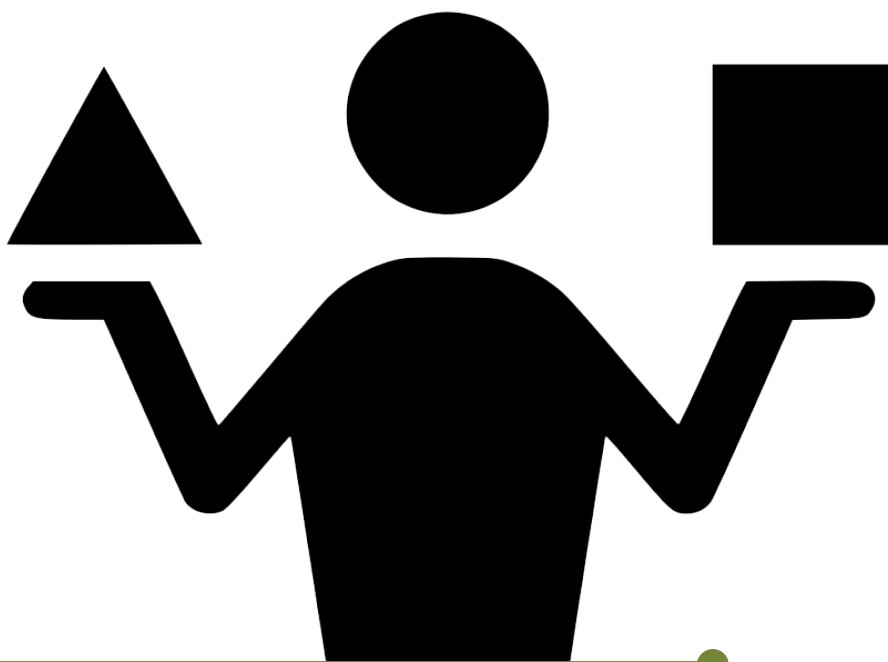
فیلم مستند «سفال سرامیک» در مرحله تولید قرار دارد



مقایسه بعنوان یک الگوی ذهنی جمعی

یکی از الگوهای ذهنی جمعی انسان ها قرار دادن خودشان و دیگران در یک مقیاس موقعیت است. این مقیاس موقعیت معمولاً با چهار معیار توانایی رسیدن به اهداف (قدرت)، میزان تصرف در دارایی ها و خدمات (مالکیت)، ارزیابی اجتماعی (قضاوت)، و رضایت از خود (پاداش روانی) سنجیده می شود. هر یک از چهار معیار فوق صورت ذهنی دارند و هر جامعه نسبت به دیگر جوامع متفاوت است برای نمونه در جامعه امروزی ما در ایران برخی افراد همچون پزشکان و مدیران نسبت به دیگر مشاغل در ارزیابی اجتماعی درجه قضاوت بهتری دارند و در برخی جوامع معاصر افراد نظامی و وکیل ها درجه قضاوت بهتری در نگاه مردم دارند. هر یک از آنها به میزان رضایت از موقعیتی که دارند پاداش روانی بهتری از خود دریافت می کنند و به نسبت توانایی رسیدن به اهداف شان در زندگی که حاصل داشتن سرمایه و پول و منزلت بهتری است دارای توانایی و قدرت بیشتری هستند و به اندازه ای که امکان تصرف و بهره گیری از دارایی ها و خدمات بیشتری باشند موقعیت بهتری در اذهان جمعی دارند. این الگوی مقایسه ای زمینه اظهار نظر در خصوص نابرابری و قشربندی اجتماعی و تحولات فرهنگی آینده می شود.

کارشناسان آینده پژوهی سایت فکروری





شما از انسانیت خود بهره‌ور می‌شوید^۱

چه چیزی راجع به این فضا بود که آن را خاص کرده بود و مردم را به سمتش می‌کشاند؟ خب، من می‌خواستم در پارک بنشینم و با دقت نظاره کنم، و اول از همه مبلمان راحت و قابل جابجایی را دیدم. مردم وارد می‌شدند، صندلی خود را پیدا می‌کردند، مقداری جابجایش می‌کردند، و مدتی می‌ماندند، و بعد به طور جالبی، مردم خودشان دیگران را جذب می‌کردند. و به طرز عجیبی، اگر مردم دیگری در آن اطراف بودند احساس آرامش بیشتری می‌کردم. و دارای فضای سبز بود. این پارک کوچک هرآنچه مردم نیویورک می‌خواستند را فراهم کرده بود: راحتی و سرسبزی. اما سوال من این بود، چرا مکان‌های سرسبز و محل‌های بیشتری برای نشستن در مرکز شهر وجود نداشت؟ مکان‌هایی که شما احساس تنهایی یا ورود به ملک دیگران نکنید. متأسفانه، شهرها این‌گونه طراحی نشده بودند.

برای من، برنامه‌ریز شهری شدن به معنی توانایی تغییر درست شهری است که در آن زندگی می‌کنم و آن را دوست دارم. من می‌خواهم بتوانم مکان‌هایی را بسازم که به شما حسی را بدهد که "پالی پارک" به شما می‌دهد، و اجازه ندهم که سرمایه‌گذارها میادینی بدون سرپناه و متروکی مانند این بسازند. اما بعد از گذشت سال‌ها، فهمیدم که چقدر ساختن فضای عمومی موفق، معنادار و دلپذیر سخت است. طبق چیزی که از ناپدری‌ام یاد گرفتم، آن‌ها تصادفی اتفاق نمی‌افتد، مخصوصاً در شهری مانند نیویورک، جایی که فضاهای عمومی باید برای شروع با هم مبارزه کنند، و سپس برای موفق بودن، کسی باید درباره جزئیات به سختی فکر کند.

اکنون، فضاهای باز در شهرها به مانند فرصت‌ها هستند. بله، آنها فرصت‌هایی برای سرمایه‌گذاری تجاری هستند، اما آنها همچنین فرصت‌هایی برای منفعت عمومی برای شهر هستند، و این دو هدف گاهی در راستای یکدیگر نیستند، و در تعارض با هم قرار

وقتی مردم به شهرها فکر می‌کنند، گرایش ذهنی مشخصی دارند. آنها به ساختمان‌ها و خیابان‌ها آسمان خراش‌ها و تاکسی‌های پر سرو صدا فکر می‌کنند. اما وقتی من به شهرها فکر می‌کنم، به مردم می‌اندیشم. بنیاد شهرها مردم هستند، و مکان‌هایی که می‌روند و با هم دیدار می‌کنند مرکز چیزی است که موجب عملکرد شهرها می‌شود. پس حتی مهم‌تر از ساختمان‌های یک شهر مکان‌های عمومی بین آن ساختمان‌ها است و امروز برخی از دگرگون‌کننده‌ترین تغییرات در شهرها در این مکان‌های عمومی رخ می‌دهند.

من باور دارم مکان‌های عمومی سرزنده و لذت بخش کلید ساخت یک شهر آرمانی هستند. این فضاهای شهری هستند که شهر را زنده می‌کنند. اما چه چیز باعث فعالیت یک مکان عمومی می‌شود؟ چه چیزی مردم را جذب یک مکان عمومی موفق می‌کند، و درباره مکان‌های ناموفق چطور که مردم را از خود دور می‌کند؟ من فکر می‌کردم، اگر بتوانم آن پرسش‌ها را پاسخ دهم، می‌توانم نقش بزرگی در شهرم داشته باشم. اما یکی از سست‌ترین ویژگی من این است که من رفتارشناس حیوانات هستم، و من آن توانایی‌ها را نه برای مطالعه رفتار حیوانات بلکه برای مطالعه اینکه مردم چگونه در شهرها از فضاهای عمومی استفاده می‌کنند استفاده کردم.

یکی از اولین فضاهایی که مطالعه کردم این پارک کوچکی که به آن پالی پارک می‌گفتند در مرکز منهتن بود. این فضای کوچک یک اتفاق کوچک بود، و بخاطر تاثیر عمیقی که بر ساکنان نیویورک داشت، اثر عظیمی روی من گذاشت. من این پارک را در اوایل دوران کاری‌ام مطالعه کردم زیرا توسط ناپدری من ساخته شده بود. پس می‌دانستم که مکان‌هایی مانند پالی پارک به صورت اتفاقی به وجود نیامده‌اند. من خودم مستقیماً شاهد آن بودم که آن‌ها به تعهد باورنکردنی و توجه دقیق به جزئیات نیاز داشتند. اما

1- Amanda Burden • Urban planner

As New York's chief city planner under the Bloomberg administration, Amanda Burden led revitalization of some of the city's most familiar features from the High Line to the Brooklyn waterfront.

می گیرند.

اولین فرصتی که من باید در آن برای یک فضای باز عمومی بزرگ مبارزه می کردم، در اوایل دهه ۱۹۸۰ بود، زمانی که من مدیر گروهی از برنامه ریزان برای منطقه کثیف و زباله دان بزرگی به نام Battery Park City در منطقه جنوبی منهتن در کنار رود هادسون بودم. و این زمین بایر شنی به مدت ۱۰ سال بی حاصل مانده بود، و به ما گفته شد که اگر در عرض شش ماه سرمایه گذاری پیدا نکنیم، تخریب می شود. بنابراین ما با یک ایده اساسی و تقریباً احمقانه مواجه شدیم، به جای ساختن پارک به عنوان مکمل توسعه آینده، چرا این تساوی را برعکس نکنیم و ابتدا یک فضای باز عمومی کوچک اما بسیار با کیفیت بسازیم، و ببینیم که آیا تفاوتی ایجاد می کند یا خیر. بنابراین ما فقط توانستیم یک قطعه دو بلوک با یک فضای تقریباً ۱۶۰۰ متری بسازیم، پس هر چیزی که ما می سازیم باید بی نقص باشد. بنابراین برای اینکه مطمئن بشوم، بر روی ساختن ماکت و مدلی از چوب و با مقیاس، از نرده و دیوار ساحلی اصرار کردم. و زمانی که من روی نیمکت های آزمایشی نشستم با شن هایی که در اطراف من می چرخیدند، نرده دقیقاً به به زاویه دید آسیب می زند، و منظر من را می بست و تجربه من را از لبه آب خراب می کرد.

من شروع به شنیدن کردم، در حقیقت، هزاران ساعت شنیدن فقط برای ایجاد کردن اعتماد. می دانید، جوامع می توانند بگویند که آیا شما محلات آن ها را درک کرده اید یا نه. این چیزی نیست که بتوانید به ظاهر وانمود کنید. پس من شروع به راه رفتن و قدم زدن کردم. نمی توانم بگویم چند بلوک را راه رفتم، در تابستان عرق ریزان و زمستان یخبندان، سال های سال، فقط برای اینکه بتوانم دی ان ای و ذات هر محله را درک کنم و بدانم هر خیابانی چه حسی دارد. من یک متخصص غیررسمی غیر قابل باور شدم، و یافتم که منطقه بندی نگرانی های جوامع را بیان می کند. پس قدم به قدم، محله به محله، قطعه به قطعه، ما شروع به گذاشتن محدودیت ارتفاع کردیم که تمامی توسعه جدید قابل انتظار و نزدیک حمل و نقل عمومی باشند. بعد از ۱۲ سال، ما توانستیم تا مجدد ۱۲۴ واحد همسایگی را منطقه بندی کنیم، ۴۰ درصد شهر، ۱۲۵۰۰ بلوک، به طوری که الان، ۹۰ درصد از توسعه جدید نیویورک در فاصله پیاده روی ۱۰ دقیقه ای از مترو هستند. به عبارت دیگر، هیچ کس در آن ساختمان های جدید، نیازی به ماشین شخصی ندارد.

ماموریت من همیشه ایجاد فضای شهری مناسب بوده است. پس برای مناطقی که برای توسعه عظیم ناحیه بندی کردیم، من مصمم بودم که مکان هایی که تفاوت را در زندگی مردم ایجاد می کند بسازم.

این به شما بستگی دارد، نه به عنوان برنامه ریز شهری، بلکه به عنوان یک انسان. شما از توانایی طراحی تان استفاده نمی کنید.

شما از انسانیت خود بهره ور می شوید. منظورم این است که، آیا مایلید آن جا بروید؟ آیا مایلید آن جا بمانید؟ آیا درون و بیرون آن را می توانید ببینید؟ آیا مردم دیگری آن جا هستند؟ آیا سبز و گرم و صمیمی به نظر می رسد؟ آیا می توانید صندلی مخصوص خودتان را پیدا کنید؟

خب اکنون، سر تا سر شهر نیویورک، مکان هایی هستند که می توانید صندلی های مخصوص خودتان را پیدا کنید. جایی که قبلاً پارکینگ بود، الان کافه های خیابانی است. جایی که قبلاً ترافیک خیابان برادوی بود، الان میز و صندلی قرار دارد. کافه های خیابانی که ۱۲ سال پیش ممکن نبود، الان همه جا دیده می شود. اما ایجاد این مکان برای استفاده عموم آنقدر هم آسان نبود و حتی سخت تر از نگه داشتن آن به همان شکل بود.

پس من داستانی را راجع به یک پارک عجیب به نام "های لاین" برایتان تعریف می کنم. های لاین یک خط آهن هوایی بود (تشویق) های لاین یک راه ریلی بلند بود و از میان ۳ محله در لبه غربی منهتن گذر می کرد، و زمانی که تعطیل شد، خود به خود به یک منظره تبدیل شد، نوعی باغ در آسمان. و زمانی که من اولین بار آن را دیدم، حقیقتاً، وقتی که من بالای پل رفتم، مانند این که عاشق کسی می شوید، به آن علاقه مند شدم. جدی می گویم. و وقتی که به عنوان مسئول حفظ دو قسمت اول "های لاین" از نابودی برگزیده شدم، این پروژه برایم در اولویت قرار گرفت و مهمترین پروژه من شد.

من می دانستم که اگر روزی راجع به های لاین نگران نباشم، نابود خواهد شد. و های لاین، اگرچه اکنون معروف و اساساً محبوب است، مجادله آمیزترین فضای عمومی شهر است. شما ممکن است پارک زیبایی را ببینید، اما همه اینگونه نیستند. می دانید، درست است، همواره علایق تجاری و مالی در برابر فضای عمومی مقابله می کنند. ... شهر باید دید بلندمدت داشته باشد، دیدی برای منافع مشترک.

فضای عمومی همواره به یک مراقب و پشتیبان هوشیار نیاز دارد، نه تنها در ابتدا برای بیان استفاده آن ها برای عموم، بلکه برای طراحی آن ها برای مردمی که از آن ها استفاده می کنند. سپس برای حفظ و مراقبت آن ها تا مطمئن شویم که برای همه هستند، و مورد خشم، حمله، و نادیده گرفته شدن قرار نگیرند. اگر فقط یک درس باشد که من در عمرم به عنوان برنامه ریز شهری یاد گرفته باشم، این است که فضای عمومی دارای قدرت است. فقط تعداد افرادی که از آن استفاده می کنند نیست، بلکه فراتر از تعداد افرادی است که حس بهتری راجع به شهر دارند و فقط می دانند که در آن هستند. فضای شهری می تواند روش زندگی شما در شهر و احساس شما نسبت به شهر را تغییر دهد، و باعث برتری یک شهر نسبت به دیگری شود و فضای شهری یکی از مهمترین دلایل برای ماندن شما در شهر است.

ادراک، سلیقه و ترجیحات مردم

او آنروز در آن ایستگاه مترو یکی از بهترین و پیچیده ترین قطعات موسیقی را ، که تا به حال نوشته شده بود .

با ویولن اش که ۳۰۵ میلیون دلار می ارزید، نواخته بود .

اما هیچکس متوجه نشد، که تنها دو روز قبل همین هنرمند در بوستون امریکا، کنسرتی داشت که قیمت بلیط ورودی اش ۱۰۰ دلار بود ...

این یک داستان واقعی است.

واشنگتن پست در جریان یک آزمایش اجتماعی با موضوع ادراک، سلیقه و ترجیحات مردم، ترتیبی داده بود که جاشوا بل به صورت ناشناس ، در ایستگاه مترو بنوازد . تا معلوم شود :

در یک محیط معمولی و در یک زمان نا مناسب، آیا ما متوجه زیبایی می شویم؟

آیا برای قدردانی و لذت بردن از این زیبایی توقف می کنیم؟
آیا ما میتوانیم نبوغ و استعداد را در یک شرایط غیر منتظره، کشف کنیم؟

وقتی ما متوجه نواختن یکی از بهترین، موسیقی های نوشته شده دنیا، توسط یکی از بهترین موسیقی دان های دنیا، با یکی از بهترین سازهای دنیا، نمی شویم ...

پس

حتما چیزهای خوب و زیبای دیگری هم ، در زندگی مان وجود دارد... که از درک آنها غفلت می کنیم ...

یکی از صبح های سرد ماه ژانویه سال ۲۰۰۷، مردی در متروی واشنگتن، در حال نواختن ویولن بود .

او در مدت ۴۵ دقیقه، شش قطعه از باخ را با مهارت کامل نواخت . در این مدت، تقریباً دو هزار نفر وارد ایستگاه شدند ، که بیشتر آنها در حال رفتن به سر کارشان بودند .

عکس عملهای آنها جالب بود ...

یک مرد میانسال، متوجه نواخته شدن موسیقی شد و سرعت حرکتش را کم کرد. چند ثانیه ایستاد، سپس عجله کرد تا دیرش نشود ...

چند دقیقه بعد

ویولنیست، اولین دلارش را دریافت کرد. یک زن پول را در کلاه انداخت و بدون توقف به حرکت خود ادامه داد ...

مرد جوانی به دیوار تکیه داد و کمی به او گوش داد، بعد به ساعتش نگاه کرد و رفت ...

پسر بچه سه ساله ای ایستاد. ولی مادرش دستش را محکم کشید و او را همراه برد پسر بچه در حالی که دور می شد، به عقب نگاه می کرد و ویولنیست را میدید ...

چند بچه دیگر هم رفتار مشابهی کردند ، اما همه پدرها و مادرها بچه ها را مجبور میکردند که نایستند و سریع با آنها بروند.

بعد از ۴۵ دقیقه که نوازنده بدون توقف می نواخت ،

تنها شش نفر مدت کوتاهی ایستادند و گوش کردند ...

بسیار نفر پول دادند، ولی به مسیر خود بدون توقف ادامه دادند ...

در مجموع ۳۲ دلار هم برای ویولنیست جمع شد.

مرد، نواختن موسیقی را قطع کرد ،

اما هیچ کس متوجه قطع موسیقی نشد ،

هیچ کس این نوازنده را نشناخت .

و متوجه نشد که او *جاشوا بل* یکی از بزرگ ترین، موسیقی دان های دنیا است .

پاندمی چه وقت پایان می یابد

این سناریوی ناگوار را در نظر بگیرید^۱: چند ماه پیش ویروس تنفسی بسیار عفونی و گاه کشنده ای برای اولین بار انسان ها را آلوده کرد. سپس سریعتر از آنکه اقدامات بهداشت عمومی بتوانند تحمل کنند گسترش یافت. اکنون سازمان بهداشت جهانی (WHO) شیوع را اعلام کرده است، به این معنی که در سراسر جهان گسترش یافته است. شمار تلفات در حال افزایش است و همه یک سؤال را مطرح می کنند: چه زمانی همه گیری پایان می یابد؟

WHO زمانی پایان همه گیری را اعلام می کند که عفونت عمده محدود شده باشد و نرخ انتقال به طور قابل توجهی در سراسر جهان افت کند. اما این اتفاق به آنچه دولت ها انجام دهند بستگی دارد.

در مرحله اول، دولت ها و جوامع هیچ کاری برای متوقف کردن گسترش نمی کنند و در عوض به مردم اجازه می دهند در اسرع وقت در معرض قرار بگیرند. بدون داشتن زمان برای مطالعه ویروس، دکترها چیز کمی درباره چگونگی نجات دادن بیماران می دانند، و بیمارستان ها تقریباً بلافاصله به اوج ظرفیت می رسند. تا جایی که حدود میلیون ها نفر تا صدها میلیون نفر می میرند، یا از ویروس یا از سیستم مراقبت های بهداشتی فروپاشیده. به زودی اکثر مردم آلوده می شوند و یا با ایجاد پاسخ های ایمنی بدنشان از بین رفتند یا زنده ماندند. در کنار این ایمنی گروهی شروع می شود جایی که ویروس دیگر میزبانی نخواهد یافت پس همه گیری اندکی پس از شروع از بین خواهد رفت. ولی راه دیگری برای رهایی جمعی وجود دارد بدون چنین از دست دادن زندگی هایی. بیاید زمان را در ساعتی که WHO شیوع را اعلام کرد تنظیم کنیم. در این زمان دولت ها و جوامع در سراسر جهان گسترش ویروس را برای دادن زمان به امکانات تحقیق برای تولید واکسن کند می کنند. آنها با روش های مختلف زمان می خردند، روش هایی مانند آزمایش های گسترده برای شناسایی ناقلان، قرنطینه کردن افراد آلوده و افرادی که با آنها تعامل داشته اند، و رعایت فاصله فیزیکی. حتی با وجود این اقدامات، ویروس به آرامی گسترش می یابد، و موجب صدها هزار مرگ می شود. برخی شهرها از کنترل خارج می شوند و به حالت معمول خود باز می گردند، برای احیای دوباره و هنگامی که یک بیمار جدید از بین رفت به فاصله اجتماعی خود باز می گردند. طی چند سال آینده، یک یا چندین واکسن به طور گسترده و امیدوارم به طور رایگان، در دسترس قرار می گیرد به لطف تلاشی جهانی. هنگامی که ۴۰ تا ۹۰ درصد از جمعیت آن را دریافت کرده اند - مقدار دقیق بر اساس ویروس متفاوت است - ایمنی گروهی شروع می شود و همه گیری از بین می رود.

بیاید یک بار دیگر ساعت را به عقب بکشیم تا استراتژی نهایی را در نظر بگیریم:

همه گیری و شکست دادن.

ایده اینجاست که به طور همزمان ویروس را در همه جا گرسنه می کنیم، از طریق ترکیبی از قرنطینه، فاصله اجتماعی و محدود کردن سفر. عامل مهم همگام سازی پاسخ ها است. در یک همه گیری معمولی وقتی در یک کشور در حال رشد است، کشور دیگر ممکن است اولین مورد خود را کشف کند. به جای اینکه هر رهبری تنها مسئول اتفاقات قلمرو خود باشد، در اینجا همه باید جهان را مانند یک سیستم غول پیکر به هم متصل شده ببینیم. اگر به طور صحیح هماهنگ شود، تنها در چند ماه می تواند به پایان شیوع منجر شود، با کمترین مرگ و میر. اما مگر اینکه ویروس کاملاً از بین نرود - که بعید است - خطراتی وجود دارد که یک بار دیگر سطح همه گیری افزایش یابد. و عواملی مانند حیواناتی که ویروس را حمل و منتقل می کنند ممکن است تمام تلاش ما را تضعیف کنند.

بنابراین کدام استراتژی برای این ویروس تنفسی کشنده و عفونی مناسب است؟ مسابقه با آن یک راه حل سریع است، اما می تواند به یک فاجعه جهانی تبدیل شود، و ممکن است اصلاً کار نکند اگر مردم دوباره به عفونت مبتلا شوند. شکست دادن ویروس تنها با هماهنگی نیز از نظر سرعت اغوا کننده است، اما فقط با همکاری های واقعی و تقریباً غیرممکن جهانی امکان پذیر است. به همین دلیل واکسیناسیون، با کمک هر چه بیشتر هماهنگی جهانی، به طور کلی برنده در نظر گرفته می شود؛ این گزینه آهسته، پایدار، و اثبات شده در مسابقه است. حتی اگر همه گیری پیش از آماده شدن واکسن از بین برود، ویروس ممکن است به صورت فصلی ظاهر شود، پس واکسن از مردم محافظت خواهد کرد.

اگرچه برای ساخته شدن سال ها زمان می برد اختلال در زندگی بیشتر افراد لزوماً تمام مدت طول نخواهد کشید. پیشرفت در درمان و پیشگیری از علائم می تواند ویروس را بسیار کم خطرتر بکند، پس نیاز به اقدامات مهار کمتری دارند.

شجاع باشید: همه گیری پایان خواهد یافت. میراث آن ماندگار خواهد بود، اما بد نیست. پیشرفت ها، خدمات اجتماعی و سیستم هایی که ما توسعه می دهیم می توانند برای بهبود همه استفاده شوند. اگر ما از موفقیت ها الهام بگیریم و از باخت ها درس بگیریم، می توانیم همه گیری احتمالی بعدی را چنان محدود کنیم که فرزندان فرزندان ما حتی نام آن را ندانند.

1- Alex Rosenthal • Producer

Alex Rosenthal takes everyday experiences and turns them into mind-bending puzzles.



چرا باید نگران تهدید همه گیر بعدی باشیم؟

می شود. این رویداد متمرکز در مکانی به نام دریاچه چنگ های، چین اتفاق افتاده است. دو سال پیش پرندگان مهاجر چندین واقعه را تجربه کردند که هزاران فرد به دلیل جهش رخ داده در ویروس جان خود را از دست دادند. که باعث شد دامنه گونه ها بطور چشمگیری گسترده شود. طوری که پرندگانی که به سبیری، اروپا، و آفریقا می رفتند ویروسی را حمل کنند که قبلاً محتمل نبود.

ما اکنون شاهد شیوع در جمعیت های انسانی هستیم، تا کنون، خوشبختانه اتفاقات کوچک، شیوع های کوچک، و در دسته های معدودی رخ داده است. در دو سال گذشته ویروس به طرز چشمگیری جهش یافته است تا دو خانواده مجزا از شجره ویروسی H5N1 ایجاد کند، با شاخه هایی در آنها، و با ویژگی های مختلفی که نگران کننده است. حال چه ربطی به ما دارد؟ اول از همه، در هیچ زمانی از تاریخ نتوانسته ایم به موقع، یک واکسن خاص برای بیش از ۲۶۰ میلیون نفر تهیه کنیم. تجزیه و تحلیل های عظیم رایانه ای، که درخصوص اثر احتمالی این امر انجام شده است، نشان می دهد که به هیچ وجه زمان زیادی را به ما نخواهد داد. و مطمئناً این امر در برنامه های آماده سازی بسیار مختل کننده خواهد بود.

ما نگران هستیم، زیرا این ویروس برخلاف هر آنفولانزا دیگری که تاکنون مطالعه کرده ایم، با خوردن گوشت خام حیوانات آلوده قابل انتقال است. ما شاهد انتقال به گربه های وحشی و گربه های خانگی و هم اکنون نیز سگ های اهلی خانگی هستیم. و در تغذیه آزمایشگاهی با جوندگان و موش ها، دریافتیم که حیوانات علائمی که هرگز با آنفولانزا دیده نشده را نشان می دهند: تشنج، اختلالات سیستم عصبی، فلج جزئی. چیزی مانند آنفولانزاهای معمولی نیست. مشابه چیزی است که اکنون در مورد بازسازی ویروس آنفولانزای ۱۹۱۸ می دانیم، بیماری همه گیر و بزرگ، که آن هم مستقیماً از پرندگان به مردم انتقال یافت. ما به مرور زمان تکامل داشتیم، و این میزان مرگ و میر باورنکردنی در انسان: ۵۵ درصد افرادی که به H5N1 آلوده شده اند، در واقع از پای



هنگامی که به تجربه بیماری های همه گیر ویروسی توجه کنیم متوجه می شویم که روند گسترش و همه گیر شدن آنها در جهان شبیه هم بوده است با توجه به گسترش ویروس کرونا به نظر می رسد نگاهی به سخنرانی های علمی در زمینه ویروس آنفولانزا پرندگان داشته باشیم. تجربه نشان داده است که این ویروس ها زمین را دور می زنند و بعد قوی تر به سراغ انسان ها می آیند و خطرناک تر. مطالب زیر توسط خانم لوری گارت در هنگام شیوع ویروس آنفولانزای طیور بیان شده است ولی الان نیز قابل استفاده است:

ما نگران چه چیز هستیم؟ یک نگرانی جهانی که معادله خطر را تغییر داده است.

شیوع بیماری های ویروسی

به تجربه نگرانی بزرگ ویروس موسوم به آنفولانزای H5N1 نگاهی بیاندازیم. بعضی آن را آنفولانزای پرندگان می نامند. آنفولانزای پرندگان برای اولین بار در اواسط دهه ۱۹۹۰ در جنوب چین پدیدار شد. اما تا سال ۱۹۹۷ از آن خبر نداشتیم. در پایان کریسمس، فقط ۱۳ کشور H5N1 را دیده بودند. اما این رقم به ۵۵ کشور جهان رسید، که ظهور این ویروس را، هم در پرندگان، یا مردم یا هر دو داشته اند. در شیوع آن بین پرندگان، اکنون می توانیم ببینیم که تقریباً در کل جهان این ویروس به جز قاره آمریکا مشاهده شده است. در پرندگان خانگی به ویژه جوجه ها، این بیماری ۱۰۰ درصد کشنده است. یکی از کشنده ترین چیزهای در گردشی است که در قرن های اخیر در جهان دیده ایم. همچنین این اتفاق در الگوهای مهاجرت پرندگان آبی وحشی مهاجر تکرار

این بیماری همه گیر در ۱۸ ماه و در غیاب سفر تجاری هوایی سه بار در گردش بود. موج دوم موج جهش یافته و فوق العاده کشنده بود. و در موج اول ما به اندازه کافی کارکنان مراقبت های بهداشتی داشتیم. اما به محض برخورد موج دوم، آنچنان به کارکنان مراقبت های بهداشتی صدمه زد که اکثر پزشکان و پرستاران خود را که در خط مقدم بودند، از دست دادیم. ویروس برای زنان باردار ۱۰۰ درصد کشنده بود و ما در واقع نمی دانیم که چرا. بیشترین تعداد کشته شدگان ۱۵ تا ۴۰ ساله بودند - که جوان هایی سالم و قوی بودند. این همه گیری به طاعون تشبیه شد. ما در واقع نمی دانیم که چند نفر کشته شدند. کمترین تخمین ۳۵ میلیون است. این تخمین مبتنی بر داده های اروپا و آمریکای شمالی بود.

یک عقیده قوی وجود دارد که در مناطق فقیر میزان تلفات به مراتب بیشتر بود و این تعداد تلفات در محلی ۸۰ تا ۱۰۰ میلیون نفری محتمل تر است. پس آیا آماده هستیم؟ به عنوان یک ملت، خیر ما آماده نیستیم. و من فکر می کنم حتی رهبران می گویند این موردی است که هنوز مسیری طولانی در آن در پیش داریم. من فکر می کنم باید به عنوان جوامع آماده شویم. نه به عنوان افراد. آمادگی به عنوان یک ملت آمادگی به عنوان یک ایالت، آمادگی به عنوان یک شهر. و در حال حاضر بیشتر آمادگی ها پر از ایراد است.

ما واقعا نمی دانیم چه عواملی مدت زمان بیماری همه گیر را تعیین می کند. ما در واقع نمی دانیم عامل کشنده در گونه ی ۱۹۱۸ در پرندگان وحشی قبل از آنکه از پرندگان به انسان ها برسد چه بود. عجیب است که هیچ شواهدی مبنی بر مرگ جمعی جوجه ها یا پرندگان خانگی در سراسر آمریکا قبل از وقوع همه گیری انسانی وجود ندارد. این ممکن است به این دلیل باشد که آن وقایع در آن طرف جهان رخ می دادند که کسی به آن توجه نمی کرد. اما ویروس به وضوح یک دور در سرتاسر جهان چرخید به شکلی آنقدر خفیف که ارتش انگلیس در جنگ جهانی اول تایید کرد که این یک تهدید نیست و نتیجه جنگ را تحت تأثیر قرار نمی دهد و پس از گردش در سرتاسر جهان، به شکلی بازگشت که بسیار کشنده بود. چند درصد از افراد آلوده توسط آن کشته شدند؟ دوباره ما واقعا با اطمینان نمی دانیم. واضح است اگر از ابتدا دچار سوء تغذیه بودید سیستم ایمنی ضعیفی را داشته اید، اگر در هند یا آفریقا در فقر زندگی می کردید، احتمال مرگ شما به مراتب بیشتر می شد. اما ما واقعا نمی دانیم. برای مدت طولانی، محققان بیماری های نوظهور به خطر همه گیری آنفلوآنزا اهمیت نمی دادند به این دلیل که در سال ۱۹۱۸ آنها آنتی بیوتیک نداشتند. بیشتر کسانی که در اثر آنفلوآنزای عادی - در سال های عادی، جان خود را از دست می دهند حدود ۳۶۰,۰۰۰ نفر در سراسر جهان هستند، اکثر آنها شهروندان سالخورده هستند - و به خاطر آنفلوآنزا نمی میرند اما چون آنفلوآنزا به سیستم ایمنی بدن حمله می کنند و باکتری پنوموکوک یا باکتری دیگر، استرپتوکوک ها می آیند و بووم، آنها ذات الریه باکتریایی می گیرند. اما معلوم شد که در سال ۱۹۱۸ اصلاً چنین نبود. تاکنون در موارد H۵N۱ در افراد، همینطور عفونت باکتریایی به هیچ وجه مشکل ساز نبوده است. این اختلالی کاملاً شدید در سیستم ایمنی است که دلیل اصلی مرگ مردم در اثر این ویروس است. فقط اضافه می کنم که ما همین مورد را با سارس دیدیم.

بنابراین آنچه در اینجا اتفاق می افتد بدن شماست، سیستم ایمنی بدن شما کلیه محافظان خود را ارسال می کند و می گوید. «من نمی دانم این دیگر چیست. ما قبلاً هیچ چیزی که حتی کمی شبیه آن باشد ندیده ایم.»

درآمدند. افراد زیادی نداریم که مبتلا شده باشند و دوباره بیمار نشده باشند.

در تغذیه آزمایشگاهی در میمون ها می بینید که در واقع واکنش تنظیم کننده خاص سیستم ایمنی بدن را سرکوب می کند. نتیجه این است که آنچه شما را می کشد، مستقیماً ویروس نیست، بلکه سیستم ایمنی بدن شما بیش از حد واکنش نشان می دهد و می گوید «هرچه زیادی خارجی باشد، من خشن تر جواب میدهم» نتیجه: بیشتر مرگ و میرها در جوان های بالغ و کاملاً سالم زیر ۳۰ سال بوده است. ما شاهد انتقال انسان به انسان هستیم، حداقل در سه دسته - که خوشبختانه شامل تماس خیلی نزدیک می شود، و فعلاً به صورت گسترده جهان را در معرض خطر قرار نمی دهد.

احتمالاً فرض می کنید که خب دولت ها قصد دارند کاری انجام دهند. پول زیادی در سطح محلی و در سطح فدرال خرج شده است تا بیماری های عفونی را مورد بررسی قرار دهد. نتیجه نهایی: فقط توانایی ۱۵ ایالت جهت توزیع گسترده واکسن و داروها در بیماری همه گیر تایید شده است. نیمی از ایالت ها در هفته اول شاید ۲ هفته بدون تخت خالی بیمارستان می مانند. ۴۰ ایالت در حال حاضر کمبود حاد پرستاری دارند. تهدیدهای همه گیر را اضافه کنید، دچار دردسر بزرگی می شوید. تمرین، آمادگی، در سراسر جهان.

بیا بید وانمود کنیم همه گیری وجود دارد. بیا بید همگی مشغول باشیم و نقش خود را بازی کنیم. نتیجه اصلی این است که سردرگمی فوق العاده ای وجود دارد. بیشتر افراد در واقع نمی دانند وظیفه شان در بیماری های همه گیر چیست؟ هیچ کس سلسله مراتب را نمی داند. همه چیز مربوط به شهر شما است، جایی که شما زندگی می کنید. دولت انگلیس یک الگوی ارتباط از راه دور انجام داد. ما نمی دانیم که شستن دست برای آنفلوآنزا چقدر مهم است. شخص فرض می کند که شستن زیاد دست تان ایده خوبی است اما در واقع در جامعه علمی بحث زیادی هست درمورد اینکه این که چند درصد از انتقال آنفلوآنزا بین افراد از عطسه و سرفه و چند درصد از طریق دست هایتان است. انستیتوی پزشکی سعی کرد نگاهی به معمای ماسک زدن کند. آیا می توانیم راهی بیابیم، زیرا می دانیم که ماسک کافی نخواهیم داشت. آیا به N۹۵ احتیاج داریم؟ در اپیدمی سارس، در هنگ کنگ آموختیم که بیشتر انتقال به این دلیل است افراد ماسک های خود را به صورت نادرست برمی داشتند و دست آنها آلوده به بیرون ماسک می شد و سپس بینی خود را مالیدند. بینگو! آنها سارس می گرفتند.

مردم و میراث تاریخی

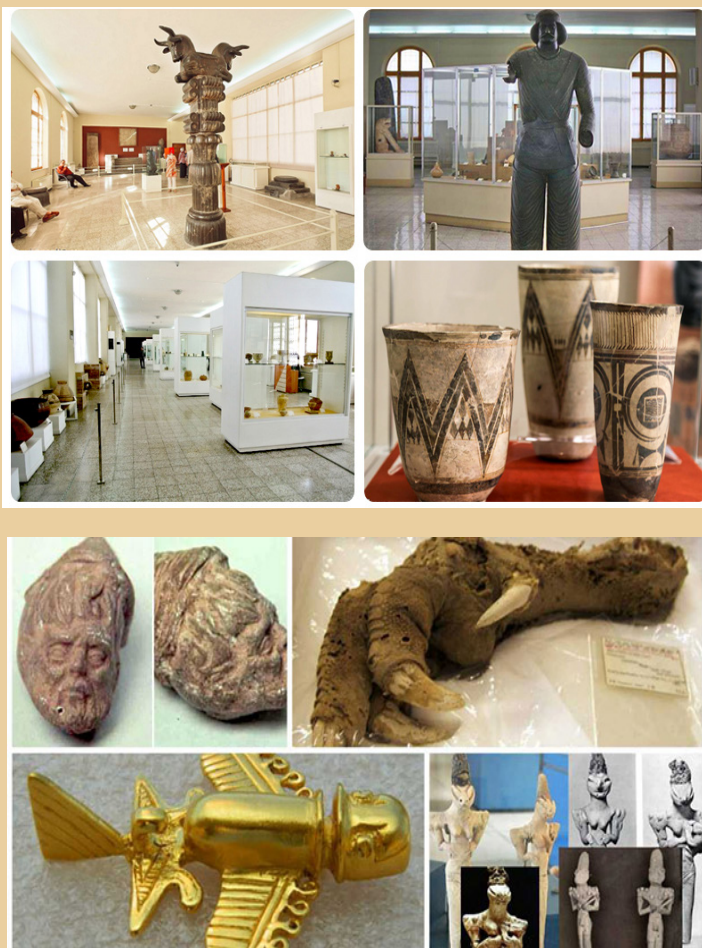
رشد و توسعه فرهنگی هر جامعه، مدیون مدیریت مدبرانه ای است که بتواند با اعمال مدیریت فرهنگی، جامعه را از مرحله ی محدود و نامناسب، که فضای تنفس را تنگ کرده، عبور دهد و افراد آن جامعه را به بالندگی و توسعه برساند. در کشور ما قبل و بعد از انقلاب اسلامی نقش مردم در حفظ و حمایت از میراث تاریخی کشور کم رنگ و مغفول مانده است. مردم به تماشاگرانی تبدیل شده اند که سازمان های مربوط یا روشنفکر نماهای داخلی و خارجی با بازی افکار عمومی آنها را در زمینه میراث تاریخی شان به این سو و آن سو می برند.

در گذشته نه چندان دور با تولد روشنفکری بیمار سه گرایش در ایران شکل گرفت: یک گروه از آداب و سنن و فرهنگ خودی دست شسته، وادادگی را واکنشی مناسب دانسته و بدون هیچ شرطی تسلیم فرهنگ غرب شدند.

گروهی به سراغ فرهنگ باستان گرایی و نبش تاریخی بازمانده از دوران شاهنشاهی رفتند که اطرافیان شاه سابق آن را ترسیم و طراحی کرده بودند.

گروهی دیگر به دفاع از هویت فرهنگ و سنت های دینی برخاسته و مبارزه با مظاهر فرهنگ و تمدن بیگانه را شرط حفظ ساختار ملی و هویت دینی دانستند.

روشنفکری در ایران غالباً با تبلیغ شیوه نخست یعنی وادادگی فرهنگی در مقابل تمدن و الگوی توسعه غرب و یا شیوه دوم همراه بوده است، واکنش این طیف به ویژه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با حمایت بیگانگان بیشتر شده و حرکت ساختاری نظام جمهوری اسلامی را متعارض با توسعه و هویت ملی برجسته می کند. این گروه کوشش کرده است نظام دینی را در مقابل میراث تاریخی قرار دهد و با گزینش برخی آثار تاریخی چند دوره شاهنشاهی، روند مورد نظر را دنبال می نماید و بقیه آثار فرهنگی و تاریخی بعد از اسلام در ایران را نادیده می گیرد. در حالیکه یکتا پرستی و ایمان به خدای واحد در همه دوران های قبل و بعد از اسلام در ایران میان مردم کشور عمومیت داشته است و مردم ایران همواره مردمان



یکتا پرست و مدافع ارزش های الهی بوده اند.

روند تفکیک ایران از اسلام یک بازی گسترده با افکار عمومی بود که برخی مسئولین را هم به دام انداخت و کلمه ایرانی- اسلامی تلاشی بود برای اتصال این حفره تبلیغاتی که متأسفانه به این تفکیک نادرست هم دامن زد. امروزه افکار عمومی را ضمیر باطنی و پنهان یک ملت و ظهور آن را بازتاب طبیعی اکثریت یک جامعه در برابر پیام ها و

رویدادهایی که برای آنها جنبه حیاتی دارد، می دانند. اساساً شکل گیری افکار عمومی در اثر ظهور و پدایش یک مسئله، ایده، پدیده یا بروز یک واقعه و توجه به آن همراه با دریافت اطلاعات و اخبار، بحث، نقد، استدلال و تبادل نظر درباره آن مسئله ایجاد شده واحد تصمیم و اظهارنظر به صورت موافق یا مخالف با بی تفاوتی درباره آن صورت پذیرفته است. زمانی که اعضای جامعه در خصوص موضوع یا مشکلی که عمومیت دارد پاسخ و رهنمودی بیابند، درحقیقت افکار عمومی شکل می گیرد. در تعریفی دیگر از افکار عمومی، آن را مجموعه گرایش های ذهن افراد یک واحد اجتماعی می دانند که نسبت به موضوعی خاص که معمولاً در یکی از دو جهت مثبت یا منفی به وجود می آید تعریف می کنند. بنابراین، برآیند گرایش ها و قضاوت های ذهن افراد یک واحد اجتماع اعم از گروه، جمعیت و یا جامعه نسبت به یک جریان فرد، سازمان، رویداد، پدیده و یا حکومت را می توان افکار عمومی نامید. (فردرو، ۱۳۸۸، ص ۲۸۸)

به طور کلی چند کارکرد را برای "افکار عمومی" در نظر می گیرند.

۱. "کارکرد ادراکی"

داشتن نظر و عقیده، فرد را قادر می کند که اطلاعات جدید را تفسیر کند، این تعریف دقیقاً بر خلاف درک قالبی است.

۲. کارکرد هویت ساز

این کارکرد برای آن است که فرد خود را با گروهی خاص هم هویت سازد.

روشنفکری باستان گرا در ایران با حمایت رسانه های بیگانه چند دهه است تلاش می کند اخبار و اتفاقات مربوط به میراث تاریخی کشور را به وقایع و حوادث اثر گذار بر افکار عمومی تبدیل نماید و میراث تاریخی کشور را در مقابل نظام کنونی قرار دهد. در این شرایط، مدیریت فرهنگی کشور لازم است با مردمی کردن میراث تاریخی به این بازی پایان دهد. میراث فرهنگی و تاریخی کشور متعلق به مردم است و بزرگترین و بهترین حامیان و یاری گران آن نیز مردم هستند. شاید بهترین پیشنهاد در این زمینه تشکیل انجمن مردمی یاری گری و کمک به حفظ و مرمت آثار تاریخی برای هر یک از آثار موجود در کشور باشد. وجود تجربه هایی همچون انجمن خوشنویسان ایران که سالهاست بار سنگینی را از دوش وزارت فرهنگ کشور برداشته است و در مسیر آموزش و حفظ فرهنگ خوشنویسی بصورت مردمی فعالیت می نماید؛ می تواند نشان دهنده مسیری باشد که بالاخره میراث فرهنگی کشور باید گام های حساب شده ای برای ورود مردم به این عرصه و حذف مدعیان دروغی و روشن فکر نما از میراث تاریخی کشور را به انجام رساند.

فرهنگ بیانگر شخصیت و هویت و دستاورد معرفتی و اجتماعی است و دارای سه سطح کلی مفروضات اساسی و زیرساخت های فکری، بایدها و نبایدها و ارزش ها، و الگوهای رفتاری و نمادها

می باشد.

انجمن مردمی یاری گران میراث تاریخی می تواند در هر سه سطح فرهنگی کارآمد عمل نمایند و در جذب کمک های مردمی هر منطقه برای مرمت و بازسازی آثار تاریخی کشور یاری رسان سازمان مربوط باشد.

منبع: کارشناسان آینده پژوهی مطالعات توسعه فرهنگی





حامیان این شماره از ماهنامه جلا
(نیاز اندیشه روز)

پایگاه اطلاع رسانی فکر ورزی به آدرس Fekrvarzi.ir و کارگاه تجربی برنامه ریزی
فرهنگی می باشند.

راه های ارتباط با ما:

اینستاگرام:

[@fekrvarzi](https://www.instagram.com/fekrvarzi)

[@fardroo](https://www.instagram.com/fardroo)

[@jalamonthly](https://www.instagram.com/jalamonthly)

یوتیوب:

fekrvarzi.ir

در این شماره می توانید این مطالب را مطالعه نمایید:

- لزوم به جریان انداختن دارایی ها و منابع فرهنگی و تمدنی
- میراث فرهنگی مسیر انتقال دارایی های مادی و معنوی به عرصه زندگی حال و آینده
- باستانشناسی و تاریخ
- تاریخ زنده و گردشگری
- تغییرات تاریخ
- گردشگری و میراث فرهنگی
- مفهوم آینده نگری
- بازاندیشی در مورد هویت
- سیستم های اجتماعی پیچیده
- شرق شناسی از دیدگاه ادوارد سعید
- الگوریتم در مدیریت فرهنگی
- گردشگری یکی از عوامل اصلی پیشرفت کشورها
- نگاهی به اقتصاد گردشگری
- تمایل به رشد و پیشرفت
- شکل های مختلف جذابیت
- آدم خوب، هیچوقت عوض نشو
- اوقات فراغت نوجوانان